[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفه بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله نوع بشر را که مستعد تربیت
قضایا عقول است بصیقل مواعظ بینات و حکمتهای تعلیم جلا داده عکس پذیر صفای کمال وجود [illegible]
نعوت جلال خویش کردانید و جمیع حقایق را بلسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر ساحت [illegible]
صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و
معرفت رویانید و صلوات نامعدود بر زبده عالم وجود و صاحب مقام محمود [illegible]
صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانه فیض ازلی بتشریف شریف انک لعلی خلق
سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بمنصب حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم ممتاز است اعنی سید المرسلین فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاو[illegible]
محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامعدود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار و که [illegible]
تباشیر لقای صحبتشان روشنی بخش زمین و آسمان کردیده و از اشعه خورشید محبتشان
[illegible] نجوم هم من اثر السجود صبح صادق یقین و ایمان از جبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود
الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد و احادیث
بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد
که [illegible] هیچ تزلزلی و شکی در خاطر ایشان نرسید و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیعت کردند و باقی بکفر ماندند [illegible] از حضرت صادق صلوات الله
[illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله بسلمان گفت که یا سلمان برو بخانه فاطمه زهرا و بگو تحفه که
تحفه‌ها بهشت که برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان گوید چون بخانه
فاطمه [illegible] سه سبد نزد حضرت گذاشته دیدم و سلام کردم گفتم ای دختر رسول 3
خدا تحفه [illegible] حضرت فرمود که این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهت من
آوردند [illegible] از ایشان پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق
کرده و دیگری گفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیوم گفت که من مقداده
نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گوید که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه بمن
کرامت فرمود و [illegible] قومی که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام مرویست که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجا اند
حواری و مخلصان محمد بن عبدالله که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را
نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد [illegible] از حضرت صادق علیه السلام که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه
گفتند که یا رسول الله [illegible] حضرت فرمود که علی بن ابیطالب و مقداد و سلمان و ابوذر
بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آسمان
سایه نکرده بر کسی و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد البر [illegible]

چنین گوید ... محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما موقوف بر ارباب ایمانی و دوستان روحانی
میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشریه را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات
و علایق شهوات مبتلا گردانیده و حیرت زدگان بوادی بعد و جهالت و ... مستان شراب بغی و ضلالت
را بمواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار
گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال [illegible] محلی
گردانیده و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را باین شیوه کریمه امر فرموده کما قال الله
تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن و در کلام والی هدایت
بعد از جناب رفعت رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا
فوق حد و احصا وارد شده و اکثر ... هدایت باعتبار عدم ... از فواید و منافع آنها
محروم مانده این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که ... سید المرسلین صلی الله علیه
و آله که بزبده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضی الله عنه فرموده اند چون جامع ترین
مطالب است که درین باب از ینابیع وحی و الهام ... برگزیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اعمال
جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید برنگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات قریبه
بفهم معانی آنرا ایراد کنیم و آنچه محتاج بتفسیر باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد
بوجهی ... متوجه ... تا عامه مؤمنان و عامه شیعیان را ازین مایده سبحانی و مائده ربانی بهره
... فضل شامل سبحانی امیدوارم که موجب حیوة قلوب و ارواح مرده
دلان ... گردد و آنرا ... مسمی گردانیده ملتمس از ناظران درین رساله آنکه چون
[illegible]
[illegible]
[illegible] است واصل
[illegible]

علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که ابوذر در میان امت من در زهد عیسی بن مریم است و در روایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد
روایت نموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرده که مردمان
از حمل آن عاجز بودند و گرهی بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از
حضرت صادق روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت
جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت آنحضرت بخلوت نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر گمان برد
که دحیه کلبی است و [illegible] حضرت حرف نهانی دارد بگذشت جبرئیل گفت یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت
و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم بدرستی که او را دعائی هست که در میان اهل
آسمانها معروف است چون من عروج نمایم از وی سوال کن چون جبرئیل رفت ابوذر بیامد حضرت
فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت که چنین یافتم که دحیه کلبی نزد شما بود و برای
امری او را بخلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع کنم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار
نادم شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است
گفت که این دعا را میخوانم اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ الْاِیمانَ بِکَ وَ التَّصْدیقَ بِنَبِیِّکَ وَ الْعافِیَةَ مِنْ جَمیعِ
الْبَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعافِیَةِ وَ الْغِنی عَنْ شِرارِ النّاسِ و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه
السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت
صادق صلوات الله علیه بروایت منقول است که آنحضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از
رسالت بر دین حق ماندند خود و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکردند واجب است مثل سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفة الیمان
و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن صامت و [illegible]

و عقبة بن ثابت و ابوذر غفاری و ابو سعید خدری و امثال ایشان و حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزار رسید باو گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا
بخشد گفت مرا اندوه آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش
دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله بن عباس روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه
و آله در مسجد قبا نشسته بودند جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند فرمود اول کسی که از این در آید در این
ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی برخاستند که شاید مبادرت بدخول نمایند
پس حضرت فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت کنند و هر که از میان ایشان مرا بشارت
دهد به بیرون رفتن آذر ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد و حضرت با ایشان گفت
ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که آذر بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم
و لیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت
اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهائی
خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت دفن ترا خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشت
و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند
نردبانی که بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم است و مقداد در پایه
هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر از طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل
میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود
مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده کیفیت
اسلام ابوذر را خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید پس فرمود بدرستی که ابوذر در بطن مکه
گوسفندان میچرانید ناگاه گرگی بر گوسفندان او حمله کرد از جانب راست گوسفندان
او پس ابوذر عصای خود را بر او زد پس گرگ متوجه شد ابوذر و گفت بر روی حیوان گفت

من گرگها از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام آنگه گرگ با ابوذر [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

و گفت که والله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم ایشان را پیغمبر فرستاده و او را بدروغ

نسبت میدهند و با او دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن بشنید برخواست جامه خود را

بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفت و بپای خود بجانب مکه

روان شده که تا خبری که از گرگ شنیده معلوم نماید و طی مسافت نموده در [illegible] بمکه رسید گرسنه

شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلو را [illegible] آب بر

کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبر است که گرگ به

مرا آن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی

از قریش [illegible] گرد یکدیگر نشسته اند نزدیک ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت

پناه میگویند بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه

حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد گفتند که خاموش شوید که عمویش آمده

پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند

تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم [illegible]

است

بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده

گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته

چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا با او [illegible] من شب نزد مسجد

بروز آوردم و چون روز بعد شد در مجلس آن کفار نشستم و ایشان [illegible] بناسزا گفتن [illegible]

روز گذشته و چون ابوطالب بیامد زبان از آن قول ناشایست بر گرفتند [illegible] مشغول گفتگو

شدند و چون از نزد ایشان برخواست از پی او روان شدم [illegible]

فرمود [illegible] جواب [illegible] آنچه میگوی خواهی کرد گفتم بلی [illegible]

با خود برد [illegible] بحضرت [illegible] بود بر او سلام کردم و [illegible]

الله
کفتم کفت کواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستاده اوست کفتم بلی کفت بکو که اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس حمزه مرا با خود برد بخانه که جعفر طیار در آنجا بود و سلام
کردم و نشستم و از مطلب من سؤال کرد همان جواب دادم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم
پس جعفر طیار برد مرا بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در آنجا بود و بعد از سؤال و امر
بشهادتین کرد و آنحضرت نیز مرا بخانه بردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تشریف
داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند و کلمه شهادتین تلقین فرمودند و
چون شهادتین کفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو تا رفتن تو عموی از تو فوت
شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بکیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر
نبوت ما ظاهر کردد آخر هیز دمای و چون ابوذر بوطن خود رفت پسر عمش فوت شده بود مال
او را بتصرف در آورده و مکث نمود که تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمودند و امر اسلام
رواج کرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که این
بود خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام سلمان را که شنیده و آن شخص پشیمان شد از اظهار اسلام
استدعا کرد که یا حضرت که آنرا نیز بفرمایید و حضرت دیگر نفرمودند ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه
بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال
نمود از سبب اسلام سلمان آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که در روزی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول الله جمع بودند که حضرت
امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا اباعبدالله مارا از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه
بود سلمان کفت که والله که اکر دیکری میپرسید نمی کفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازمست و من
مردی بودم از اهل شیراز از دهقان زادها و بزرکان ایشان بودم و پدر و مادرم مرا بسیار
دوست و کرامی میداشتند روزی همچنانکه با پدرم بعید کاه میرفتیم ناکاه بصومعه رسیدم کسی در آن صومعه
ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا حبیب الله بمحبوب ایت

شنیدم محبت حبیب الله در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خود بودن و افشا
بر من نکو را نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و سر ابا کردم و چندان مضایقه نمودم که او
ساکت شد پس چون بخانه آمدم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بمادر خود گفتم این چه نامه است آویخته
مادرم گفت که چون از عیدگاه برگشتم این نامه را آویخته دیدم و بنزدیک این نامه نروی که پدرت ترا
میکشد و من در حیرت بودم و انتظار بردم که تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخاستم و نامه را
خواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانیست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری
بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن
غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور و مجوسیه و کبر را ترک کن پس چون این را
خواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاده شد و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند
و در چاه محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر بر نگردی ترا بکشیم گفتم با ایشان که آنچه خواهید بکنید محبت
محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم
و زبان عربی را بالهام الهی آموختم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای
من فرو میفرستادند و چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست بآسمان بلند کردم و گفتم الهی بحق محمد
و وصیش و علی بن ابی طالب که محبوب من گردانیدی پس بحق وسیله و در خود آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان
و مرا راحت بخش از این محنت پس شخصی بیامد به نزد من و جامه سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه و دست
مرا گرفت و نزد صومعه آورد و بمن گفت بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ عِیسٰی رُوحُ اللّٰهِ وَاَنَّ مُحَمَّداً
حَبِیبُ اللّٰهِ دیرانی سر از صومعه بیرون کرد و گفت توی روزبه گفتم بلی و مرا بنزد خود برد و دو سال
تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفت من این دار فانی را وداع میکنم گفتم که مرا بکه میسپاری
گفت کسی را گمان ندارم که مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را
دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد گفت این را باو برسان و بعالم بقا انتقال نمود من او را غسل دادم
و [illegible] کردم و [illegible] لوح را برگرفتم بجانب انطاکیه روان شدم و چون بانطاکیه [illegible]

صومعهٔ آن راهب آمدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب
الدیجود فرو نگریست و گفت تویی روزبه گفتم بلی گفت بیا بنزد او رفتم و دو سه سال دیگر او را خدمت
کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات تو بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که
در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون باو برسی سلام من برسان
و این لوح را باو برسان و چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین کردم و لوح را برگرفته و بشهر اسکندریه
در آمدم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادة برخواندم راهب سؤال نمود که تویی روزبه گفتم بلی مرا بنزد
خود برد و دو سال ویرا خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در
مذهب حق با من باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک شده است که ظهور کند و وجود خود منور
گرداند و برو آنحضرت را طلب نما و چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام من برو عرض کن و این لوح را
برو سپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم و با
گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید و من شما را خدمت کنم در این سفر و ایشان قبول کردند چون هنگام طعام
خوردن ایشان شد نسبت کفار قریش گوسفندی آوردند و چندان چوب زدند که بمرد و پاره کباب و پاره
بریان کردند و مرا تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانیم و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند و مرا چندان زدند
که نزدیک شد بمیرم و یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد وی را
بکشیم و چون شراب آوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهبم و از اهل صومعه و شراب خوردن شیوه ما نیست
چون این بگفتم و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید که من اقرار به بندگی شما میکنم
و مرا بجا آوردند به یهودی به سیصد درم فروختند و یهودی از قضیهٔ من سؤال کرد قصهٔ خود را باز گفتم
و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز تو او محمد را هر دو را
دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه ریگ بسیار ریخته بود گفت والله ای روزبه
اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بدان جانب نبرده باشی تو را بکشم پس تمام شب تعب کشیدم و چون
عاجز شدم دست بآسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار بحرمت محمد و وصی او را در دل من جا داده ای پس

حق در نجد آن حضرت که فرج مرا نزدیک گردان و چون این بگفتم تا در مشعل بادی برانگیخت که تمام ...

بمکانی برد که یهودی گفته بود و چون جمع یهودی بیامد و آن حال را مشاهده کرد و گفت تو ساحری

و من چاره کار ترا ندارم و ترا ازین شهر بیرون باید کرد که مبادا بشآمت تو این شهر خراب شود پس

مرا از آن شهر بیرون آورد و بزنی سلیمیه بفروخت و آن زن بسیار مرا دوست داشت و باغی داشت

گفت این باغ بتو تعلق دارد و خواهی میوه آنرا تناول نما و خواهی بخشش کن و خواهی تصدق کن پس

مدتی در این حال ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و ابر بر سر

ایشان سایه انداخته گفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبری

هست پس بیامدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

و حضرت امیرالمؤمنین و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر و مقداد

پس خرماهای ریزه را تناول میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان میگفت که بخرماهای

ریزه قناعت نمایید و میوه باغ را ضایع مکنید سلمان گوید که من نزد مالکه خود آمدم و گفتم یک طبق

از خرماهای باغ بمن ده و مالکه من مرا رخصت شش طبق داد و بیامدم و طبقی از رطب بر گرفتم و در خاطر خود

گفتم که اگر در میان ایشان پیغمبر هست از خرماهای تصدق تناول نمی نمایند و هدیه را تناول خواهند کرد

پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدق است حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حمزه و عقیل

چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول نفرمودند و آن سه نفر دیگر بخوردن مشغول

شدند بخاطر خود گذرانیدم که این یک علامت پیغمبر آخرالزمان است که در کتب خوانده ام پس

برفتم یک طبق دیگر رطب نزد ایشان آوردم و گفتم این هدیه است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دست دراز فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و همگی تناول کردند در خاطر خود گفتم که این نیز یک

علامت دیگر است و من مضطرب بودم و بر گرد سر آن جناب میگشتم و آن حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند

که مهر نبوت را طالب میگردی گفتم بلی پس ردا را از دوش مبارک دور کرد دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آن

حضرت نقش کرده و موی چند بر آن رسته بود خود را بر قدم آن حضرت افکندم ...

بحر بعر

میان ایشان نزاع بود پس یکی از صحابه نبی جهت تقسیم دید که این غلام را بما بفروش سلمان گوید یهودی نداد و استشارت نمودم مالک
گفت بیک کس او را نفروشم مگر بچهار صد درخت خرما که درست درختان خرمای زنده و باشد و دویست درخت
خرمای سرخ و چون نقد بحضرت عرض نمودم حضرت فرمود که بیا بر ما آسانست آنچه او طلبید پس گفت که یا علی
دانهای خرماها را جمع کن پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله دانها را در زمین فرو میبرد و امیرالمؤمنین آب میداد
و چون والله و تمام نکاشته بود دانه اول سبز شده بود و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده
و میوه آمده پس حضرت پیغام داد که بیا درختان خود را بگیر و غلام را بما بسپار و چون زن درختان را دید گفت
که والله که نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد و در آن حال جبرئیل نازل شد و بال خود را بر درختان
مالید همه درختان زرد شد پس آن زن گفت که والله که یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو
سلمان گوید و من هم گفتم که یک روز خدمت آنحضرت نزد من بهتر است از تو و از محمد پس حضرت مرا آزاد کرد و سلمان
نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر رسید و در عقب ماند بجهت آنکه
شتر او لاغر بود پس چون شتر او ماند او رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند
شد آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بروی افتاد حضرت فرمود که ابوذر است که می آید و تشنه است برای او زود
آب مهیا کرده بروی برسانید و بزودی آب بجهت او رسانیده تناول کرده بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از
آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر با تو که آب داشتی چرا تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله
بسنگی رسیدم بر او آب باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود اقرار کردم که تا حبیب خدا صلی الله
علیه وآله از این آب نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا از تو راضی باشد و تو تنها و غریب زندگانی
خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند
خواهند شد که متوجه غسل و تکفین تو خواهند شد و ارباب سیر معتمد نقل کرده اند که ابوذر در زمان
عمر بولایت شام رفت و در آنجا بود تا خلافت عثمان و چون قبایح اعمال عثمان بسمع او رسید عنقریب فرمود
اهانت و ضرب عثمان زبان بطعن و مذمت بر عثمان بگشاد و عثمان را آنچه از طعن میفرمود و چون از مکار
اعمال بنی امیه مشاهده مینمود او را سرزنش مینمود و در ولایت خلیفه جمع امیرالمؤمنین ترغیب

مینمود و مناقب اهل بیت را بر اهل شام بیان میکرد و بسیاری از ایشان بحضرت مایل کردانید و چنین مشهور است
که شیعیانی که در شام و در جبل عامل اکنون هستند به برکت ابوذر است و معاویه حقیقت این حال را بعثمان
نوشت و اعلام نمود که اکر چند روز دیکر درین ولایت ابوذر بماند مردم این ولایت بد او کرویده میشوند
و عثمان در جواب نوشت که چون نامه بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکبی درشت بار و فرستی که آن
مرکب را شب و روز براند تا خواب بر و غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش کند و چون نامه
بمعاویه رسید ابوذر را طلبید و او را بر کوهان شتری درشت و برهنه بنشاند و مردی درشت با او
همراه کرد ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا و لاغر بود و در آن وقت پیری بر وی اثر کرده و موی سر
و موی ریش او سفید کشته و ضعیف شده دلیل شتر او را بدرشتی میراند و شتر جهاز نداشت از نهایت
سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور
بمدینه داخل شد و چون او را نزد عثمان آوردند عثمان کفت هیچ چشم بدیدار تو روشن مباد ابوذر
کفت پدر و مادر من مرا جندب نام کرده و حضرت رسالت پناه مرا ابوذر نام نهاده عثمان کفت تو دعوی
مسلمانی میکنی و از زبان ما میکوئی که خدا درویش است و ما توانکرانیم آخر من کی این سخن کفته ام ابوذر
کفت این کلمه بر زبان من نرفته و لیکن کواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام
که او کفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را وسیله دولت و اقبال خویش کنند و بندکان
خدا را چاکران و خدمتکاران خود کردانند و در دین خدا خیانت کنند و علی بن ابراهیم این آیات کریمه را
در تفسیر خود ایراد نموده وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ
ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ
اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلٰى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ که ترجمه اش اینست
که یاد کنید وقتی که پیمان از شما کرفتیم که نریزید خونهای خود و بیرون مکنید خویشان خود را

خون را و بیرون میکنید ایشان را بظلم و ستم از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را پس شما
آن گروهید که پیمانرا شکستید و میکشید همکیشان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری
یکدیگر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم پس نیست مکافات آنکس که چنین نافرمانی کند مگر
خواری و رسوائی دنیا و در روز قیامت باز گردید بسخت ترین عذابها که آتش جهنم است و خدا غافل
نیست از آنچه میکنید ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابی ذر و عثمان نازل
شده باین سبب که چون ابی ذر در مدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصای خود کرده بنزد عثمان آمد
و در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد عثمان بود و منافقان
بر گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند ابوذر بعثمان گفت که این چه زر است عثمان گفت صد هزار
درهم است که از بعضی نواحی آمده و میخواهم که [illegible] درهم و ابوذر گفت که ای عثمان آیا یاد داری که در آن
وقت خفتن بنزد حضرت رسول رفتیم که آنحضرت بسیار دلگیر بود و با ما سخن نگفت و چون بامداد بخدمت
آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم پدر و مادر ما فدای تو باد سبب چیست که دیشب دلگیر بودی
و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت
نکرده بودم ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من بماند و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافته
خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت چه میگوئی در باب کسی که زکات واجب مال خود را
ادا کرده باشد آیا بر وجهی دیگر لازم است و بروایت دیگر گفت که ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال
بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ نماید که تا بعد امورات ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید گفت که اگر یک
خشتی از طلا و خشتی از نقره بسازد برو چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده
ترا چه کار است که سخن گوئی در احکام مسلمانان گفته خدا راست تر است از گفته تست خدا و تعالی میفرماید که الَّذِينَ
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ
جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
تَكْنِزُونَ [illegible] آنها که جمع میکنند و گنج میسازند طلا و نقره را و نفقه [illegible]

تمسکت بشارت بده ایشان را بعذابی دردناک در روزی که آنچه بگنج نهاده‌اند در آتش جهنم سرخ کنند
پس داغ کنند پیشانی ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده‌اند و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر خالی کرده‌اند
و پشتهای ایشان را که بر درویشان گردانیده‌اند و گویند با ایشان که اینست آن گنجها که نهاده بودید برای خود
و گمان نفع از آن داشتید پس چون ابوذر این آیات را خواند عثمان گفت تو پیر و خرف شده و عقل تو زایل
شده است اگر نه این بودی که تو صحبت رسول را دریافته هر آینه ترا میکشتم ابوذر گفت که دروغ میگوئی ای عثمان
قادر بر قتل من نیستی حبیب خدا صلی الله علیه مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از دین بر نمیگردانند و ترا نمی‌کشند
واما عقل من آن‌قدر مانده است که یک حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه یاد دارم گفت چه حدیث است گفت ابوذر که شنیده‌ام که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص سی تن رسند
مالهای خدا را بناحق تصرف نموده در میان خود بنوبت بگیرند و قرآن را بباطل تاویل نمایند و مردمان را به بندگی خود
بگیرند و فاسقان و ظالمان را یار و رفیق خود گردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان گفت ای گروه اصحاب
هیچ یک از شما این حدیث را از پیغمبر خدا شنیده‌اید همه از برای خوش‌آمد گفتند نه عثمان گفت که حضرت
علی بن ابی طالب را بخوانید چون حضرت بیامد عثمان گفت که ای ابوالحسن ببین که این پیر دروغگو
چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت مده که من شنیده‌ام از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در حق ابوذر که آسمان سر سایه نیفکنده بر کسی و زمین بر نداشته
سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت
صدق فرمود ما این حدیث از پیغمبر شنیده‌ایم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما همه گردن بسوی
این مال دراز کرده و مرا بدروغ نسبت میدهید و گمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می‌بندم پس ابوذر روی بعثمان
و با آن منافقان کرد و گفت که کی در میان شما بهتر است عثمان گفت که ترا گمان اینست که تو از ما بهتری
گفت بلی از روزی که از حبیب خود رسول خدا جدا شده‌ام تا حال همین جبه را پوشیده‌ام و در طلب دنیا
نبوده‌ام و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کرده‌اید برای دنیا و دین را فروخته‌اید ...
... الله شما را سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد ...

سوگند میدهم که آنچه میپرسم جواب بگوئی ابوذر گفت اگر قسم نمیدادی میگفتم عثمان گفت که بگو که کدام شهر را دوست
میداری گفت شهری که حرم خدا و حرم رسول خداست آنجا را میخواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا موت رسد
گفت ترا آنجا نفرستم که ترا از بودن در آنجا منفعتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمن میداری
گفت ربذه که در ضلالت گذرانیدم در آنجا بودم عثمان گفت که ترا بآنجا میفرستم ابوذر گفت که ای عثمان تو از من
سؤال کردی و من راست گفتم اکنون من سؤالی دارم تو نیز راست بگو و مرا خبر ده که اگر لشکری بجنگ دشمن
فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران باسیری بگیرند و گویند که او را نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی
خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف مال ترا خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بعد از آن تمام مال ترا طلبند
میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب خدا صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه
باشد حال تو در روزی که از تو بپرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی و قبول سخنهای تو را نکنند
و بدترین شهرها را از تو بپرسند و تو گوئی ربذه و ترا بآنجا خواهند فرستاد گفتم یا رسول الله چنین خواهد
بود فرمود بلی بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله
در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که بشنو و خاموش
باش و متعرض کسی مشو اگرچه غلام حبشی باشد و بدرستی که حق تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه
چند فرستاده و این آیات که گذشت و حضرت برای من نقل کرد پس مروان بن الحکم حکم کرد که ابوذر را
با عیال از مدینه بیرون فرستادند بجانب ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون
نروند ولیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت او بیرون رفتند
و او را دلداری نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده که چون ابوذر را از مدینه بیرون فرستادند
حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و عقیل برادر حضرت امیرالمؤمنین و عمار بن یاسر بمشایعت
او رفتند چون هنگام وداع شد حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی پس امید
بدار از آنکه از برای او غضب کرده و این گروه ترسیدند که مبادا تو دنیای ایشان
را فاسد کنی و تو ترسیدی بر دین خود پس دین خود را با ایشان نگذاشتی پس عقیل گفت که ای ابوذر

تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق و حرمت ما را بعد از
پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو با خداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت
ترا آواره شهر و دیار میکنند و خدا مزد ترا دهد بدانکه از بلا گریختن جزع است و عافیت را بزودی
طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن و بگو حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ پس
حضرت امام حَسَن علیه السلام فرمود که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند عالم بر
همه جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید
راحتهای عقبی بر خود آسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را ملاقات نمائی و از تو خشنود و راضی باشد
پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای عم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت
شدت را بحالت رجا و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این گروه دنیای خود
از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع
کردند و ایشان بسی محتاج اند بآنچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر که صبر خیر است در شکیبائی
و شکیبائی از صفات کریمه است و جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت
و تنهائی مبتلا کند کسی را که ترا بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که
باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی با جماعت اهل بیت است
و پادشاهی دنیا از آن کسیست که بزور متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند مردم
ایشان را اجابت نمودند و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و اینست خسران
مبین پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی
پدر و مادرم فدای این رویها باد که می بینم هرگاه که شما را می بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
بیاد می آورم مرا در مدینه کاری و علاقه ای بغیر شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد چنانکه
بودن من در شام بر معاویه گران بود [illegible]
[illegible]

بجای فرستد که در آنجا امر و نهی نباشد را و از دوستی بکوش من نرسید الا آنکه من بغیر از خداوند خود هیچ ندارم
و چون خدا با منست از تنهای پروا ندارم و اوست مراد جمیع امور کافیست و خداوندی بجز او نیست و بر او توکل دارم
و آنست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد
و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد
بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که خوش خلق و نیکوکردار
بودی به پدر و مادر و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حق
حاجتی نیست و از دیگری امید و نفع ندارم که از رفتن او ملکیر باشم و اگر نه احوال بعد از مرگ می بود آرزو داشتم
که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است آن اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم
بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو چه جواب گفتی خداوندا حقی چند برای خود بر او واجب
گردانیده بودی و حقی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق
خود را باو بخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که
معاش خود و معاش عیال بآنها میگذشت آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش
نیز در ربذه وفات یافته بود و همین ابوذر مانده بود و دختری که در نزد وی بود دختر ابوذر روایت کرده که سه روز
بر ما و بر پدرم گذشت که چیزی بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم بمن گفت که
ای فرزند بیا با این صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم و چون بصحرا رفتیم چیزی
بدست ما نیامد پدرم ریگی چند جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم دیدم چشمهای او میگردد و بحالت
احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غریبی گفت ای دختر مترس که
چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستی که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش پس بر سر راه
عراق بنشین و چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو که ابوذر که از صحابه حضرت رسول الله بود وفات یافته
[illegible] بیکس [illegible] سال جمعی از اهل ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند که ای ابوذر چه آزار داری از چه

شکایت داری ابوذر گفت از گناهان خود شکایت دارم گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود را
میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم ابوذر گفت طبیب مرا بیمار کرده و طبیب من خداوند عالمیان
است و درد و دوا از وست دختر گوید که چون نظر وی بر ملک الموت افتاد گفت مرحبا دوستی در هنگام
آمده است که نهایت احتیاج باو دارم و رستگار مباد کسی که از دیدار مبارک تو نادم گردد خداوندا
مرا امروز بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه خواهان لقای تو بوده ام
دختر او گوید که چون بعالم قدس ارتحال نمود و عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی
پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر صاحب حضرت رسول وفات یافته و ایشان
فرود آمدند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر و نماز کردند و دفن کردند و مالک اشتر در میان
ایشان بود و مرویست که مالک اشتر گفت که من این حله حریر را گرفته با خود داشتم و قیمت آن حله چهار
هزار درهم بود دختر ابوذر گفت که من هم بر سر او می بودم و نمازی که او میکرد من هم میکردم و روزه
که او میداشت من هم بجای آورده ام و شبی در نزد قبر او خوابیده بودم او را جواب میدیدم که قرآن
در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیوة میخواند و باو گفتم که ای پدر خداوند تو با تو چه کرد گفت ای دختر نزد
پروردگار کریم رفتم و از من خشنود شد و من از وی راضی شدم که مرا عزیز نمود و مرا گرامی داشت و مطلع گشید
اما ای دختر من بکن و مقرر مشهور اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند کوفی
نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان العبدی
و خارجه الصلت التمیمی و عبد الله مسلمه التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبد الله و اسود بن یزید و
علقمه بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند و چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او بر پای خواست
و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تست و بکتاب تو و برسولان تو
ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بود بار خدایا آنچه از بهشت مؤمنان را وعده کرده به ابوذر عطا نما
[illegible] اشتر این دعا کرد و حاضران آمین گفتند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات
ابوذر در سال سی یکم یا سی دوم هجرت بود و عبد الله مسعود بعد از آنکه ده بعضی [illegible]

جهت بعضی از آن مع است بدانکه ذکر احوال دوستان خدا و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید
بسیار است و سبب این است که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر اهل حق وجوه ظاهر کرده و موجب
رغبت اینکس است باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند
و راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه در آزار بوده‌اند و لهذا در ذکر احوال
این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمایم بدانکه این وصیت از جمله
اخبار مشهوره است و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله در کتاب مکارم الاخلاق ایراد نموده یقول
مولای ابی طوّلَ اللهُ عُمُرَهُ الفضلِ بن الحسن هذهِ الاوراق مِن وَصِیّة رسولِ الله صلی الله علیه و آله
لابی ذر الغفاری التی اَخبرنی بِها الشیخُ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ
الاجل الحسن بن الحسین بن بابویه رضی الله عنهما روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابوذر
علیه الرحمة در آنجا متوطن بود و بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد که در اوایل روزی داخل مسجد مدینه شدم
در مسجد کسی را ندیدم بجز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
در پهلوی وی نشسته و مسجد خلوت بود غنیمت شمرده گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
وصیت کن مرا و موعظه بگو بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد یعنی توفیق الهی بآن عمل نمایم
حضرت رسالت پناه صلی الله فرمود که بلی ترا وصیت میکنم وجه بسیار گرامی و پسندیده تو نزد ما
ای ابوذر که تو از ما اهل بیتی بدرستی که ترا وصیت میکنم بوصیتی عظیم پس حفظ کن آنرا و عمل کن آنرا
و اگر حفظ داری و عمل نمای بآن ترا اجر عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اُعبُدُ اللهَ کانّکَ تَراهُ فان
کُنتَ لا تَراهُ فَاِنّهُ یَراکَ ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی
ترا او می بیند بیننده و متکلم جمیع این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت منقول است چنانچه
نقل کرده‌اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده بآن
در این کلام جواب فرموده و باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناهی بمقتضای حدیث
... معنی است و هر کس بقدر قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی خواهد و اگر ... فقره آن

برین بی بضاعت ظاهر گردیده استیفای همه یک کتابی می باید نوشته شود ولیکن بمقتضی ما
لا یُدرَکُ کُلُّهُ لا یُترَکُ کُلُّهُ اکتفا بصفوتی نموده بقدری از تفصیل قناعت مینماییم و این فقره چند فصل

بدانکه رؤیت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند و بر غایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند

و ضروری مذهب شیعه آنست که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسم و جسمانی نیست و محصول او و
محالست و چیزی که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار در شان باری
تعالی بلفظ رؤیت واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور او نزد عارفان زیاده ا
ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که از او پرسیدند که یا امیرالمؤمنین خدای خود را دیدی حضرت فرمو
که تا خدا را ندیدم هرگز او را عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را چه کیفیت دیدی حضرت فرمود که
گردی بچشم ندیدم ولیکن دلها او را بحقیقت ایمان و یقین دیده و بروایت دیگر مثل این سوال از حضرت
مبین الحقایق جعفر الصادق علیه السلام سوال نمودند و آنحضرت چنین جواب داد و فرمود که جناب
درین عبارت باینمعنی اشارت فرمودند که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبا
از باب کسی باش که شخصی را می بینی و در حضور او خدمت کنید و در مرتبه یقین خود را بدرجه
عارفان لطافتی از مشاهده و معاینت برسان و ممکن است معنی دوم رؤیت مراد باشد و مراد غایت
مرتبه انکشاف باشد و چون این قسم انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و ای ابوذر و چنان عبادت کن
که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رؤیت بهمین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نه بیند و آلة
و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارتست از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا نزد محققان خدا
حقیقی که بخشنده وجود حقیقی و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار عبادت است و چون نهایت عبادت باید که
معبود باشد هر چند بعضی خدم [illegible] است [illegible] و [illegible] آورده‌اند [illegible]
اخروی [illegible] العلما [illegible]
چنانچه [illegible]

نیز فرا گرفت و چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است
تا آداب عبادت تعلیم نفرموده و تکلیف نمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده
محرم ساخت کبریای خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم
ایشان نمود ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را
که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که
آداب شناس آن درگاه است معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد
که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس قرب
ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی میتواند رسید یا بهر عبادت اختراعی که بخاطر
او یا ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند رسیده باشد مقرب آن جناب میتواند گردید و اگر دیده بصیرت
ترا بنور ایمان روشن سازند و در دقایق آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکرهای صحیح
دانست که بسرپنجه سست حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام برین قصر رفیع بر میتوان آمد
و بدون متابعت اخیار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد - بدانکه از آیات بسیار و احادیث
بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت
و عبادت است و هر دو بر یکدیگر مبتنی است نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت حاصل میشود
و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را
به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت
راه نمی‌بینی و هر چند بیشتر میروی بهر تو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل بمنزله روغن این چراغ است اگر چراغ را مدد
روغن نرسد زود منطفی میشود و بدانکه هر عملی را روحی و بدنی باشد و بدن عمل عبادت از اعمال
الهیست که نام آن عبادت را بر آن اطلاق میکنند و روح عبادت از آداب و شرایط و کیفیاتیست
که مکمل آن عمل بآنها است مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است
پس نماز بدون این شرایط [illegible] چنانچه ثواب بیروح از او کاری نمی آید همچنین نماز

بی شرایط چندان ثمره ندارد که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ
وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایست پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد
از نقصان شرایط و آداب است [illegible] بدانکه شرایط اعمال را در یک رساله احصا نمیتوان نمود ولیکن
اشاره بعضی از شرایط که این کلمه جامعه بآن اشاره دارد مجملا مینماید از جمله ارواح عبادت که بسبب
آن صورت ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است چنانچه منقول است از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ یعنی عمل نیست عمل مگر به نیت و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیت
مومن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا
از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه که لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کدام
یک از شما نیکوکارتر است حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد
اینست که هر که عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت
صادق درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل
و عمل خالص آنست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل
بلکه همین نیت عمل است و پس بعد از آن فرمودند که قُلْ كُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ یعنی بگو ای محمد که هر کس
کار میکند بر شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر
باصل حقیقت آن راه نبرده اند و بعضی از عوام گمان اینست که نیت آن لفظیست که به آن تلفظ مینمایند در هنگام
شروع کردن بر وضو و نماز و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این [illegible] لغو و بی فایده است
و بعضی که از این درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند
و این نیز خطاست زیرا که ثمره نیت بخلاص در عمل است و علما الاشرف [illegible]
[illegible] بعضی باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند [illegible]
[illegible] که چیزی که بجهت آمده [illegible] همین [illegible]

آن بر سر بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میگذارم از برای

رضای خدا جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت باینمعنی با جمیع افعال صلوة بجا آورده

البته نماز او باطل است پس معلوم شد که آن نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق نیت معنی

آنست که مرد و معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت و دیگری آسانیست و

در غایت دشواری اما اوّل عبادت از آنست که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل

داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثلا آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام

رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر بآب فرو برد و بیرون آید این شخص

نیت غسل نکرده و آن سر بآب فرو بردن آن غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و بآن مطلب

سر فرو برده و غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورد و آن معانی را بخاطر نگذرانده

نیت باینمعنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر

مارا تکلیف میکردند افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود اما دوم پس آن عبادتست از غرض

و علت و باعثی که آدمی را بحرکت و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیباشد

مثلا آنکه شخصی متوجه بازار میشود از وی پرسی که بکجا میروی و او میگوید که ببازار میروم

این نیت بمعنی اوّل است که در نفس او هست و بعد از سؤال اظهار مینماید و اگر بگوید که

بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از او میپرسی که چرا

ببازار میروی میگوید که میروم متاع بگیرم این نیت بمعنی دوّم است زیرا که چیزی که باعث حرکت

او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است

و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت

نماز بچشم بر هم گذاشتن و صورت کاه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت تمام عمر بریاضات

و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن تحصیل میتوان نمود زیرا که نیت

تابع حالت نفس است و بطلبیدن متبدل نمیشود چنانچه در حدیث سابق که

حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که شاکله که بمعنی طریقه و حالتست در آیه به نیت
تفسیر نموده و توضیح اینمعنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هرکه
کسی را معشوق و مقصود نیست که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اینها را به تبعیت آن میطلبد و تحصیل آن
مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و آن مطلوب غرض صحیح میباشد و غرض فاسدی باشد اما اغراض فاسده
افراد بسیار دارد مثلا یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان آنرا در نظر او زینت داده
و محبت آن در دل او جا کرده و پیوسته در فکر و خیال او متوجه است اگر بشنود که نمازی هست که هرکه
میکند مالش زیاده میشود البته بآن مبادرت مینماید و اگر بشنود که نمازی هست که هرکه میکند صد هزار درجه
در بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند از جهة اینکه مبادا مردم باو بد اعتقاد
شوند و حالتش بگیرد و یا حد مال او را طلب کند و صاحب این حال تا این حال با او هست مال پرست است و معبود او
مال است و نیت او تحصیل مال است و در جمیع مراتب اشاره باینمعنی است آن حدیث نبوی که فرموده که ملعونست
هرکه بپرستد دینار و درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده نکرده است و اگر غرض آن شخص اینمطلب باشد
عبادت او باطلست و اگر اینمطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد در صحت
و در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلان است و یک شخصی دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد
و جاه و اعتبار میطلبد و این را معشوق خود ساخته از پی معشوق خود میگردد و هرجا که او را مییابد بآن میل میکند
و در جمیع احوال خود ملاحظه مینماید که اگر موجب اعتبار و جاه دنیای او هست و الا ترک میکند و پیوسته در عبادت
باشد که در نظرها عزیز و بزرگ میشود و اگر صاحب منصبی را در عزتی بیند چون جای که معشوق اوست نزد
اوی بیند باو میل میکند و آن صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست و چون از درجه
اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه
و تعالی بجهة اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر
و منکوب میدارد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در زمان استیلای دولت اسلام و چون دنیا و دین دیگر
جمع اند اعوان و انصار بسیار میباشند بعد از وفات حضرت رسالت پناه که پادشاهت بدشمنان دین رسید

یا از کسی که بهتر باشد و تقلید ایشان بجانب حق باشد چنین در زمان استیلای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
تا زمان استیلای حسنین صلوات الله علیهم و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه سابق است و اغراض فاسده
بی نهایت است و این دو فرد و سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیات فاسده است
و مرتبه شرک بخداست چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر الصادق
صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجتناب کنید از ریا
بسبب آنکه آن شرک بخداست و در روز قیامت بچهار نام صدا زنند ریاکاران را که ای کافر و ای بدکردار و ای
مکار و ای زیانکار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و نزد ما بهره نیست تو را برو مزد خود را
طلب کن از کسی که از برای او کاری کرده و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم
برند پس خطاب فرماید بمالک دوزخ که آتش بگو قدمهای ایشان را بسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد
رفته اند و روی ایشان را بسوزاند که وضو را تمام و کمال بجا آورده اند و دستهای ایشان را بسوزاند که دست
بدعا و من برداشته اند و زبان ایشان را بسوزاند که بسیار قرآن خوانده اند پس خازن جهنم بایشان
گوید که ای اشقیا چه کرده اید که باین اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان در جواب گویند که ما کارهای
از برای غیر خدا میکردیم و در قیامت بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار را از برای او کرده اید و بسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریا کننده را سه علامت
است و چون تنهاست در عبادت کسل و سستی میکند و در نزد مردم مردانه عبادت میکند و هر کاری که کند
توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که برای مردم نماز کند او مشرک است
و کسی که زکوة برای مردم دهد مشرک است و کسی که روزه برای مردم بگیرد مشرک است و کسی که حج برای مردم
کند مشرک است هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و کلینی بسند
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر ریائی شرک است بدرستیکه هر که از برای مردم کار کند ثوابش

بامردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش با خدا است و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که هر بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر کرداند
و هر که باطن خود را بد دارد نگذرد روزی مگر آنکه خدا بدی او را ظاهر کرداند و در حدیث دیگر فرموده
که هر که اندکی عمل خود را برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری اعمال خود را
با تعب بدن و بیداری شبها بعمل بقصد ریا بکند البته عمل او در نظر آنجماعت که ایشان را منظور داشته
سهل و اندک نماید و آیات و اخبار درین باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده
و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید و توسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای
این متاع فانی و بی اعتباری مال و جاه کند تا خدای عالمیان از او راضی و خشنود باشد چنانچه نقل کرده اند
که شخصی در پای درختی نشسته بود و میخواست که مشغول بذکر خدا باشد و با حضور قلب عبادت کند
مرغان بسیار بر درخت جمع شدند و او را بخود مشغول کردند و آن از حضور قلب باز ماند و برخواست متوجه
دفع ایشان شد و ایشان متفرق شدند و باز جمع شدند و چندانکه ایشان را میراند فایده نمیکرد و شخصی رسید
و گفت ای برادر تا این درخت هست از این جانوران خلاصی ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را
از بیخ برکن تا خلاص شوی و آن مرد بفرموده آن عزیز درخت را از بیخ برکند تا خلاص شد و همچنین در دل
آدمی تا درخت محبت دنیا هست و آن ریشه دارد مرغان و خواهشها و خیالها هست انسان عبادت الهی را
درست بجا نمیتواند آورد و اما اغراض صحیحه یکی درجه است درجه اوساط ناس است و نهایت مرتبه اخلاص
ایشان آنست که عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان
باشد و گاه در مقام خوفند و خوف عظیم بر ایشان غالب است و عبادت را از ترس جهنم بجا می آورند و گاه رجا
بر ایشان غالب است و از برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگرچه خلافی هست در اینکه آیا عبادت ایشان
با این نیت درست است یا نه اما حق اینست که درست است خصوصا وقتیکه منضم باشد با یکی از معانی
که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیق که گذشت که احادیث بسیار وارد شده است که بعملی
میشود یا باعث خشنودی خدا میگردد و مطلقا عبرت نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که

ای آرزو کاشته و بهشت با وسیه هنند با نهایت رغبت بجای آورند و اکر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه
مات بخشد ده مرتبه بهتر است از این هست . عبادت شاکرانست که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی
الهی باعث عبادات ایشان است چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجب است خصوصاً چنین منعمی که جمیع
نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست
جمیع آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و انس و وحوش و طیور را از برای
منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از افرادش چندین هزار نعمت داده و بروح هر یک
دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات هدایات و توفیقات میفرماید چنانچه در حدیث
آمده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر از این بنده بنده دیگر ندارد و هزار کوده
احتیاج باو دارد و بنده با خداوند بنوعی سلوک مینماید که گویا خدای دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد
و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب
این عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت آزادانست و بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اگر مردم را امیدوار نمیکردانید و نمیترسانید به بهشت و دوزخ
هر آینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او نمایند برای تفضل و احسانهای که نسبت بایشان
کرده است و برای نعمتهای که پیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده است و تفکر در آلای و نعمای الهی نهایت
ندارد و کما قال الله تعالی وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید
محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است . عبادت جمعی است که باعث
ایشان بر عبادت تحصیل قرب بحضرت باری عز شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که
خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است که بیان دو معنی در این رساله
مناسب است اکتفا مینماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات
است و منزه است و صفات او بهیچ وجه نقص را راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است و از این جهت نهایت
بعد میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند که ممکن نقص از نقایص خود را زایل مینماید و از فیاض

مکارم الاخلاق کمالی از کمالات بر مغایض میکرد و از لطف الهی است و یکی معنوی و هم منسوب چنانچه اگر دو کس
با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق
دیگری را کسب کند میگویند که با او بسیار نزدیک شد اگر چه میان ذات واجب و ممکن را بیکدیگر دوری نیست که
ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یکنوع آشنائی و ارتباطی بهم میرساند که ازان بقرب تعبیر
میتوان نمود و چون عبادات ظاهره لطفیست در عبادات باطنه و هر عبادتی موجب تکمیل کمالی و خلقی است
در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور او تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی
است و تفصیل این معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب [illegible] صحبت و مکان
معنویت چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته [illegible]
در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید بحسب قرب معنوی با او
نزدیک است از کسیکه با دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این
معنی بحصول می آید . عبادت جمعی است که باعث ایشان حیا از خدا میکشند و این مرتبه کسی است
که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات بر و ظاهر شده و در مقام معرفت بمرتبه کمال رسیده
و پیوسته در یاد خداوند است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالم بر حقایق امور
و ضمایر نیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و این معنی باعث او ست
که اگر کسی ملاذی یا غلامی داشته که از او هیچ باک نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی خود را
شرم دارد که در پیش او عصیان نکند پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند عالم را حاضر داند
و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از و صادر تواند شد چنانچه منقولست
که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا ترا در آنجا
نبیند و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که از خدا [illegible]
حیا بدارید [illegible] بحق حیا و شرم است صحابه گفتند که [illegible] بحمد الله باشد فرمود
که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل را در برابر دیده خود داشته باشید و آنچه در [illegible]

که وقتی که باید عوض آن‌ها از معصیت آگهی یابد و شکر از علام نکاهد باید و فرح از محنت‌ها منع نمایید

و ترک کند چه میوه رسیدن را وصف شدن را آید قبر و کسی که آخرت را خواهد باید که از ذنب نیت

زندگانی دنیا را ترک کند در سر عبادت جوی است که لذت عبادت را یافته‌اند و کمال بندگی را دانسته

و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته و با عقل خود موافق گردیده و شهوات نفسانی و

منکر شکسته گشته و هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمی‌دهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر

از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته‌اند در اصل عبادت مزه خود را

می‌یابند و لذت خود را می‌برند و بسند معتبر از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق

عبادت شده باشد و دست در گردن آن در آورده باشد و محبت آن را در بر گرفته باشد و محبت

بندگی در دل او جا کرده باشد و جمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده و بسبب عبادت

خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و سبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او

بآسانی بگذرد یا بدشواری چنانچه از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است که خداوند

عالم می‌فرماید که ای بندگان من بیایید تصدیق کنید مرا تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرد و فرمان مرا

قبول نمایید تا متنعم گردید لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستی که بعبادت متنعم خواهید گردید در آخرت

ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانی هست که بآن تمیز در میان محسوسات می‌نماید در روح آدمی

نیز عقل آن هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی می‌کند و چنانچه حواس جسمانی آفتها از کار خود باز می‌ماند

و حواس معانی را نیز آفتها می‌باشد مثل آنکه ذایقه صحیح نباشد و بد طعومات را نمی‌شناسد و چون بیمار

شود مزاج او از اعتدال منحرف شد و چیز شیرین در ذایقه او تلخ می‌نماید و بوی ذایقه او [illegible]

همچنین روح و عقل آدمی را بسبب آفات جسمانی آفت‌ها باشد در ذایقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده

ناخوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از نظر او [illegible] چنانچه [illegible] تا صحیح نشناسد

[illegible] همچنین ایمان [illegible]

حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد و چون سبیل معاصی دل را مستور کرده اند بد را نیک می بیند
و نیک را بد می داند و نیک بد را از شهوتهای نفس می شناسد لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان و
همچنین بنظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست و صحت بیماری میدارد انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی
تدبر و نور ظلمت و کوری و بینائی بیان خواهد شد   عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت
و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند
چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاد و اطهار او میفرماید
که يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی
در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب
چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم
باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت
محبت آتش نمرود و چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنماتر بود و باین سبب خدا
آتش را برای او باغ و بستان کرد و اگر ریحان نمیدید هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می نمود
که جاهلی در عشق مجاز بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق میخواهد و اگر معصیت میکند برای
معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری بمن
خواهد رسید و اگر بباغ میرود برای این میرود که شاید او را ببیند و اگر بباغ میرود ببام او میرود
و همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ
در اینمقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و جهنم را برای آن دشمن
دارد که دوست آنرا نمیخواهد چنانچه امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل میفرماید که الهی
اگر مرا بجهنم درآوری و از دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر توانم و اگر بر
گرمی آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب آورم جدائی از کرامتت را الله تعالی و کسی که در این مرتبه در معصیت
باشد [illegible] بلکه گناه میکرد [illegible] [illegible] برای [illegible] میکند [illegible]

یست و محبت خواب و غفلت را حرام کرده میباید محبوب العالمین حضرت جعفر بن محمد میفرماید که عجب ست

از آنکه معصیت خدا میکند و بعد از آن شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت

الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی و بسیار دور است و کار قبیح از گفتار بد اگر در محبت او راست

بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود می باشد و ایضا بسند

معتبر از آنحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند و جمعی عبادت

از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصانه است که حرص و خواهش لذات موجب بندگی

ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش دوزخ میکنند این عبادت غلامانست که از ترس سیاست

خود میکنند و لیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم این عبادت کرام و بزرگوار است چنانچه

حق تعالی میفرماید وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ و ایشان از ترس روز قیامت ایمن اند و میفرماید که

بگو ای محمد که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان

شما را بیامرزد پس فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و ایضا

از آنحضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله وحی فرمود که ای پسر

عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود

و از من غافل میشود و آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر

عمران مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم و چون پرده شب در آید

ایشان را از فوق گردانیدم دیده دلهای ایشان را میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدههای

ایشان میدارم با من بنحوی مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا

مرا می بینند و حاضر اند با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشنودی را بیرون

خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته و خاشع گردان و از دیدههای

خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من بزودی بسیار نزدیکم و بتو ...

[illegible]

بجا آورند و بنده که متابعت شریعت مقدسه نبویه و از جمله براهین محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و تذکر
محبتهای بیشمار و نعمتهای بسیار الطاف و مهربانی محبوب بوده تا محبت زاید میباشد همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتها و الطاف
معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاد میگردد چنانچه
منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدا را
دوست دارید برای نعمتهای که روزی شما کرده و مرا دوست دارید برای خدا و اهل بیت مرا دوست دارید از برای
من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند
عالمیان موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا
من ترا دوست میدارم و بدوستی تو واز گردیده ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا
برایشان بخوان و احسانهای ناشمار مرا بیاد ایشان بیاور و چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات
از من است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمة
در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله روایت نموده که روزی حضرت رسول صلی الله
در مسجد نشسته بودند با جمعی از اصحاب که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابوعبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن
و دو کس دیگر از صحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد الله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید
که وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذَكِّرْهُمْ
بِاَيَّامِ اللهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت فرمود که مراد از ایام الله که مرا امر فرموده است
که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال آن و حکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد و فرمود
که بگوئید که کدامست اول نعمتی از نعمتها که خداوند عالمیان شما را بآن متذکر آنها امر فرموده و هریک
از ایشان نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر آنها و چون ایشان
ساکت شدند حضرت بجانب امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو
حضرت فرمود که [illegible] شما [illegible] آنکه خدا ما را [illegible]
فرزند [illegible] بعلوم و کمالات و بوسیله تو ما را فرستاده [illegible]

نعمتهای بسیار که خدا بر تو کرامت فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من
هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد حضرت فرمود که راست گفتی کدام است فرمود که دوم آنست که احسان
فرمود و مرا از جمله صاحبان حیوة و زندگانی متحرک فرمود که مانند جمادات و نباتات نگردانید حضرت فرمود که
راست گفتی دیگر حضرت فرمود که سیوم آنکه مرا بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت
حیوانات خلق نفرمود حضرت گفت راست گفتی دیگر فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه
مقرر ساخته حضرت فرمود که راست گفتی دیگر حضرت فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی
بمن داد و بر سایر حیوانات و مرا آن زیادتی بخشید حضرت فرمود که راست گفتی دیگر حضرت فرمود
که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید حضرت فرمود که راست گفتی
دیگر حضرت فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد حضرت فرمود که
راست گفتی کدام است حضرت فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید و بنده کسی نگردانید حضرت
فرمود که راست گفتی دیگر حضرت فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست مسخر من
گردانیده که برای من در کارند حضرت فرمود که راست گفتی دیگر حضرت فرمود دهم آنکه مرا مرد خلق
کرده و بر زنان استیلاء و زیادتی داده حضرت فرمود که راست گفتی و بعد از این دیگر چه نعمت است حضرت فرمود
که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و شمردن احصای آنها نمیتوان نمود حضرت رسول
صلی الله علیه تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا حکمتهای الهی و گوارا باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن
توئی وارث من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند و کسی که ترا برای دین
دوست دارد و پیروی راه تو کند و او هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیگر
میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در روز قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از جمله دواعی
محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است
که هر چند یاد کسی را بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطر مستقر میشود خصوصاً ذکری که با تفکر در صفات
کمالیه الهی منضم باشد [illegible] ایمان و افضلست ذکر و تفکر بر یکدیگر و ... ان شاء الله

بیان خواهد شد. عبادت طایفه ثانیه که عبادت ایشان بر عبادت کمال ... است و آنکه او سزاوار
عبادت است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَ لَا طَمَعاً فِی جَنَّتِکَ
وَ لٰکِنْ وَجَدْتُکَ اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُکَ یعنی نه پرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع بهشت تو
ولیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقربانست و کسی که این
دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بوده
عبادت را چنین که الحال میکند بلکه اکمل العیاذ بالله عبادت کسی را که جهنم میکرد چون معبود را سزاوار عبادت
میداند ترک نمیکرد بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد
اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقربان را [illegible] بهشت چندان منظور نمیباشد
و از جهنم چندان بیمی نباشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد
شده و آثار جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را
در این مقام معنی لطیف بخاطر رسیده گفتا کسی بهره از معنی محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بجا
بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوص [illegible] است و از یک میوه
بهشتی با یک طعم صد هزار لذت متصور است که هر فردی بیکی از آنها التذاذ می یابند یک [illegible]
او مقصود است بجز خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر از این لذت جسمانی دیگر چیزی
نمییابد دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر
مینماید که مرا چه [illegible] نزد آن خداوند [illegible] هست که چنین میوه شیرین برای من خلق کرده و بمن عطا کرده
پس کام [illegible] روحش [illegible] شیرین شده دیگری از این میوه [illegible] میباید که [illegible] حقیقی از [illegible]
راضی شده [illegible] از لطف [illegible] رسیده چنانچه [illegible] لذات اهل بهشت [illegible]
[illegible] اگر ترجیح این مطلب [illegible] بیان کنم [illegible]
[illegible]
[illegible]

شنیدگی که گفته‌اند هم غلط مشهور ... نشان فرح و ... یکی از اوساط ناس که این را میکرد از اینمعنی هم التذاذی

دارد که پادشاه سلامتی باشد و نقل من دارد و یکی از ارباب مناصب جزوی که میکرد چون بکاری می آید و در استقبال

می‌افزاید بیشتر محظوظ میشود تا برسد به آن مقربی که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نزد او

با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع تنعمات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا

نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی توجه دوست از آن میبابند لهذا

در دعا و المناجات که از جانب دوست بایشان میرسد از انگبین در کام جان ایشان شیرین‌تر است و چون

در میان مائده‌های جسمانی این تفاوت مراتب میباشد در مائده‌های روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه

آیات قرآنی که متضمن علوم ربانیست هر کسی را در خور فهم خود از آن بهره‌ایست که دیگری را از آن خبر نیست ای

عزیز هر که کاملست بهره او از همه چیز کاملست و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است و فقیر خداشناس از لذت

نان خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان نعمتهای خود میبرد و همچنین در آلام عذابها الهی برین قیاس است

اگر در عین وصال دوست عذاب جهنم کنند از آتش هجران میسوزد نه از آتش سوزان پس چون جهنم جای

محرومان و سهو مهجوران است تضرع و استعاذه مینمایند و از آن گریزان است و اینمعانی در مراتب

... نزد بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جبار از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است

و چوب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد نزد او از نیشتر شیرین‌تر است رزقنا الله و جمیع

مؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین چهارم بدانکه شرط دیگر از شرایط عبادت

که این فقیر بعد از آن اشاره دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول

درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبودی بایست

که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی

سخن گوید با آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطر او بالکلیه متوجه او نباشد و

... و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میگردد

نیز ... چنانچه ... میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم

صَلٰوتِهِمْ خاشِعُونَ تحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک با آدابی که مأمور شده اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده فوت ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در حالتی باید که بموضع خاص باشد و دست را فرموده اند که در حالتی بر وضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد حضرت فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدای خود بود اعضا و جوارح نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بحسب تجربه ظاهر است و بدانکه هر مملکتی را پادشاهی باشد که جمیع رعیت تابع او باشند و پادشاه مملکت بدن و امام و مقتدای سایر اعضا و قوی قلب است و چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او شوند و پیروی او نمایند و اینست یک معنی آن حدیث که صَلٰوةُ الْمُؤْمِنِ وَحْدَهُ جَماعَةٌ یعنی نماز مؤمن بتنهائی جماعت است زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است و جوارح بآن اقتدا مینمایند و هر جا که نماز بحضور قلب نگذاری از جهت خلاصی ذمه اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرآنی و اذکاری که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود هیچ گناهی نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاولین و الآخرین علیه السلام منقولست که بدرستیکه بالا میرود از نماز بعضی بندگان نصف آن و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا نمیرود و بجهت قبول نمیرسانند مگر آنچه را با حضور قلب کرده باشد و لیکن مأمور شده اند بندگان باداى نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که رغبت بثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مگر اینکه بهشت او را واجب میشود پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خدا خود بگردان بدرستیکه هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند [illegible] محبت ایشان از برای او لازم گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی نماز برخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او افکند و بدو لطف [illegible]

می‌افکند و رحمت از بالای عرش تا آسمان بر وی می‌اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه می‌نمایند تا آفاق آسمان و ملکی را
موکل میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی و با که مناجات میکنی
هرگز بغیر او التفات ننمائی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که
چون بنده در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا رو بگرداند یا بچشم یا بدل حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بنده مؤمن بسوی
که التفات مینمائی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او
صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از آن دیگر نظر لطف او هرگز نمی‌افکند و اخبار در این باب
بسیار است و حضور قلب در صلواة نیز تابع حالت آدمی است و هر چند آدمی در مراتب یقین و معرفت کامل‌تر
میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد آن استعدادات را بیشتر ظهور میدهد و در مقام بندگی خاضع
تر و ذلیل‌تر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون
بنماز می‌ایستاد رنگ چهره مبارک آن حضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه آن حضرت صدائی شنیده میشد
که در جوش باشد میشنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنگ برنگ میگردید و میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام
ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف
پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده‌ام بتوانم از عهده آن بدر آیم یا نه و در روایات معتبره وارد است که حضرت
امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی
مایل میشد از آن حضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمودند که حق و لازم است بر هر کسی که نزد خداوند
عرش عظیم به بندگی بایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در آید و منقولست که
حضرت سید الساجدین صلواة الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آن حضرت بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که
نظر نماید ناگاه در آن چاه در افتاد مادر آن حضرت چون آن حال را مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد
و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله فرزندت غرق شد و آن حضرت در نماز مطلقا التفات نمینمود

و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه بگوش مبارک آنحضرت میرسید چون نماز را بطول انجامید و مادرش از روی اضطراب
گفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است و باز حضرت التفات نفرمود که تا نماز را با آداب مستحبه تمام
بجا آورده و فارغ گردید پس نزد چاه آمد و باعجاز دست در آن چاه عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون
آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر
ای ضعیفة الیقین خدا مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام از سلامت بودن فرزند خود خندید و از تنبیه آنحضرت
بگریه در آمد و حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست و نمیدانی که من در خدمت خدا و نزدی ایستاده ام که اگر بدانب
او دیگری میگرایید و من از او توسل مینمودم روی لطف خویش را از جانب من میگردانید و بغیر از او که توقع رحمت میتوان
داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند
و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه در اندام آنحضرت مستولی میشد و چون سؤال مینمودند میفرمود که ای
بر شما مگر نمیدانید که در حضور [illegible] میخواهم مناجات کنم و در [illegible]
آنحضرت نقل کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام رو بجابر بن عبد الله انصاری کرد
طلبیده و گفت تو از اصحاب حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین
صلوات الله علیه مانده و او بر خود بسیار بعبادت الهی پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه
کرده و مجروح گشته و بدن او ضعیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنحضرت
رسیده دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و ضعیف کرده است حضرت جابر را اکرام فرموده
پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله خداوند عالمیان
بهشت از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر [illegible]
میفرمای حضرت فرمود که ای مصاحب رسول [illegible] نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن کرامتی که [illegible] خداوند خود
داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید او مبالغه و مشقت در عبادت ترک نفرمود و پدر و مادرم فدای
او باد تا آنکه بر ساق مبارکش ورم ظاهر شد و قدم مبارکش ورم کرد و صحابه گفتند که چرا چنین [illegible]
[illegible] خدا بر تو [illegible] میفرمود که آیا من بنده شکرگزار خدا نباشم و شکر نعمتهای او [illegible] جابر گفت که [illegible]

[illegible]ان دعا کن که بحق برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمان باران را میبارد و عذابهای خود را بر مردم نمیگمارد
و فرمود که ای جابر بر طریقهٔ پدران خود خواهم بود تا ایشانرا ملاقات نمایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ
مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه
کرده و قدم شریفش از وفور قیام در صلوة ورم کرده و چون او را باین حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم
نمود و بسیار بگریستم و آنحضرت متوجه تفکر بودند و بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرموده اند که بعضی
از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنها مسطور است بمن ده و چون بیاوردم و پاره خواندند بزمین
گذاشتند و فرمودند که یارای آن دارد که مانند علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت
جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز می‌ایستاد رنگش متغیر
میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که علی بن الحسین علیهما السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز میکرد و چون بنماز می‌ایستاد رنگ مبارکش متغیر
و ایستادنش در نماز ایستادن بندهٔ ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان
بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آنحضرت سؤال مینمودند
میفرمودند کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خائف باشد و نقل کرده اند که در بعضی
شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و اهل خانه آنحضرت فریاد بلند کردند همسایها
جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آنحضرت را بستند و آنحضرت از درد فریاد میکرد و آنحضرت علیه السلام
در نماز مشغول بود و چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست فرزند خود را دید در گردن آویخته و از کیفیت
حال پرسید خبر دادند و منقولست که در وقت دیگر در خانه حضرت آتشی افتاد و اهل خانه فریاد میکردند که یا حضرت
النار النار و حضرت متوجه نشدند و بنماز مشغول بود تا آنکه آتش خاموش شد و بعد از زمانی آنحضرت سر از
نماز برداشت بآنحضرت گفتند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود حضرت فرمود که آتش قیامت
[illegible] غافل گردانیده بود و هر سال هفت پینه پوست از پیشانی آنحضرت می‌افتاد از بسیاری سجده

و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام چون بنماز میایستادند رنگ مبارکشان
گاه سرخ و گاه زرد میشد و چنان بودند که گویا خدا را می‌بینند و با او سخن میگویند ای عزیز مقربان هر پادشاهی
چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر
محل عتاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از ملازمان رعایا توقع آن آداب که از مقربان خود دارند ندارند و خطرهای
مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد و بدانکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق
نموده و شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننموده و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات
ترکیب نموده و منشا استعدادی در ایشان مقرر نساخت و نشأ جامعه انسانی را از هر دو جهت خلق
نموده و جهت نفس و عقل که او را داعی بر کمالات بوده باشد با او کرامت نموده و بکثافات جسمانیه و
علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرموده که بعد از تشبث باین علایق رفع
آنها از خود نموده خود را بصفات قدسیه و ملکات ملکیه متحلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در
مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامه را که میخواهد بسیار سفید کند اول او را
ببعضی کثافات آلوده میسازد بعد دیگر دفع آن کثافات نموده از اول پاکتر می آید و اگر میل به پستی نماید
و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد [illegible] تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی
در شان کفار میفرماید که نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که [illegible]
قابلیت کمالات نبوده و ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجه بهیمت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم
گردیدند پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات
و معاشرات که بالخاصیه موجب بعد از جناب اقدس ایزدی که در شهوات و تعلقات و غفلت از
خیرات و سعادات میگردد لهذا نماز معراج مؤمن است و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنابر
مقدماتی که سبق ذکر یافته بعد از نهایت و حرمان او را تکلیف قرب مینمایند و در عین غفلت زنگهای
بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا
از عظمت ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلت در چه مرتبه بر ایشان میخواهند که ایشانرا [illegible]

و بدانکه چون شناختند خداوند آن ایشان و مرتبه جلال و عظمت او از همه عظیم‌تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلها بکنه ذات
مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از آن شهادت
بوحدانیت الهی ندا کنند و بگوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارد و یگانه در جمیع کمالات و صفات
دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم الشان یگانه پیغمبری فرستاده پس باید عبادت ملکه
بطوری که آن پیغمبر آورده و بشریعتی که او از برای شما آورده بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشانرا
ندا میکنند و بعنوان انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عصمت نماز را در نظر
ایشان جلوه میدهند که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است دیگر تعظیم تر آنرا یاد میکنند که
بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است چنانچه منقول است که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب
العزت ندا میکند که ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشهای گناهان را که بر پشت خود افروخته اید بسوی نماز فرو
نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای فزای یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَىٰ رَبِّکِ را بسمع جان
میشنوند پس چون بنده سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول باید پاکیزه کردن خود را
میفرماید که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد امر کرده اند که به بیت الخلا در آید و نجاستهای
ظاهر را از خود دور کرده اند و در ضمن دعاها که از ائمه علیهم السلام در آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند
که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربت تلویثات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله بهم رسید بیشتر
مانع است و لهذا در آنجا استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از ارجاس
صوری و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت
صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید که پاکیزه گرداند و در آن ضمن دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این
اعضا بنجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید درین
وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و درین ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات
برهاند پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد و لهذا در وقت رو شستن
میگوید که خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از رویها سیاه خواهد بود و بعضی از رویها سفید

خواهید کرد پس خداوندا روی مرا بآن روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست میشوید بیاد می آورد
که خدا فرموده که در روز قیامت نامهٔ نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان بدست
چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست راست او دهند و در وقت دست چپ شستن دعا
میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که
رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد و چون مسح پا میکند بیادمی آورد که پاها بر صراط باید
گذشت و در آن روز پاهای مرا از صراط گذشتن آسان گردان پس چون چنین وضو ساخت موافق احادیث تمام
گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت میگردد و ظاهر خود را ببویهای خوش معطر میسازد و باطن
خود را بصور نیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صورت
در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانه خود دور میگرداند و سگ نفس اماره
و شیطان را از ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را که غفلت و شهوت از سر بدر میکند و صورتهای
ظاهر را از در و دیوار خانه محو نماید و در دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد
و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد از دولتخانهٔ معبود حقیقی میترسد و از خدا میطلبد که
درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و نیز عارفرا آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پا در مسجد میگذارد چنان
میداند که در بارگاه کبریا و جلال داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده با [illegible] و بغیر جناب الهی متوجه
نمیشود و چون بجای نماز آید باز دیگر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت و شان سبحانه
بدیده روشن تر می بیند و چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیدهٔ او گردیده بود و چون نماز معراج مؤمنست
و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهر آسمان که [illegible] میشد یک الله اکبر میگفت و در نماز نیز
هفت الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر فرمود که بهر تکبیر بر آسمان از آسمانهای قرب و معرفت در آید قابل
عرش حضور گردد و در این مقام هنوز در ساحتهای عظمت و جلالت و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده
لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب میگردد
و بالمشافه سخن گفتن و رو از جانب پادشاه بجانب دیگر گردانیدن بی ادبی و حرامست اینست که در ما بین تکبیره [illegible]

که بعضی جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوند متوجه کرده ایم که خالق آسمانها و زمین است و موافق
ملت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که یکتاپرستی است و دین محمد صلی الله علیه و آله و طریقه امیر المؤمنین علیه السلام
که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیده ایم و منقاد او
شده ایم و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور کرده ایم و نماز من و عبادتهای من و زندگانی من
و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیان است و او را شریکی نیست و چنین از جانب
او مأمور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و منقاد اویم و چون در این بارگاه چنین دعوی
بزرگی کرد و چون شیطان که دشمن این راه و راه‌زن این درگاه است و تا امروز چندین هزار از این میدان را سر
زمین انداخته و چندین هزار لشکر از درون از شهوات نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع
خود آورده پس باید که بخداوند که این سد درگاه اوست پناه برد تا رفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند
او را بسگی که در خیمه‌ها و خانه‌ها می‌باشد که هر که آشنای صاحب خانه است و بآن خانه بسیار تردد دارد
و او را معترض نمیشود و چون بیگانه‌ای آید او را مانع میشود مگر آنکه صاحب خانه او را صدا زند
و منع کند او را ممنوع میتواند ساخت و همچنین شیطان که سگ بیگانه کبریای درگاه است با آشنا قدرت
ندارد و کسی را که بیند مکرر بمجلس قرب خداوند نایز میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند
عالمیان در رد ناقل او را از ایشان مأیوس کرده است که اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی بدرستی
که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری پس باید کسی که قابل قرب باشد و خواهد که بخانه مالک
درآید باید که پناه بجناب او متوسل شود که ببینند اشاره لطف او را دور گرداند اما بیگانه‌ای که آشنای نخواهند
و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان از آنچنانچه میخواهد میسازد پس لهذا در مقام خطر باید بخداوند بتکبیر خود میبرد
و از شرش میگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوندی شنوای دانا که
بعجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجزم از این دشمن خصم و از شر او دور کن و از صحبت خود نزدیک کن
اما مشغول نمیشوند تا بر صفحه طبیعت نمیداند بآبا نه سخن میگوید و چون املای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی
... از عجز و قصور ... خوبتر حل

جستن

جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن و چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت

و عبادت و بندگی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است و رحمان است بنعمتهای عامه بر مؤمن و بر کافر

و رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب

آن بزرگان بجا آورند لهذا حق تعالی شانه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمایند و نعمتهای عامه و خاصه

مرا یاد آورید و مکرر مرا برحمت بشناسید تا بر شما رحمت کنم و مرا بدانید که من خداوند روز جزایم و بحشر و قیامت

اقرار کنید و چون عارف تفکر درین اوصاف کمال نمود بمرتبه شهود و حضور که اعلای درجات معرفت است

فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب می آید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید اِیّاکَ نَعْبُدُ

یعنی ترا عبادت میکنیم و بس و درین آیه کریمه که حق تعالی اشاره فرمود بآن معنی که جناب مقدس نبوی

در آن فقره بیان فرمود یعنی میباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا می بینی و با من خطاب

مینمایی پس چون دعوی عبادت کردن موهم این بود که از من کاری متمشی تواند شد تدارک فرمود وَاِیّاکَ

نَسْتَعِیْنُ یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم و بس و همچنین در مقام آداب چون بر عبادت خود اعتماد نمی

دارد و بعجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا می آورد و میگوید از زبان همه

که ما بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او به برکت عبادات آنها مقبول گردد زیرا که از دأب کریم

دور است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز

جماعت اینست و ایضا موافق دأب ارباب صفا آنست که چون بنعمتی یا رحمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند

و همه را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم دعا مطلوبست که هر دعا که

کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت براه راست

و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیرالمؤمنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نموده

و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست که

طریقه دشمنان ایشانست و بدانکه اسرار عبادت خصوصا نماز را درین کتابهای مختصر اصلا

نمیتوان نمودن ان شاء الله تعالی در کتاب ترجمة الصلوة نوشته شود و بعضی از ذکر این مجمل [illegible]

این فقره شریفه در بیان بهترین عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق تقرب خویش کرامت فرماید همیشه او را
وسیله تمام از بهترین وسیلت باعلای درجات میرساند و جمیع خلایق طالب اند توقیعات قابل مناجات
خود حکم الله ده بیان این فقره شریفه بهمین اکتفا نمایم که بطول انجامد و مورث ملال عزیزان نگردد
وَتَعلَمُ اَنَّ اَوَّلَ عِبادَةِ اللهِ المَعرِفَةُ بِاَنَّهُ الاَوَّلُ قَبلَ کُلِّ شَیءٍ فَلا شَیءَ قَبلَهُ وَالفَردُ فَلا ثانِیَ لَهُ وَالباقی
لا اِلی غایَةٍ فاطِرُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ وَما بَینَهُما وَما فیهِما مِن شَیءٍ وَهُوَ اللَّطیفُ الخَبیرُ وَعَلی کُلِّ
شَیءٍ قَدیرٌ پس حضرت فرمود بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناخت اوست بآنکه او اول است
از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و یگانه است پس دومین شریکی ندارد و باقیست و اوست خداوند صاحب
اصلاحات
لطف و عالم بدقایق امور و بر همه چیز قادر و توانا است و این کلمات اشاره دارد در سبیل اجمال بموقوف بر چند
امر آنکه اول عبادات معرفت و قبول جمیع عبادات موقوف بر آن و این معنی از آیات بینات و اخبار
بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب
ثواب نیست بلکه مورث عقاب است و ایمان مشتمل است بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات و اقرار به
یگانگی خدا و بعدالت او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیقت آنچه از جانب خدا آورد
آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت و خلافت ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب
و عقاب خواهد داد و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و
تفصیل مراتب ایمان و خلافهای که در آن شده این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون
عبادت بجمیع جوارح آدمی متعلق است هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت دل است
لهذا معرفت را نیز عبادت فرمود و فرمود که اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر
بمنزله فرع آن است و اصل ایمان است بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست و ترک آن شقاوت
[illegible] و عقاب ابدی است و در او ممکن است اول [illegible] و اگر [illegible]
[illegible]

واجب الوجود است و ازین عقیده اکثر عالم را بجهنم برده و اگر نجات ازین عقیده خواهی دست از سفینه نجات که اهل
بیت رسالتند بر مدار که ایشان در هر دو وادی هرچند امید دانند و کمین گاههای شیطان را می‌شناسند و تابعان
خود را بساحل نجات میرسانند و این فریب مخور که تا خدا را نشناسی بدلیل عقلی پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت
زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است
و بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد و چنانچه از اخبار بسیار ظاهر
میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطریست و همین که آدمی بحد شعور رسد میداند که صانعی دارد
و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته
بلکه خدا در هنگام صبا او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف ایمان بوجود واجب الوجود
نکرده‌اند بلکه ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از آن راه ایمان ایشان را کامل کرده و منقول است
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسیدند که وجود خداوند خود را چگونه دانستی
گفت ما در راه پشک شتر که می‌بینیم حکم میکنیم ما که شتری ازین راه رفته و جای پا که می‌بینیم میدانیم
که شخصی ازین مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای
تصدیق وجود واجب الوجود حضرت فرمود که برشما باد بدین اعراب و چه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی
که در هر امری که مینمائی صد هزار آیه از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و هر عضوی را از اعضای
تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری و کار فرما و مربی
بدن تست بلی از بسیاری ظهور و هویدائی اوست که مخفی مینماید و چون همیشه ظاهر بوده تو هم میکنی
که شاید که این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از طلوع عالم را روشن میکند
معلوم میشود که نور از اوست بلا تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نباشد معاذ الله
میگوید که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عناد را بگذارند همه یقین میدانند که بغیر او درین عالم مدبری نیست
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ
و اکثر کفار از برای بت پرستی [illegible]

امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد
وگفت که مرا دلالت کن بخدا و بنحوی که مجادله کنندگان با من بسیار مجادله مینمایند و مرا حیران کرده اند حضرت
فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی
و هیچ چاره از برای نجات خود نداشتی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات داشتی که نجات از که
داشتی و که را قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند است و این راه ظاهرترین راههاست
از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند حکیم میفرماید که کیست که اجابت مضطران مینماید وقتی
که او را بخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته
باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال
در تکلیف بدلیل و برهان از بابت مثل آن احمق است که دزدی بخانه ایشان آمده بود و ازو پیدا و پدید
و یکی او را گرفت و دست داشت دیگری او را فریاد زد که بیا من یافتم و او دزد را از دست گذاشت و بجانب
آن شخص دیگر آمد که تو بیا که جای پای دزد را یافته ام و همچنین بلا تشبیه درین ماده این مرد صالح خداشناسی
که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسانی یابد و روز بروز
بکثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم
متشبه از خدا دور میگوید که بیا و دور و تسلسل باطل کن تا خدا را از راه آثار او بشناسی و اگر نه ایمان تو درست
نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بوجه اجمالی مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه
کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی
در اینها نمی ماند و اگر حکمت چیزی بر این کس مخفی باشد بجهل خود اذعان کند که کسی که صاحب چنین خلقی و صنعتی
تعالی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی باشد چنانچه منقولست از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
در حدیث مفضل میفرمایند که این عالم از بابت خانه ایست که پادشاهی بر نهایت احکام ساخته باشد و انواع
نعمتها در آن جمع ساخته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانها کشیده و انواع نعمتها در آن خوانها چیده
[illegible] است که [illegible] همه آنها [illegible] گردد

و گاهی پا در میان طعام گذارد و گاهی پا در کاسه زند و اعتراض کند که اینها را چه بی‌موقع گذاشته اند و چه بی تهیه است
صاحب اینخانه بعینه اعتراض ملاحده که گویا این عالم را ازین بایستی ... تفکر در کنه ذات و چگونگی
صفات واجب الوجود است و کنه ذات واجب الوجود را دانستن محال است و کنه صفات نیز چون عین ذات است
محالات و تفکر در اتحاد وجود و کیفیات در ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار در نهی وارد شده است
و عقل که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و با او تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر
دارد عاجز است چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس دین را باید بجوی که خدا در
قرآن مجید فرموده و حضرت رسول و حضرت ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین در خطبهای بلیغه
و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را
طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی‌بخشد چنانچه در حدیث معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله منقول است که در خلق خدا بغیر حیرانی ثمره نمی‌بخشد و در حدیث
دیگر فرمود که در هر چه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است در تفسیر آیه کریمه وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهیٰ فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد
از سخن باز ایستید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا نکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید
و تفکر نمائید در عظمت خلقتش و منقول است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند از توحید
و خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعت متعمق مدقق بهم خواهند رسید لهذا
سوره قل هو الله احد و آیات و سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده ازین تفکر
نماید هلاک میشود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهای الله اند
که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوان شناخت و بایشان خدا حجت
خود را بر خلق تمام کرده و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر اهل عالم را شیطان ازین راه فریب داده که
دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و هر طایفه خدا را بنوعی
شناخته اند و باعتقاد خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمی‌نمایند و اگر عقل مستقل می‌بود در مطالب [illegible]

بسیاری از متکلمین و حکما همه از اهل عقلند چرا در این باب در مذهب با این دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانچه
جمعی از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نوریست از باب شمس میدرخشد و بعضی
از صوفیه اهل سنت مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند
و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان
و اکثر نصاری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه
در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشانرا بکفر یاد نموده که
بخدا اینچنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامری قبیح تر و شنیع تر
قایل شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی
ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف برآمده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمرو
و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن
ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جهان موجهای این دریاست   موج دریا یکیست غیر کجاست
و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود
تصریح بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند بعینه همین اعتقاد دارند
و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفات است و لهذا
جمعی از اهل این عصر که مذهب تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه
بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آنرا داشته باشد و بعضی از
شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حق اند و معتبرین عالمیانند بنادانی سخنان ایشانرا
میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته اند
از جانب خدا گفته اند نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول
بودند اهل حق بعضی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و پاره از ایشان در لباس
تصوف بودند و پاره در لباس علما بودند چنانچه اکثر علما که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند که

لکن علما بعد

کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند همچنین صوفیه اکثر
ایشان سنّی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال آن از عقاید فاسده
در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقهٔ اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر
ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را میباید کرد قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی بایشان میرسد
میکنند با آنکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بود چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی
از مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفته رو بخانهٔ
کعبه کردند و فرمودند که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند
و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً
ثُمَّ اهتَدی که ترجمه اش اینست که آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت
بیابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد هدایت بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر
میخواهی تو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشان
حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند
و نه بکتابهای خدا عمل مینمایند اگر این اخابث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را
گمراه نکنند و مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر
دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر
محمد و با او رفتم وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت که یا ابا عبدالله خبر ده ما را
بخطبه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری
دارم و چون برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیثی بگو حضرت فرود آمدند و سفیان
دوات و قلمی طلبید حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شدند و من و سفیان
روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت حقی
بر گردن تو لازم کرد که هرگز برطرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی که پیغمبر فرموده که سه

چه راستست که هر کجا آثار اطاعت باشد دل او کینه بهم نرساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد عمل ابهرای خدا اخلاص
کرده اند و خواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت و خیرخواه ایشان
واجبست کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعین اند که گواهی ایشان هم قبول نمیتوان کرد
و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که میباید بود کدام جماعتند مرجیه مراد است که میگویند
که هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل
و میکائیل است یا مراد قدریه است که میگویند که خدا هر چه میخواهد نمیتواند کرد و شیطان هر چه خواهد میتواند
کرد یا خوارج مراد است علی بن ابی طالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان پس گفت شیعه
و ائمه ایشان چه میگویند گفتم که علی بن ابی طالب والله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت
جماعت اهل بیت او چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و ملحق اینجا چنین
کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر شد با آنکه او و اتباعش دعوای خلافت نفس و ترک دنیا بسیار
و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و باین جماعت و ناواقف که در میان شیعیان
شایع کرده رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسید و محیی الدین که از رؤسای ایشانست در فصوص
الحکم میگوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از برای
ما میفرمود بما پس هر گاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هر گاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود
خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید
و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سُبْحَانَ مَنْ اَظْهَرَ الْاَشْیَآءَ وَهُوَ
عَیْنُهَا یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست و در جای دیگر از فصوص الحکم خدا نسبت
بنوح علیه السلام میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت
شدند اگر ایشان را نوح از آن دریا بکناری آورد از درجه بلندی بدرجه پستی می آمدند و مکر زدند تفتیش
میگوید که ربها لا تذرن آلهتکم مذهب مشرکین و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن
که تا نفس و تو هر آنچه انکار میکنی از خدا خود را انکار کرده و خدا در همه چیز الهی است و میگوید که خدا تصریح

بر گوساله پرستان

هرگاه بر گوساله پرستان تسلط نکرامیند آنچنانچه موسی را تسلط کرامیند تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود
شود و لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و مگوئید که نصاری برای این کافر شدند که دعوی
اتحاد خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید میبود و در یکی از تذکرهای
ایشان بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر از قولش میپرسی اِنَّمَا
اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُوْلَ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ و اگر از فعلش میپرسی کُلَّ هُوَ فِیْ شَاْنٍ و اگر از صفاتش میپرسی
هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ و اگر از ذاتش میپرسی لَیْسَ
کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ و ازین باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان
بسیار است ای عزیزان بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم نسبتها بد است
و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان صادر
شد و یا باصحاب خود راه اینقسم چیزها داده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید نصاری را
که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و چنین
ذات شریف را گفتند که تو خدایی حضرت ایشانرا در چاهها کرده و از دود کشته درگاه چنین ذاتی را که
نسبت الوهیت نسبت داده اند و العیاذ بالله چون در هر سده و کوچه چنین امیری قایل توان شد که تو
عین خدایی گرا عباده میکنی و چرا عبادت میکنی و از این جهت است که اکثر ایشانرا اعتقاد اینست
که چون بمقام وصل شده دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنابر توهم مغایرت است و باین معنی بر کرده اند
و تاویل کرده اند این آیه را که وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَاْتِیَکَ الْیَقِیْنُ یعنی عبادت کن خداوند خود را تا آنکه
در رسد ایشان یقین را یعنی یقین بوحدت موجود بوده اند چنانچه علامه حلی علیه الرحمة و الرضوان
در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است
چیزی که در چیزی حلول کند محتاج به محل خود میباشد بدیهیست که خدا بغیر محتاج نیست و محتاج بغیر
ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت باین قایل شده اند و
تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که بتبعیت بفهمهای ایشان چه میشد

چه اعتقاد ارباب خداوند خود دارند وگاهی حلول بر خدا تجویز میکنند وگاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادت ایشان
رقص کردنست و دست برهم زدن وغنا وخوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار درین اعمال که
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن
و دست بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کنند خدارا
بعبادتی که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان کور است و من دیدم جماعتی
از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین صلوات الله علیه که ایشان نماز شام گذارند بغیر یک نفر از ایشان
که او نماز نکرده نشسته بود بعد از ساعتی آن جماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد از یکی از ایشان سؤال
کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است آیا جایز است که کسی که
بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجتی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس نگر ای عاقل و تفکر نما
در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی که عبادت ایشان آنست که گفتم و عذر ایشان را
در ترک نماز شنیدی و با این اعتقادات و اعمال ایشان را از ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین خلق اند تا اینجا
ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنوم و این
مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته‌اند بدست خلقی چند داده‌اند که ایشان خوانند و دست برهم زنند و فریاد
کنند و بدعتی چند که ان شاء الله بعد از این بیان خواهد شد و عبادتش نام نهند آخر چرا بخود رحم نمیکنی و بر
خود که مایه سعادت ابدی تست در معرض چنین مخاطره میگذاری که بیک احتمال نجات داشته باشی و بصد هزار
احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی را گویند که چاهی سرپوشیده در راهی هست اگرچه اعتماد بر سخن قایل
نداشته باشد بآن راه نمیرود و از ره بخطر میرود و تو دعوای تشیع میکنی و سخن پیشوایان تو در میان است و در جمیع
آثار ایشان معلوم است بیرون از ایشان بغیر گمراهی و مرشدی بغیر ایشان میطلبی خدا پیغمبر فرستاده و فرموده
که مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورد عمل نمایید و آنچه
شما را از آن نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم
که اگر تمسک جویید و متابعت ایشان نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من و این

از هم جدا نمیشوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند و اهل بیت فرمودند که ما کلام نبی میان
شما میرسیم احادیث ما در میان شماست رجوع بر احادیث ما کنید پس بجهت تغییر در میان احکام اصول و فروع دین ترک کردند که
تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمای بعضی از آنچه پیغمبر تو در حدیث
برای ابو ذر بیان فرموده ترا بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید و ما را
جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد بمحمد و آله الطاهرین [illegible] بدانکه معرفت
مراتب مختلف هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه
ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا را تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت آتش آنست
که شنیده شود که چیزی میباشد که هر چیز را که در آن میافکنی آنرا میسوزاند و فانی میگرداند و هر چه محاذی آن
واقع شد اثری در آن ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ مینمای کم نمیشود و همچنین موجودی را آتش میگویند
و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را تقلید بدانند و از راه دلیلی ندانند
و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی
حاصل شده و هر اثری موثری میخواهد پس آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت
باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بر وجود صانع
و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش باو میرسد و نور آتش بر
چیزها تابیده چیزها را بآن نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مومنان خاص است که دلهای
ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه
از این بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد و این در مراتب
معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنای فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادات
و ریاضات میشود چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند
چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد

از واجباتی که بر و واجب گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا بمرتبه که من او را دوست
میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن گوش میشنود و دیده اویم که بآن دیده می بیند و زبان اویم
که بآن زبان سخن میگوید و دست اویم که بآن کار میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای او را رد
نمیکنم و اگر از من سؤالی نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز آنقدر تردد ندارم مانند تردد که در قبض روح بنده مؤمن
خود دارم او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکست و این باعث لغزش
اکثر جماعت شده است که بآن معنی باطل که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این
خطای محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل و انسان و غیر آن ندارد
و آن معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که بعد از
عبادات و نوافل حاصل میشود مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل را
نخوری و اگرچه عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد کسی که قانون شرع و عقل را در دست
دارد و انس بکلام اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معانی اینها را میفهمد بدانکه یکمعنی این حدیث آنست
که کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و جمیع اعضا و جوارح او سرایت
نمود در دیده اش نوری دیگر بهم میرسد و در گوشش شنوایی دیگر بهم میرسد و در جمیع قوی و اعضایش قوتی
دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و درین مرتبه چون همگی منظور نظرش محبوب خود است
در همه چیز نظر میکند او را در آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار
صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر کرده می بیند و اگر چیزی را میشنود و اگر دستش
حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک باین معنی در عشق مجازی نیز
حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی نیز گفته است که معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده اند
و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و
اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی درین حدیث قدسی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید
من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من و چیزی که رضای من در آن نباشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمیشنود

و مرادات نفس ناطقه او بر طرف میشود و مرادات حق را بر مرادات خود اختیار میکند و بعضی گفته اند که مراد اینست که چون
اعضا و جوارح آدمی نزد اینکس عزیز و گرامی میباشد و بمرتبه محبت بمرتبه میرسد که مر اینها ترجیح میدهد و قوای
اینها را در راه رضای حق فانی میسازد و باک ندارد و این معنی دیگر از این دقیقتر هست که ذکر میکنیم و از خدا میطلبم
که در نظر ارباب بیان و احوال بصیرتان بمعنی باطلی مشتبه نشود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز
بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر فرموده چنانچه سابقاً مذکور شده
و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ
که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرماید که مشابهتی بآن اول نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان
مالی تو را است فرموده که واسته در معرض زوالست و ممکنست که یک شب بآتشی بسوزد یا بدزدی از دست
تو بیرون رود و فرموده است که این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که آنرا
زوال نباشد و اضعاف مضاعفه آن چیزی باشد که داده و بمردن و انتهای دیگر از تو جدا نشود و یکقدر
عزتی تو داده بعاریت و بمقتضای لَا يَخَافُونَ فِي اللّٰهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ از تو خواسته که در راه او صرف
نمای و چون کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایلست پس کسی که
مردانه از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتی کرامت فرماید
که شباهتی بکرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر پاره معلوم شد
که عثمان و آنهائی که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا بقیامت
بر او صلوات میفرستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی آخرت و یزید پلید را گمان این بود که
خود را عزیز میکند و عزت امام حسین علیه السلام را ذلیل میکرد امروز خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد
و نام امام حسین صلوات الله علیه تا قیامت بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش می سایند
و نان صحبتش را بر دیده میکشند و خداوند عالمیان یکقدر قوتی بهر کس کرامت فرموده که بآن قوت قدرت انکار ما را
میتوانند کرد جمعی که این قوت را صرف نکردند در راه او و صرف نکرده اند همه اندک و قدر این ناقص میشود و ...
یا بکلی زایل ... و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله بر ذکوات انکار او را متابعت نمودند در همه ...

اینقوتها را صرف نمودند خدا توفیق که با ایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشریت چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت
جسمانی نکندم بقوت ربانی کندم و در آن قوت اگر دست را حرکت میدهد اگر متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر
میتواند زد و جمیع عالم مطیع او میشود و اینقوة بمردن برطرف نمیشود و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون
غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری که اراده میکرد بقوت خود آنکار را میکرد
اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را در مرادات او بکار میفرماید و چون از برای خدا از سر ارادت خود گذشته
خدا ارادت او را در قلب او انشا مینماید و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باینمعنی است آنچه در آنحدیث
مشهور وارد شده است که دل مومن در میان دو انگشت از انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف
که میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبر و آیه وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ که در سوره هل اتی
در شان اهل بیت نازل شده باینمعنی تعبیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود
مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و همچنین هر که نور دیده خود را که لمعه ای از نور دوست ویرا
نگه دارد از اینکه بچیزی که میکند چشم ضعیف میشود یا در نظر بد بها اراده دوست را ملاحظه کرده و از اراده
خود گذشت خدا نوری بدین چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بآن نور می بیند و آن
زوال ندارد چنانچه فرمود اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ بپرهیز از فراست مومن که او
بنور خدای در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای أَمْ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا آنچه میشنوند چیزی
چند میشنوند که دیگران از آنها کرند و نمیشنوند و بمقتضای فَتَحَ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ
چشمها حکمت و معرفت از دل ایشان بر زبان ایشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشمه
چنانچه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه یکبارگی یابند و این حکمت همیشه بر زبان
ایشان جاریست و چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود
و زیاده از این نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی آنحدیث را درست می فهمی
که من بینای اویم و من شنوای اویم چه معنی دارد و در اخبار دیگر باین عبارت واقع شده است
که بِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ وَبِي يَمْشِي وَبِي يَنْطِقُ یعنی چون باین مرتبه رسید بمن می شنود و بمن می بیند و بمن راه

میرود و بسخن میگویند یعنی جمیع این امورها باستعانت و قوت و توفیق من بجای آورد و از اینجا معلوم
شد که اینمعنی مخصوص مقربانست و آن معنی باطل که ایشان میگویند در هر خس خاشاکی میباشد
و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق با خلاق الهی را میتوانی فهمید و تشبیهی که
بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی میشود که در میان آتش سرخ کرده اند گمان میکنی که آتش است
اما آتش نیست بو رنگ آتش بر آمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند برو فایض ساخته
که یک نوع آشنای باین صفات بهم رسانیده هرچند علم تو همه جهلست اما کمالیکه او دارد از پرتو علم
کیست و از که این علم بتو رسیده ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را عجز وش آورده و ذره
از قدرت اوست که به پادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات
اوست که جمیع عالمیان بآن دعوای کمال میکنند و لیکن کمالات انسان دو جهت کمالی میدارد و
جهة نقص و عجز میدارد جهت کمالش از اوست و جهت نقصانش از خود است زیاده ازین بیانات
اینمقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وسواس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الیقین
تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیت او صلواة الله علیهم اجمعین بدانکه از جمله
چیزهای که این کلمات معجز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اول است
پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجودی نیست
که اولیت بآن اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان برو سابق باشد و تحقیق معنی اولیت او و سبق
الهی درین مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش
از طرف ازل متناهیست که چند چند هزار سال است وجود شان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان
قدیم است و وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم باینمعنی اجماعی جمیع اهل دیانت و هر طایفه
که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باینمعنی قایل بوده اند و آیات بسیار برینمعنی دلالت دارد
و اخبار برینمعنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شریعی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقلهای ناقص
خود میگذاشتند بقدم عالم قایل بوده اند و بقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و

مرا قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبر است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنیست زیرا
ایشان را اعتقاد اینست که هر چیز که قدیم است عدم بر او محال است و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند
و میباید که برطرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق
و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهد شد
و پیچیده خواهد شد بنحوی که کاغذ را بر هم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قرآن
و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است
و ایشان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده ایست که قابل از آن میباشد و تفصیل این سخن در این مقام
گنجایش ندارد در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و واحد که در اسماء الهی وارد شده بحسب معنی
نزدیکند بیکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهر دو واجب است اول یگانه بودن در الهیت که در حد ذاتی
شریکی ندارد چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانستند
و گبران بنور و ظلمت قایلند و این معنی کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده و عقل هم
حکم میکند که اینچنین نظامی با این نسق بیک شخص منسوب میباید باشد و اگر خدای دیگر العیاذ بالله می بود می بایست
که خلق را از شناخت خود محروم نکرده اند و چنانچه این خدا و پیغمبران کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده
میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی اشاره فرموده با آنکه در این باب
اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا یند کافی است
یگانه بودن در ذات و صفات یعنی بسیط است و او را اجزا بهیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو خارجی
و جزو ذهنی و جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل
دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و اینچنین جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت
که انسان دست او است یا چشم او است یا سکنجبین عسل است یا سرکه است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت
شیئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید آنرا
باین دو جزو مثل حیوان ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسانرا

بجوار نقی

بعد از تعقل این دو جزء تحلیل میدهد و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان

ناطقست و بدلایل عقلی و نقلی ثابت کردیده که این هر دو قسم جزء در جناب خدا محال است و اگر نه احتیاج او لازم می آید

و آن محال است و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست

و آنرا نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی میدارند و ذاتی و بآن

صفت متصف میشود و ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد و بآن علم متصف میشود و بسبب

آن او را عالم میکویند و همچنین متصف بقادر است بقدرتی که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات و خداوند عالمیان صفات

مقدس او عین ذات است و اصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات

میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او

عین ذاتست و باصل ذات موجود است و لهذا عدم او ممتنع است و اگر صفات زایده داشته باشد در کمالات محتاج

بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهند بود و شریک او خواهند بود چنانچه از حضرت

امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات الله علیهم بطرق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق تعالی

و کمال معرفت او اقرار بیکانکی اوست و کمال توحید و اقرار بیکانکی او نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که

صفتی که اثبات میکنی آن صفت کواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف کواهی میدهد که غیر صفت است

و هر دو کواهی میدهند و دوئی و ازلی بودن باد دوئی منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجودی باشد و دو واجب الوجود

محالست پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد داد و کسی که از برای او حد

قرار دهد او را بعدد در آورده است و دو جزء از برای او قرار داده و جزء داشتن منافات با ازلیت او دارد پس

کسی که پرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست

و کسی که پرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات نکرده است و او مکان نیست و کسی که پرسد که بر روی

چه چیز است چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسی که پرسد که پس در کجاست خدا را

اختصاص بمکانی داده و حال آنکه مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامی

که هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و تنها مدبر همه کارها بود در هنگامی که هیچ مرکب

بنود و خدا را شما را چنین وصف میباید کرد و از زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و بستایند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه فرمودند
که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه بغیر هستی دریابند
او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که محال است که او را شبیهی و مانندی
بوده باشد که از راه مشابهت بمخلوقات کیفیات ذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذات
نیست که اجزاء مختلفه داشته باشد و تبعض در او نباشد که تعدد در صفات او بهم رسد و دور است از اشیاء
بدوری مکانی بلکه بکمال و تنزه و مستولی و متمکن است بر جمیع اشیا نه مانند که در میان اشیا و ممزوج با آنها
باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است بجمیع اشیا نه بسبب آلتی که بدون آن آلت علم نتواند
داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میان او و معلومش علمی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند
که بود همیشه نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه تاویل ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود
و اگر گویند که هرگز برطرف نمیشود نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست
که عدم برو محالست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد احد است
و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احد المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهة تعدد
در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه بآن می بیند
و می بیند بغیر آنچه بآن میشنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خدا
عالمیان میشنود بهمان چیز که بآن می بیند بهمان چیز که بآن میشنود یعنی همه بذاتست و عضوی و جارحه
و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد
با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و
قادر و توانا و شنوا و زنده و بینا بوده بذات خود و نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه
کافران و مشبهه گمان میکنند بلندی بسیار و ایضاً منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و از معنی احدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند

که مگر نمی‌بینی که حضرت در میان جدال و قتال است و این چه جای این سخن است خاطر جمیع اهل ایمان مشغول است حضرت گفت که او را بگذارید
که ما با این قتال برای این می‌کنیم که مردم را اقرار بیگانگی خدا در آوریم پس حال که او می‌پرسد بگذارید تا بفهمد پس
مترتب اعرابی شد فرمود که ای اعرابی اینکه میگویی که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محال است
و دو معنی بر او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی آنکه گوئی خدا واحد است یعنی یکی است
این دلالت بر این دارد که خدای دومی هست که آن یکی نه اوست و این کفر و اثبات شریک است برای خدا و بمنزله
قول نصاری است که خدا را سیمین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحد است از یک جنسی چنانچه
میگویند که زید واحد است از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع
ثابت مینمائی و اما آن دو وجهی که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیه
و مانند و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانه دهر است و این معنی از برای خدا ثابت است و معنی
دیگر آنکه او واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم و بنده گوید
ما چنین است و این معنی برای او ثابت است و در این مضامین احادیث بسیار است ای عزیز به بین که
آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و علما و عقلا فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا بیک معنی یا دو معنی
حق راه برده اند ائمه تو در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آنرا برای تو بیان کرده اند وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْقِلُونَ   حق تعالی باقی است و فنا و عدم بر او محال است و بقای او غایتی ندارد و بیان این صفت
سابقا ذکر شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت
بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت
و حالت است و هیچ تغیر در او نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلات است چنانچه منقول است که عبد الله
بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ و گفت که اما اول را
دانستم بیان معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و در او
زوالی در او راه می‌یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و نقصان و زیادتی بر آن طاری میشود مگر خداوند عالم
که همیشه واحد و یکسان است و بر یک حال بوده و هست و صفات و نامهای او مختلف نبوده و نمیشود

چنانچه بعد بکرات میشود مثل آدمی که یک مرتبه خاکست و یکمرتبه گوشت و خون است و یک مرتبه استخوان
پوسیده است و مانند خرما که یکمرتبه غوره است و یکمرتبه رطبست پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست ... این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه
خدا آفریننده آسمان و زمین است این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه
بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که چه میفرمائید
در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نموده و فرموده آنچه پیغمبر بسوی شما
بیاورد اخذ نمائید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را باو
نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آن خدائیست که
شما را خلق کرد پس روزی داد و بعد از آن میمیراند شما را پس زنده میگرداند آیا آن شریکها که از برای خدا
قایل میشوید هیچ یک از این کارها را میتوانند کرد منزه و متعالیست خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند
و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه
را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بائمه گذاشته است حضرت فرمود که غلاة کافرند و مفوضه
مشرکند با ایشان همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مصاهرت کند یا دختر
بایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان بنماید یا اعانت ایشان کند به یک کلمه
از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهلبیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را بائمه گذاشته به تفویض قایل شده است و هر که
بتفویض قایل شود مشرکست و شریک از برای خدا قایل شده و در کتاب احتجاجات از علی بن احمد قمی
مرویست که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع در این که آیا خدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض
نموده است یا نه جمعی گفتند که این محال است و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام
قادر نیست و جمعی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانیده و این امر را با ایشان تفویض
نموده و ایشان خلق را میآفرینند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت

صاحب الامر صلوات الله علیه بود

صاحب الامر صلوات الله علیه بود و عریضه در این باب نوشته بحضرت در جواب نوشتند که بدرستی که خدا
خلق کرده است اجسام را و روزی داده او قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل
مانند او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلام پس ایشان سؤال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای
ایشان مینماید و خلق میکند و از او سؤال مینمایند پس سؤال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت اجابت
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان ... بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها متصل
بیکدیگر نیست و فاصله هر آسمانی پانصد ساله راه است و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است و مابین آسمانها پر است
از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول و ائمه صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست
که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن بر این
دلالت دارد و تأویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت
دین است و کفر است و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمی باشد و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر [illegible] چنانچه
ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید گنجایش او نداشته
باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز
میشوند بسبب دوری مابین مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دوش
تا نرمه گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکند و سد مینماید بسبب بال
از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست و بعضی هست که بر زمین هوا ایستاده
و زمینها تا زانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را به انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد
و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیها را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید فتبارک
الله احسن الخالقین رب العالمین بعد از ایشان سؤال نموده اند از کیفیت حجابها که بر بالای آسمانهاست
حضرت فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد ساله راه و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه و حجاب دوم
هفتاد حجاب است که غلظت هر حجابی [illegible] و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد ساله است و حاجبان و دربانان هر حجابی [illegible]

هزار ملک دیگر که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است و دیگر حجابهای هست که فاصله هر حجابی هفتاد هزار

سال راه است و بعد از آن دیگر سرادقات جلالت و آن هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار

ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است و بعد از آن سرادق دیگر است که سرادق

کبریاست و سرادق عظمت است و سرادق قدس است و سرادق جبروت است و سرادق نور ابیض است

و سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سال است و بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم از

حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که خداوند عالمیان ملایک را مختلف خلق کرده است

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساقش مروارید بسیار

بود مانند قطرهای که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین آسمان و زمین را و فرمود که هرگاه خدا امر

فرماید میکائیل را بر زمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که

خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان

اینست که ای خداوندی که الفت داده میان برف و آتش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت و فرمود که ملکی

هست مابین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت به پرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمیخورند

و نمی‌آشامند و جماع نمیکنند و بنسیم عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند

و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند و بعد از آن فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود

می‌آیند و طواف خانه کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و بر او

سلام میکنند دیگر بر روضه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آیند و بر او سلام میکنند دیگر بر روضه منوره

حضرت امام حسین علیه السلام می‌آیند و در آنجا میمانند چون صبح شود و باسمان میروند و هرگز

فرود نمی‌آیند و روز دیگر هفتاد هزار ملک دیگر هفتاد هزار دیگر می‌آیند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است

که از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق خداوندی

که جانم در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذره‌های خاک در زمین و در آسمان

جای قدمی نیست

قدم جائی نیست مگر اینکه در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینمایند و در زمین درختی
و کلوخی نیست مگر اینکه نزد آن ملکی هست که موکلست بر آن که احوال آنرا هر روز بر خدا عرض مینمایند با آنکه خدا از آن اعلم است
سؤال آن و در جمیع یک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت صلوات الله علیهم و استغفار
مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی را از آن بیان کنم پس
فرمود که این زمین با آنچه هوا است و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی
و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم و
بعد از آن این آیه را خواندند که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفرید خدا هفت آسمان را و از زمین نیز
مثل آنها و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر روی آنهاست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس
یک بال او در مشرق است و یک بال او در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی
و مجموع اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه است
در بیابان و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه ایست در بیابان و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که
خدا میفرماید که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه
در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر
ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول حلقه ایست در بیابان و همچنین فرمود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها
و آنچه در او است نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند آنرا مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را
خواندند و ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی و میفرستد تگرگ را از آسمان از کوههائی که در آسمان است
از تگرگ و جمیع اینها نزد حجاب هوا مثل حلقه ایست در بیابان و این حجاب هفتاد هزار حجابست که نور ایشان دیده را کور
میکند و مجموع اینها نزد هوائی که دلها در آن حیران میشوند مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند
حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند وسع کرسیه السموات و الارض یعنی گنجایش دارد کرسی او آسمانها و زمین را

ببحث اینها در مرتبه ذات مسلط است در بیابان پس خواستند که الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی و فرمودند که ملائکه
عرش با این سلطنت با این قول موصوف شدند لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ العَلِیِّ العَظِیم اعمال ایشان در بیان معنی
لطیف و خبیر بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف
میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خواهد بود یعنی از حواس اجسام مبرا است و در مکانی و جهتی نیست
و بدیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی آید دوم لطیف میگویند و صانع امور لطیفه را چنانچه صانعی که
چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از و عاجز باشند او را لطیف میگویند
و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیوانات
را
که شنیده و در نمی آید و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود سیوم عالم بلطایف و دقایق
حسان
لطیف را میگویند و این نیز ظاهر است چهارم مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و ا
یعی
و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقا
و خفیات و دقایق اشیا دوم آنکه فعیل بمعنی مُفعِل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیا
گفت
و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بحسین بن خالد
پیش از
که بدانکه خدا و تعالی شأنه قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی
خدا نبوده و چیزی همراه در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از
خدا همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه
خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر پیش از و چیزی باشد آن اول اولی خواهد بود بخالق بودن
از دوم پس خدای متعالی خود را وصف نمود بنامهای چند و اسمی چند برای مقرر فرمود که چون مردم
بصیر
با و محتاج و مضطر شوند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی کردانید بسمیع و
و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون
غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الحسنی را میشنوند و از ما شنیده اند که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست
ندارد
و هیچ خلق در صفات و حالات با خدا موافق نیستند و ما اعتراض مینمایند که چون میگوئید که خدا شبیه و مثل

و مال اکثر ابنا

و حال آنکه این اسما را بر شما اطلاق میکنیم کریم و متصف باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان
اینست که اگر اسم شرکت است اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را سما نام میکنند و اسد نام میکنند و حال اینکه این
مسمیات ب مسمیات اول این اسما شباهتی ندارند و همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثیست
که عارض او میشود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد
که اول جاهل میباشد و بعلم حادث عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را
عالم می نامند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست میان
خالق و مخلوق و معنی مختلف است و خداوند ما را سمیع نامند نه باعتبار چیزی که در و باشد که بآن چیزها را شنود
و بآن جزو چیزها را نتواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو میشنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن
محتاج باین دو عضوند ولیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو و همچنین در اسم
بصیر اسم مشترکست و معنی مختلف حق تعالی را قایم میگویند نه باین معنی که برپا ایستاده و لیکن قایم است بمعنی
حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش
مطلع است و مالک و نگاه دارنده اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی بآنچه میکنند و قایم
در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است و باین معنی بر خدا رواست یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلانه
قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و این معانی بر خدا رواست و در مخلوقی قایم میگویند
یعنی برپا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق مینمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی
و ریزه گیست و در خداوند عالمیان باین معنی است که غالبست که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لَطُفَ عَنِّی هذا
الْاَمْرُ یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را حدی و اندازه و تعریفی نمیتوان یافت و بعبارت
صفتی او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق آنست که از تجربه علم آموخته باشد و خبیر در باب خدا آنست که همیشه جمیع
جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی بر آمده باشد و خدا ظاهر است چنانچه
که غالبست بر جمیع اشیا و همگی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگویند که ظَهَرْتُ عَلَی اَعْدَائِی یعنی بر دشمنان غالب
شدم و بمعنی دیگر خدا را میدانند که وجودش از همه چیز ظاهر است و هیچ چیز از خدا ظاهرتر نمیباشد که در [illegible]

صفتها را از مشاهده مینمائی و آثار قوت نقش و صنع آن ظاهر است که تو ابن سبیل و ظاهر باینمعنی که در مخلوق میگویند
آنست که خودش را توان دید یا از اثرش را بجزی توان شناخت و این معنی بر خدا محال است و در مخلوق امور باطن
میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علمش
و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگوید که اَبطَنتُهُ یعنی باطن او را دانستم و قاهر
در مخلوق آنست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و کاهست همان غالب مغلوب میشود
و در خدا باینمعنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هرچه نسبت
بایشان اراده نماید بعمل می آید و آنچه را بگوید باش میباشد و آنچه را نخواهد نفی میکند پس در جمیع
اینها اسم مشترک است میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسماء الهی برین قیاس است و در حدیث
از آنحضرت منقول است که خدا را لطیف مینامند و چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه
مثل پشه و آنچه از آن خردتر است که از ریزگی بچشم در نمی آید و در هر نوع از اینها ماده و نری خلق کرده
و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و همگی را ترتیب
میفرماید و روزی میدهد آنچه در قعر دریا و آنچه در پوست درختان خلق فرموده و آنچه مصلحت ایشان در آنست
تعلیم ایشان نموده و هر یک از مرگ گریزان ساخته و هر یک را بزبان نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر را میفهمند
و مطالب را بفرزندان خود میفهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان میبرند و در هر یک
رنگهای مختلف خلق کرده و در نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان کرده و اینها را در میان جانوری چند
کرده که از خردی بدیده در نمی آیند و بدست ایشان مس نتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده
کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه و بی
ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را باین صنعتها آراسته ... سمیع بودنش آنکه علم
الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از حکما علم الهی را
بجزئیات کفر است بلکه خدا و خدا عالم بجمیع اشیا عالم بوده در ازل آزال و بعد از وجود آنچه علم او متجدد نمیشود
زیاده میگوید باین احادیث آیات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت

الهی عامه

اقوی علم است نسبت بجمیع ممکنات و قدرت است که در هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن
مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر
خلق نماید و لیکن مصلحت مقتضی آن نیست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و آنچه در این حدیث و آیات
و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه شیء قادر است دلالت بر این دارد که ممتنعات
قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محال است که چون محال است قابل این نیست که وجود
بآن تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد بمحض اراده
که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد گفت خداوندا خزانهای
خود را بمن بنما خداوند عالمیان فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هر امری را که اراده نمایم میگویم
موجود شو در آن شیء موجود میشود و چون این ده اصل از اصول ضروریه دین بود اعتقاد باینها لازم بود
و اختلاف بسیار با اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود
که شبهات ارباب شکوک و ضلالات از راه دین ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَالْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَى
كَافَّةِ النَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات واجب و ایمان بآنها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه حق تعالی
مرا بکافه آدمیان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی و مخالفت
کنندگان را میترسانم از عذابهای الهی و بجز آنم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ
نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین
اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال ممکن
نمود و لیکن بعضی از آن در ضمن چند فایده تحریر مینماید فایده اولی در بیان ضرورت وجود نبی و
احتیاج خلایق بآن بدانکه این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای
خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذات است و در جمیع کمالات بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افاده

خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند و نشأه انسانی چنانچه سابقاً بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد
کمالات زیاده دارد و غرض کمالات از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف ممکناتست که تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی
که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالاتست و جمیع نقایص منتهی میشود و شکی نیست که هیچ نوع
از کمالی بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند بوده باشد میسر مردم را
بر جمیع امور میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب به دنیا میباشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضاً معلوم است
که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها منتهی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه
بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مأمور باشد و حسن
و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص را ناچار است از دو جهت یکجهت بشریه
که بآن اعتبار مجالست و موانست و مکالمه و مصاحبت با مخلوقین نماید و الفت و آمیزش با ایشان کند که سخن او در نفس
ایشان تأثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس کمالات که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب
اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهت اول بخلق رساند چنانچه منقولست
که زندیقی بخدمت صادق صلوات الله علیه آمد و سؤالها نمود و بجوابهای آنحضرت بشرف اسلام فایز گردید و از جمله
آن سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمائید حضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم که ما را خالقی
و صانعی هست و منزه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین و آن صانع حکیمست و بنای جمیع امورش بر حکمت
و مصلحتست و خلق او را نمیتوانند دید و بلمس و حس در نمی آید و جسم نیست که با او رو برو مکالمه و مخاطبه
گفتگو نماید پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشانرا دلالت
نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و رهنمای کنند بچیزی چند که باعث بقای
ایشانست و ترک آنها موجب فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را
امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیدگان
حق تعالی اند از میان خلق که ایشان را تأدیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته که در اخلاق

در صفات بلطائف خلق شریک نیستند و در خلق و در صورت و ترکیب با ایشان شریکند پس باید از جانب خدا کسی بوده باشد با دلایل و

معجزات و براهین و شواهد که بر حقیت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و مانند آن تا مردم باطاعت ایشان مشغول شوند

و سبب رحمت خدا یکی از ایشان خالی نمیباشد که کمال علم و معجزات ایشان دلیل حقیقت او نیست و هر روی دلیلست بر حقیقت پیغمبری

و مذکور است در این حدیث اشاره بدلیل دیگر نیز و آن اینست که چون انسان مدنی بالطبع است و در امر معاش

و معاد محتاجند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است و آمیزش باعث منازعات و مشاجرات میشود پس ناچار است

ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد و اگر نه هر روز یکدیگر را میکشند

میشوند و این حکم تا موید از جانب خدا نباشد مامون از حیف و میلی نیست و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات

احکام ظاهر است که عقل بشر احاطه بجمیع خصوصیات احکام ظاهر است که عقل بشر احاطه بجمیع خصوصیات احکام

نمیتواند نمود پس حاکم موید بوحی میباید باشد   بدانکه دلیل عامه ناس بر آن علم بنبوت نبی بهم توانند رسانید

آن معجزه است و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از ایشان بمثل آن عاجز باشند مانند

عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی

نماید که من پیغمبرم و فرستاده خدایم و گواه بر حقیت من اینست که فلان امر غایب را بر دست من جاری میکند و مطابق آنچه

که گفته بظهور رساند و از کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که آن شخص فرستاده خداست همچنانچه هرگاه

شخصی بحضار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بر فلان کار بدارم و شاهد بر صدق

من آنکه پادشاه آن روز نه را سه مرتبه می جنبد بجنبد و میگشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و

پادشاه سخن آن شخص را می شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب و خواه پرده در میان باشد و بعد از آن

مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و نیز

اگر خدای تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا

روا نیست و ایضا چگونه عقل تجویز مینماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت اینچنین تصدیقی که موجب ضلالت

ابدی خلق باشد بظهور آید و همچنانچه از دیدن معجزه علم به نبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار

متواتره نیز علم بهم میرسد چنانچه ما را از تواتر بوجود شهر مکه علمی بهم رسیده که بعیان دیدن [illegible]

دیگر بر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله است بر آنکه معجزات ظاهر است
و آیات باهرات آنحضرت فوق حد و احصاست و از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم
شده است که آنحضرت قرآن را بر خلق دعوای نبوت خود معجزه آورده و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را با آنکه
از حیثیت بیابان بیشتر بودند تکلیف نمود که در برابر یک سوره کوچک از سورهای قرآنی سوره‌ای آورند
که در بلاغت و فصاحت مثل آن باشد و با وفور جماعت و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت و کفری
که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن
در دادند و باین امر ایشان نکردند با اینکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب
و اشعار بود و چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت
امام رضا صلوات الله علیه آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و چیزی
چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی را با طب فرستاد و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود
که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش و سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه
چند فرستاد بآن امری که از ایشان در آن مهارت داشته اند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و آیات
عاجز شده اند از برای آن و باین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی را در زمانی مبعوث کردید که کوفتهای
مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبا ماهر بودند پس اورا
بمعجزه چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و بیمار را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت
الهی بر ایشان تمام شد آنها و پیغمبر ما را از زمانی مبعوث کردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و
اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آنحضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی
چند آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت که والله مثل
تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است
که بآن تمیز نمای میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایی و بگفته او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد
بر او تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و مفهوم قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب

قاهره

خاصه و عامه روایت نموده‌اند و اکثر آنها از متواتر پیوسته بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک
میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت و باز بفرموده آن بجای خود برگشتن
و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه
در دست آنحضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر بر من زده‌اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک و گردانیدن
حق و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن
ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران و غیر ایشان خبر
دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی و با این حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچکس در هیچ حجت مغلوب
نشدن و در هیچ سؤال عاجز از جواب شدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعل
آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و
مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج نهروان
و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت امام حسین صلوات الله علیهم
و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان
انبیا سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث ابوذر خواهد آمد و امثال این معجزات
زیاده از آنست که احصا توان نمود و قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آن حضرت از نسب و حسب
و علم و حلم و خلق و رحمت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت
و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی
گفتار و درستی کردار و استقرار بعثت در صفات و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آنجناب هر عاقلی جزم بر
حقیت آنحضرت هم بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تاملی بکند در احکام دین و منوال شریعت مقدسه او
میداند که این قانون و این نسق از غیر خدا و بندگان مبعوث نمیباشد و اخبار به بعثت آنحضرت در کتابهای انبیا
سابقه که الحال در میان هست و بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب حدیث
در این باب اکتفا مینمایم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند عالی [illegible]

الصلوة
علیه السلام فرمود که پدرم موسی بن جعفر صلوات الله علیه مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد علیه

بودم و من طفل خماسی بودم یعنی پنجساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند که تو فرزند

خوانده ایم
محمدی که پیغمبر این امت است و حجت بر اهل زمین است حضرت فرمود بلی ایشان گفتند که ما در توریه

که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان او را کتاب حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی

و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته ایم و اولاد پیغمبران که خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان

تجاوز نمینماید پس چرا از شما که نسل پیغمبرید بدر رفته و بدیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب

صادق
می بینم و حرمت پیغمبر شما را مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمینمایند و چشمان حضرت امام جعفر

حق
علیه السلام گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده اند و بنا

گفتند
کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او میباشند ایشان

ان
که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی عالم بعلوم او میباشند و ائمه و پیشو

خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می باید باشند آیا علوم الهی بشما چنین رسید حضرت

بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا او را

تقویت فرما و تاکید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و بآن گروه یهود گفت که آنچه میخواهید از او

سؤال نمایید ایشان گفتند که ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که چیزی معمور نیافته و بمرتبه علم نرسیده

من
من گفتم با ایشان که سؤال نمایید از روی او ایشان گفتند که ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه گردانیده بود و

گفتم که عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون می آورد و جهان از نورش روشن میساخت

ی
و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و ابر را بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی

برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو یک آیتست و دریا را برای ایشان شکافت گفتند که راست گفتی

بگو که پیغمبر شما چه آیه معجزه آورد که بآن شک از دل امتش زایل شد و باو گرویدند گفتم آیات و معجزات

طین
بسیار است من پاره را بشما اعلام میکنم گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید اما اول شما میدانید که جن و شیا

پیش از بعثت آنحضرت باسمانها میرفتند و گوش میداشتند و خبرها بزمین می آوردند و بکاهنان میگفتند

وبعد از رسالت او ایشان را بموعظه و نصیحت بمعارف الهیه تشجیع کردند که منافق سلطان باطل شدند معبودهای ایشان
منقطع شد و از سخن گفتن و گواهی دادن کوتاه بر پیغمبری آنحضرت چنانچه در مقصد اول گذشت سیوم آنکه اتفاق
اند همه دوست و دشمن بر راستی و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن کهولت
و پیری و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد و گروه
قریش با عبدالمطلب نزد او رفتند و از احوال آن حضرت از ایشان سؤال کرد و اوصاف آنحضرت را بایشان گفت که پیغمبر
این اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که میشناسیم و گفت زمان
بعثت نزدیک شده است و مستقر او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد پنجم آنکه چون ابرهة بن یکسوم
که پادشاه یمن بود فیلان را آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آنحضرت عبدالمطلب گفت که این خانه صاحبی دارد
که نگاه میدارد که آنرا خراب نتوانند کرد و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و به برکت آنحضرت خدا ابابیل فرستاد و ایشان را
هلاک کرد و مکه و اهل مکه محفوظ ماندند ششم آنکه ابوجهل سنگی برگرفت و مطلب آنحضرت بیرون آمد دید که پشت دیواری
خوابیده خواست که آن سنگ را بر روی آنحضرت بیندازد و دستش خشک شده و دید آنکه تلاش کرد نتوانست
انداخت هفتم آنکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان
از باب تمسخر آنحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت نزد کعبه نماز میکرد و گفتند او را برو بگو که حق ترا از ابوجهل
بگیرد و چون اعرابی بنزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود حضرت او را با خود بدر خانه ابوجهل برد و در را کوفت ابوجهل
متغیر الاحوال بیرون آمد و حضرت چهار دار حضرت فرمودند حق اعرابی را بده ابوجهل گفت میدهم و در ساعت حق
اعرابی را تسلیم کرد و اعرابی بنزد قریش آمد و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که آن شخص حق مرا از ابوجهل گرفت
قریش با ابوجهل گفتند که حق اعرابی را بفرموده محمد صلی الله علیه وآله دادی ابوجهل گفت بلی قریش گفتند که ما
استهزا با اعرابی میکردیم و میخواستیم ترا بآزار محمد صلی الله علیه وآله بداریم ابوجهل گفت چون در را گشودم آنحضرت
گفت که حق اعرابی را بده و نظر کردم جانوری مهیبی از بابت شتری دیدم که دهان باز کرده و رو بمن آورده و میگوید
بده و اگر نه سرت را بر دارم و من از ترس دادم هشتم آنکه قریش نضر بن الحارث و عقبة بن ابی معیط را بنزد یهودیان مدینه
فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او [illegible] خواهد

بیامدند یهودیرا گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید و چند ذکر کردند و پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند
گفتند مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که همین پیغمبریست که ما اوصاف او را
در توریة دیده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد   آنکه چون حضرت هجرت فرمود
قریش سراقة بن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند و چون حضرت او را دیدند فرمودند که خداوندا رفع شر سراقه را
از ما بکن در حال پایهای اسبش بر زمین فرو رفت و فریاد بر آورد که ای محمد مرا رها کن که من عهد میکنم که همیشه
خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها
شد و برگشت و از آن عهد برگشت   آنکه عامر بن طفیل و اربد بن قیس هر دو بنزد آنحضرت آمدند و عامر
با زید گفت که چون بنزد او برسیم من او را مشغول سخن میسازم و تو شمشیر را او را بزن و چون بیامدند چندانکه
عامر با حضرت سخن گفت و زید کاری نکرد و چون بیرون آمدند عامر زید را گفت که ترسیدی و زید گفت که هرگاه اراده
تحرات
میکردم که بزنم بغیر از تو دیگری را نمیدیدم و اگر میزدم تو را میزدم   آنکه روزی اربد بن قیس و صخر
با ابوبکر متفق شدند که سبب از آنحضرت بپرسند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه اربد شد
و فرمودند که بیاد داری روزی را که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود
اربد گفت که والله که بغیر من و عامر کسی ازین قصه خبردار نبود و لیکن ترا خبر کرده ملک آسمان و شهادت
گفت و مسلمان شد   آنکه گروهی از یهود آمدند بنزد حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و گفتند که ما را
ببر که ما بخدمت پیغمبر شما بیائیم و سخنی چند از او داریم و چون حضرت رخصت طلبید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بیایند و چون ایشان داخل شدند و سلام کردند حضرت فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من
مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند که یا حضرت تو بیان کن و حضرت فرمود که آمده اید که از احوال ذی القرنین سؤال
کنید ایشان گفتند بلی حضرت فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق و بمغرب عالم رفت و در آخر
بنا کرد گفتند که ما همچنین میدانیم که چنین است   آنکه وابصة بن معبد اسدی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله آمد و در خاطر گذرانید که از امر گناه و ثواب از او سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده که سؤال از نیکی
و گناه بکنی پس دست بر سینه او زد و فرمود که نیکی آنچیزیست که نفس تو بآن مطمئن شود و دلت بآن ساکن

که آن حق است

... سیدات حقیقت ... سیدات ... قله و دلت بر حقیقت امامت

و هر چند توانستی ... که خوب ... ممکن نیست ... آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و حرف

مطلب ایشان بعمل آمد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از

خرما آوردند حضرت نام آن خرماها همه را فرمودند ایشان گفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر

میدانی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشانرا بیان فرمود گفتند که تو مگر بلاد و خانهای

ما را دیده حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشتند من انها را دیدم پس یکی از ایشان برخواست

و گفت خالوی مرا دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود

که بیرون رو ای دشمن خدا منم رسول خدا پس عاقل شد و گوسفند پیری با خود داشتند حضرت گوش او را

در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد تا نشان داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که بگیرید این داغ که این

علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز ... گوسفند اولاد آن این

علامت هست و معروفست ... آنکه در سفری بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

بر شتری گذشت که از ماندگی افتاده بود و حرکت نمیکرد حضرت آب طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و در گلوی

شتر ریخت و فرمود که بسم الله چنین مکن و شتر خوب شد ... آنکه در سفری ناقه یکی از اصحاب گم شد

و صاحبش گفت که اگر این پیغمبر است میداند که شتر من در کجاست چون حضرت او را طلبید و گفت ناقه تو

در فلان موضع است و مهارش بدرخت بند شده است و آمد و دید و شتر را گرفته ... آنکه

حضرت بر شتری گذشت آن شتر بسوی پیش آمد و سخن گفت حضرت فرمود که شکایت میکند صاحبش ... میکند

و بار او بسیار میکنند و حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را بدیگری بفروش ... اما

و آنکه شتری بر جست و از پی حضرت میدوید و فریاد میکرد حضرت فرمود که میگوید که امان بر ای من ... صاحب

... پس حضرت فرمود ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه که این را خریداری ...

و حضرت آنرا خرید و نگه داشت ... صفین ... آنکه ... رسول صلی الله علیه و آله

... آمد و ... نزد آنحضرت ...

حضرت کار آن شخص را بسته بالله کرد حضرت فرمود که میدانید که صاحب من امروز میخواهد برای ولیمهٔ پسرش بکشد و از من استغاثه
مینماید که نگذارم او را بکشد شخصی از صحابه گفت که بلی یا حضرت شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمهٔ پسرش اراده
کشتن دارد حضرت آدم فرستاده از صاحب شتر شفاعت کرد و دیگر آنمرد شتر را نکشت ... آنکه حضرت
نفرین فرمود بر قبیله مضر که خدا قحطی بر ایشان مستولی سازد و ایشان مبتلا بقحطی شدند و ایشان بخدمت حضرت
کس فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد و حضرت فرمود که خداوندا نفرین
مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرر
بایشان نرساند و هنوز حضرت در دعا بود که باران رحمت عالم را گرفت و یکهفته بارید و اهل مصر آمدند
و گفتند یا رسول الله نعمهای ما بند شد و حضرت اشارة فرمود بابر که بر حوالی ببارد و ابر دور شد و تا یکماه
در حوالی بارید آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد و در راه در حوالی دیر
بحیرا راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب آسمانی را میدانست و کتب بسیار خوانده بود و در توریته و کتب دیگر
خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در بعضی اوقات بر این مکان عبور خواهد فرمود و چون این
قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند آنکه تفحص نمود کسی را
نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است
که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفلی یتیمی هست که با ما نیامده است بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر
بر سر حضرت سایه کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که او دُرّ یتیم است و آن پیغمبر واجب التعظیم است مطلب
چون حضرت متوجه شد بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شانه
مبارک بتقدیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از
احوال آنحضرت بسیار بیان کرد و بعد از آن خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند
و چون بکفالت آنحضرت سایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد به تزویج آنحضرت رغبت فرمود و
و ... آنحضرت ... قریش ... و اکابر قریش همه خواستگاری او نمودند و ابا کرد و بشرف مزاوجت آنحضرت
مشرف شد ... صلی الله قبل از هجرت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را فرمود که خدیجه جمعی را بگو که طعامی

میباکند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود و چون بیامدند
فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت طعام آنقدر آورد که سه نفر سیر توانند شد با ایشان فرمود که بخورید بنام الله
بخورید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود و ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی سیر شدند
پس ابو لهب گفت محمد خوب سحری برای شما کرد طعام سه نفر را به چهل نفر خورانید سحر از این بالاتر نمی باشد حضرت پیغمبر
فرمود و بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبید و همان قدر طعام ایشان را سیر گردانید بیست و دوم آنکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و بنزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم فاطمه
گوشت را پخت و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول صلی الله را می طلبیدی با یکدیگر میخوردیم و چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو
خوابیده بود و میفرمود که خداوندا پناه میبرم بتو از گرسنگی و من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر
میل میفرمائی بیائیم پس حضرت برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند و چون بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند
که ای فاطمه طعام بیاور و حضرت فاطمه دیگ را با نان حاضر کرد انبید حضرت جامه بر روی نان پوشید و فرمود که خدا
برکت ده طعام ما را پس فرمود که صحفه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند
پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان از برای فرزندان و شوهر خود حصه بگذار پس فرمود که خود تناول
نما و برای همسایگان حصه بفرست بعد از اینها همه تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم
... آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود و در آنوقت
بشر بن البراء بن معرور در خدمت آنحضرت بود او از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمودند و فرمودند که این
گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند و بعد از آن بشر مرد حضرت صلی الله علیه و آله آن زن را
طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت که شوهر من را و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاهی است کشته
خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد کرد و اینک خود دانسته ... آنکه جابر بن عبد الله
گفت که روزی در روز خندق دیدم که مشغول خندق کندن بودند که سنگی میکشند و من [illegible] دیدم
نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی سنگی بر شکم بسته بود آمدم بخانه به اهل خانه گفتم [illegible]
[illegible] گوسفندی هست و پاره آرد [illegible]

ونمیشی امری ساخت و بخدمت حضرت صلی الله علیه و آله آمدم و عرض نمودم که طعام مهیا کرده ام میخواهم
تشریف بیاورید که هرکس را که خواهی با خود بیاوری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع صحابه را ندا کرد که جابر
شما را بطعام خود دعوت مینماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و بزن خود گفت که عجب فضیحتی
شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر که تو ایشان را طلبیدی یا حضرت جابر گفت که حضرت
طلبید ایشان را زن گفت که باک نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف آوردند فرمودند
که ما فطیر را پهن کردیم در میان شارع و پرسید چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض نمودم فرمود که یک جامه بزرگی
طلب کن یعنی در آنجاست و بر روی دیگ بریان بپوشانید و از زیر جامه بده او میداد و کاسه‌ها پر میکنید و برای مردم
ببرید ما چنین کردیم و چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا آنکه سه هزار نفر از صحابه با حضرت بودند سیر شدند
و جابر و اهل خانه‌اش سیر شدند و هدیه برای همسایه‌ها فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم
آنکه سعد بن عباده انصاری پیشینی بخدمت حضرت آمد و حضرت صایم بودند و آنحضرت را با حضرت امیر المؤمنین
دعوت فرمود و چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیغمبر و وصی
در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام ترا ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه
بر تو صلوات فرستادند و چون حضرت برخاستند سعد اولاغی برای حضرت حاضر گردانید و قطیفه بر روی
آن انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند و آن اولاغ بسیار بدراه بود و چون حضرت سوار شدند ببرکت آنحضرت
آن اولاغ رهوار شد که هیچ اسبی باو نمیرسید آنکه آنحضرت از حدیبیه مراجعت میفرمود در راه به آبی رسیدند
بسیار ضعیف بقدر آنکه یک سوار سیراب شود حضرت فرمود که هر که پیش از ما باب برسد آب نکشد و چون حضرت بر سر
آب رسیدند قدحی طلبیدند مضمضه فرمودند در آن قدح و آب مضمضه بچاه ریختند آب آن چاه بجوش آمد بلند شد که همگی آب
خوردند و مشکها و مطهره‌ها پر کردند و وضو ساختند خبرهایی که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت
واقع شد [illegible] آنکه صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقین نفاق تکذیب آنحضرت نمودند
فرمود که [illegible] شتری که آذوقه [illegible] علامات ایشان چنین بود که در فلان منزل ایشان را ملاقات کردم و غلام [illegible]
[illegible] آنقافله از عقبه الاحراض [illegible] پیش قافله شتر [illegible]

آنروز شد همکی در مکه حقیقت حال را معلوم نمایند و چون آفتاب طلوع آنچه فرموده بود بظهور آمد ببیت نعیم

آنکه در [illegible] تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همکی بخدمت آنحضرت

آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با بوهریره گفت که هیچ آب با خود داری گفت بقدر قدحی

در مطهره من مانده است حضرت فرمود که بیاور ابوهریره آبرا آورده بقدحی ریخت و حضرت دعا فرمود

و دست مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتان آنحضرت جاری شد و فرمود که هرکه آب میخواهد

بیاید و آنقدر آب جاری شد که همه سیراب شدند و خود تناول فرمودند ابوهریره آنچه در مطهره ام بود

حضرت خواهر عبدالله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد از او پرسیدند

که بکجا میبری گفت این خرماها را برای برادرم عبدالله میبرم حضرت فرمود که بنزد من آر و خواهر عبدالله

خرماها را بخدمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آورد و حضرت فرمود ظرفها آوردند و جامه

بر روی آنها پوشید و متوجه نماز شدند و چون فارغ شد ظرفها پر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند و

هر یک آنچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و آنچه ماند بآن زن عطا فرمود   آنکه در سفری بودند 3

و صحابه بسیار گرسنه شدند و حضرت فرمود که هرکه توشه با خود دارد بنزد ما بیاورد و چندنفر توشه بخدمت

حضرت آوردند و مجموع یک صاع بود پس ظرفها طلبیدند و این یک صاع خرما را بر روی ظرفها ریختند و جامه بالای آنها

پوشانیدند و حضرت دعا فرمودند و خدا آنقدر زیاده و برکت کرامت فرمود که تمام سپاه همکی توشه برداشتند

آنکه از بعضی سفرها مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله چاهی داریم که

در هنگام وفور آب بر سر آن چاه اجتماع مینمائیم و آبش کم میشود و آبهای دیگر که در حوالی ماست متفرق میشویم

و آب کم شده و حوالی دشمنان مانع ما شدند از رفتن بهر جا آب باشد حضرت دعا کن که آبش زیاده شود حضرت آبی

و دهن مبارک خود را در چاه ایشان انداخت چندان آب ایشان زیاده شد که هیچکس آنرا نمیدانستند و چون این

خبر به مسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاه انداخت که آبش زیاده شود و به فهرست او جامه [illegible]

آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم [illegible]

آنحضرت [illegible] بر لعیان من بر [illegible] بلند [illegible]

نبود

از معجزات [illegible] یکی آنکه چون بمنزل ایشان رسید امانت را داده و ایشان برای حضرت بزغاله بریان آوردند که آب شیر

نداشت و حضرت [illegible] دست مبارک بر پستان آن ماده گذاشتند آن بر [illegible] شیر از پستان او روان شد چنانکه تمام

[illegible] و آنکه [illegible] شدند که [illegible] میگفتند مشکی نزد حضرت آوردند که اندکی روغن در آن

بود حضرت [illegible] تناول فرمودند و دعا فرمودند برای آن زن ببرکت آنحضرت تا آن زنده بود روغن در آن مشک [illegible] آورد

[illegible] آنکه چون سوره تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیل خشمناک سنگی بر گرفت و بطلب حضرت

آمد و چون پیدا شد ابوبکر بحضرت گفت که یا رسول الله ام جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد و میخواهد بر تو زند

حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر گفت که نمیدانم

ام جمیل گفت که اگر او را میدیدم این سنگ را بر او میزدم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من نیز شاعرم و او را

هجو میکنم [illegible] و چون او برگشت ابوبکر گفت که یا حضرت که چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت فرمود که خدا

میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات کتابیست که گواه بر حقیقت خود

و آن

و جمیع کتابهای گذشته است و عقلای متفکران در کمال آن حیرانند با معجزات دیگر که اگر ذکر کنیم بطول انجامد

ما

یهودان گفتند که ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی راستست حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که

چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر میکنید حق است ایشان گفتند که بنقل نیکان و راست گویان ما علم بهم

رسانیده ایم حضرت فرمود که پس بدانید که اینها را بدانید حقیقت اینها را بخبر دادن طفلی که از خلقی یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته

[illegible] ادا کرده حقیقت است و ایشان همه گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد صلی الله علیه و آله

جست

پیغمبر فرستاده اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدایید بر خلق و آنگاه حضرت صادق علیه السلام بر

را

و پیشانی حضرت امام موسی علیه السلام را بوسید و فرمود که توئی امام و وصی و حجت الهی بعد از من پس جمیع آنگروه

[illegible] از [illegible] و باسلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی [illegible] جمیع [illegible] داشته باشد و در احوال [illegible]

[illegible] و صلوات الله علیهم [illegible] پیدا [illegible] آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی

[illegible] معجزه [illegible] حقیقت ایشان و همیشه آثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل بایشان

[illegible] بیمن برکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد و صلوات الله علیهم [illegible]

و نیز چنانچه باید دانست که پیغمبر آخر الزمان مبعوث بر کافه جن و انس است از اول [illegible]

که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت معصوم است از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر

منزه است و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران آنحضرت تا حضرت آدم همه پیغمبران یا اوصیا

و ابدال [illegible] بوده اند و از کفر و شرک مبرا بوده اند و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند و مادران آن

آنحضرت تا حوا همه مطهرات بوده اند و آنچه اهل سنت در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهای که مستلزم

نسبت گناه است چون خلیفه های ثلثه ایشان بانواع کفر و فسق و بدعتها آراسته بوده اند از برای آنکه قباحت

آن را در نظرها برطرف کنند بهر یک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدعتها نسبت کرده اند و بعضی از منافقین

یهودان در میان مسلمانان بوده اند که چیزها از کتب خود که محض افترا بوده در میان مسلمانان نقل میکردند

و اکثر تواریخ اهل سنت بایشان منتهی میشود لهذا این حقیر یک جلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته

که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم بما رسیده مضبوط کرده ام انشاء الله تعالی در خاطر هست

که اگر اجل مهلت دهد به اراده تمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهای که نسبت به پیغمبران

عالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف

آنحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد انشاء الله و در بیان بعضی از شمایل

و اوصاف آنحضرت ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن و الانس علی بن

موسی الرضا علیه الرضا از آبای کرام و عظام او صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن صلوات الله علیه

فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و خاطر

دری و هند بن هاله بسیار اوصاف و شمایل آنحضرت را میکرد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله

عظیم القدر بود و در نظرها و در دلها و در سینه ها جلالت او جا کرده بود و روی آنحضرت [illegible]

و نور میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه و سر مبارک [illegible]

کلان بود و در موی سر مبارک شکستها و کلانها بود که موجب زینت میشد و لکن [illegible]

[illegible]

[illegible] مبارکش او سفید بسیار نورانی بود و موافق چند عضو دیگر بخصوص پیشانی بود و گشاده
[illegible] بود و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و [illegible] ابروهایشان پیوسته نبود و در بعضی احادیث
[illegible] واقع شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود و آنچه در این حدیث مشهورتر است و در میان دو ابروی ایشان
رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و میانش اندکی برآمدگی داشت
و [illegible] نازک بود و پیوسته نوری از آن میتافت و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و دهان ایشان بسیار
کوچک نبود و دندان منورش بسیار سفید بود و موی نازکی از میان سینه مبارکش رویده بود و تا ناف بمشابه خطی
ممتد کشیده بود و گردن شریفش بمشابه گردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند در نهایت سفیدی و جمیع اجزای
ترکیب بدنش معتدل و متناسب بود و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم با هم برابر بودند
و کف دست مبارکش وسیع و پهن بود و کف پای مبارکش بزرگ بود و ساعد و ساق مبارکش صاف بود و در هنگام راه
رفتن سر مبارک به پیش [illegible] میکردند که گویی که از بلندی بزیر آید و نظر آنحضرت غالب اوقات بر زمین بود و بسوی مردم و
کم نظر میکردند و بآسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون بکسی نظر میفرمودند چشم نمیکردند که بتمام دیده نظر کنند
و هر که را میدیدند مبادرت بسلام میکردند حضرت فرمود که ای هند تعریف سخن گفتن جدم را بگو هند بگفت که
آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود نمی پسندیدند
سخن نمیفرمودند و متکبرانه سخن نمیگفتند بلکه دهان از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمها
[illegible] میگفتند صحیح بود و کلامش تمیز کننده حق از باطل بود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند و کسی را حقیر نمی شمردند
و [illegible] میکردند و نعمت الهی را عظیم میشمردند و هرگز بغضب نمی آمدند و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا
نمی [illegible] و لیکن همین قدر بود که دندانهای نورانی‌اش مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین صلوات الله
علیه فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک میفرمودند
[illegible] که بخانه تشریف بردند اوقات خود را در خانه سه قسمت میفرمودند یک حصه را برای عبادت
[illegible] قسمتی صرف اهل [illegible] میکردند و یک جزو را برای راحت خود میگذاشتند و آن جزوی که برای خود
[illegible] امام [illegible] میبود که سؤال مطالب [illegible] میکردند [illegible]

[illegible]

می‌پرسیدند و صفت جواب میداده و طایفه بنی آنحضرت سؤال می‌پرسیدند و برده‌اند [illegible] حضرت امام حسین گفت از پدرم

پرسیدم از کیفیت جلوس پدرم گفت وقتی که آنحضرت به مجالس میرفتند همیشه به یاد خدا بودند و اگر به مجلسی وارد میشدند

در آخر مجلس می‌نشستند و مردم را نیز به این امر میفرمودند که تلاش بالانشینی نکنند و هر یک از اهل مجلس را از نوازش بهره‌مند میفرمودند

بحدّی که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامی‌تر از دیگرانند و کسی که از آنجناب سؤال مینمود بر نمیگشت مگر به این که حاجت

او را بر آورده و یا سخنی مانند آن به مهربانی میکرد و مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و راستی و امانت بود و صدا در آن مجلس

بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد و همه با یکدیگر در مقام مهربانی بودند و پیران را تعظیم

میکردند و خردان را رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند و طایفه را نصیحت

میفرمود که اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنید و بمن برسانید و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرده است که در رسول خدا سه صفت بود که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت

تا دو سه روز از آنجا بوی خوشی می‌آمد و در هیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه آنحضرت را سجده و تعظیم میکردند

دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در شب تاریک

می‌نشستند نور از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و اخبار دیگر وارد شده است که شبهای تاریک حضرت در کوچه‌ها

عبور میفرمودند نور چهره مبارکش بر در و دیوار می‌تابید مانند ماه چهارده و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت در مجلسی که می‌نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت

ساطع بود که مردم میدیدند و منقول است که یکی از زنان آنحضرت در شب تار سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل

خانه شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافته شد و عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بوهای خوش

میکردند و هیچ شامه تاب آن بوی خوش نمی‌آوردند و در هر ظرفی که میریختند معطر میبود و بشاید مشک خوشبوی

میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب

و بیداری یکسان می‌بود و در بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میگشود نورش بر نور آفتاب غالب میگردید

و بر هر درختی که میگذشت سلام میکردند و هرگز مگس بر بدن آنحضرت [illegible]

امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هرگاه آنحضرت [illegible]

[illegible] جمیع طلا و نقره از او نماند با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار [illegible]
[illegible] چهارصد هزار درهم شبی میرسید و شب سایلی آمد و سوال میکرد
[illegible] یکصاع جو و یکصاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست و منقولست که بر الاغ بی پالان
سوار میشد [illegible] مبارک خود [illegible] بدست مبارک خود میگرفت و بر اطفال سلام میکرد و باسانید معتبره منقولست که ملکی
از جانب خداوند عالمیان بنزد آنحضرت آمد و گفت خدا سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا کنم
حضرت نظر بسوی آسمان کرد و فرمود که خداوندا میخواهم که یک روز سیر باشم و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم
و خواستیم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله معطر گردد و اگر نه این رساله بلکه کتابها
بسیار از عشر عشیر صد هزار یک اوصاف آنجناب بیرون نمی آید نهم آیه اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت محمد اهل بیت منست که خدا از ایشان هر شکی و شبهه را دور گردانیده و ایشان را
معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده بدانکه در این حدیث حضرت اشاره فرمودند باین آیه
تطهیر که در شان اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست و در کتب اصحاب
تفصیل این امور مذکور است و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم — در بیان
[illegible] از امام نمیباشد و آن امام از جانب خدا میباید منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست از اولی
بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و در دنیای امت بجانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در ضمن دلایل
بر وجوب نصب امام [illegible] که صلاح تابع و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و پیشوایی میسر نشود و
چنانچه حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم
بالغ [illegible] تکلیف فرمود و ایشان را چند امر بجای آوردن و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از آن حد
[illegible] تجاوز نکنند که موجب فساد ایشانست پس ناچار است که بر ایشان امینی بگذارد که مانع ایشان گردد [illegible]
[illegible] که اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را از برای [illegible]
[illegible]
[illegible]

که هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده پس چون باید باشد که حکیم علیم این
خلق را خالی بگذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را
در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع ظلم ظالم از مظلوم
بکند و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه مندرس شود و دین برطرف شود
و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاد و کم بسیار بکنند و شبهه‌ها
در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می‌بینیم همگی ناقص‌اند و در طبایع ایشان اختلاف بسیار است
و هر یک خواهش خود را اختراع می‌نماید پس اگر حافظی از برای دین نباشد بزودی باطل میشود و بسند
معتبر منقول است که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله در خدمت آنحضرت نشسته بودند
هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود و حضرت از او پرسیدند که ای هشام مرا
خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید در بصره چه بحث کردی هشام گفت فدای تو گردم و من حیا میکنم و زبان من
یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم میباید اطاعت
کنید هشام گفت که من آوازه عمرو بن عبید شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند ببصره رفتم و
در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در آمدم دیدم که او نشسته حلقه بزرگی بر گرد او نشسته‌اند و او
دو جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده و مردم از او سوال میکنند و داخل جماعت شدم
و بدو زانو در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمائی که من از تو سوالی بکنم گفت
بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سوالیست که میکنی گفتم سوال من چنین است و جوابش را بگو
و او گفت بپرس اگر چه سوال تو احمقانه است و باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم با آن چه چیز را
می‌بینی گفت رنگها و شخصها را بآن می‌بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت بوی
خوب و بد را بو میکنم گفتم زبان داری گفت بلی گفتم که بچه کار تو می‌آید گفت بآن سخن میگویم پرسیدم که گوش
داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت صداها را میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار
تو می‌آید گفت [illegible] پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید [illegible]

هایی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا این اعضا با آنکه صحیح

بالکلیه صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی این جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند

یا دیده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند رجوع بقلب میکنند و آنرا حکم میسازند که آنچه معلوم است متیقن

میسازد و شک را زایل میگرداند گفتم که پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته

گفت بلی گفتم ناچار است از دل و بدون آن امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف ده که خدا

اعضا و جوارح بدن ترا بخود وا نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر فرموده که آنچه درست یافته اند تصدیق

ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت سرگردانی

و شک و اختلاف گذاشته و امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند در رفع حیرت

از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم

گفت پس از اهل کجایی گفتم از اهل کوفه‌ام گفت پس البته تو هشامی و برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید

و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود گفت ای هشام این سخن را از که آموختی

بودی گفت یابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه تو پرسیده بودی

در کلام [illegible] فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید و بزرگ

مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان مائیم امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند

مائیم آنجماعت که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد از اینکه بر زمین افتد و به برکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه

بجنبد و برود و ببرکت ما باران از آسمان میریزد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها

از زمین بیرون میاید و اگر نه امامی از ما باشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی

که خدا آدم را خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور و تا روز

قیامت خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر چنین نبود عبادت خدا در زمین نمیشد راوی میگوید که عرض کردم

که مردم چگونه از امام غایب منتفع میشوند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند منقول است

از ابو ... که از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که

اینکه عالم

اینکه عالم بر صلاح خود باقی نماند زیرا که حق سبحانه و تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان
ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرموده که خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشانی و بتحقیق
پیغمبر فرموده که ستارهها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند پس چون ستارهها از آسمان
برطرف شود قیامت ایشان قایم شود و چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود و مراد
با اهل بیت آیه اطاعت اند که خدا فرموده است که ای گروه مومنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را
و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر آن معصومان مطهران از جمیع گناهان اند که هرگز گناه و معصیت نمیکنند
و همیشه از جانب خدا موید و موفق و مسددند و ببرکت ایشان خداوند عالم روزی میدهد و بیمن ایشان شهرهای
خدا معمور است و برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و با ایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را
و عذاب خود را بزودی نمیفرستد و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح قدس از ایشان جدا نمیشود یعنی
قرآن نزد ایشانست و معنی قرآن را ایشان میدانند و علم جمیع قرآن ایشان میدانند و باسانید متواتره این مضامین
از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین
نباشد مگر دو نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد بود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در او
عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت من بانجا میشناسد و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و
هرگز نمیگذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید
و عارف بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را هدایت مینماید و حجت
بر ارباب شقاوت تمام میکند و ایضا از آنحضرت باسانید متکثره منقولست که فرمود که هرگز زمین
خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان بداند و اگر زیاده در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند
کم را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان بر ایشان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر [illegible]
[illegible] تاکید [illegible] امامت و وصایت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او زیاده از واجبات دیگر فرمود [illegible]

امام موسی کاظم علیه السلام که به پدرم حضرت صادق علیه السلام گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نامه وصیت حضرت را نوشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه
مقربین گواه شدند فرمود که ای ابوالحسن چنین بود ولیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله شد نامه نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت که یا محمد امر کن که بیرون روند هر که
نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابیطالب که وصیت نامه را باو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم تو رد تسلیم و وصیت باو
نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین فرمود که از
خانه بیرون روند و حضرت فاطمه صلوات الله در میان پرده در ایستاده بود پس جبرئیل گفت یا محمد خداوند
ترا سلام میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم
و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابی طالب و من گواهی میدهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو
گواه گرفته ام و من ای محمد کافیم از برای گواهی در این هنگام مفاصل اعضای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصانها و
خداوند من نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت
امیر المؤمنین تسلیم نما چون آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین تسلیم کرد جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست
که بر من گرفته بود و امانت او بود در نزد من به تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت
امیر المؤمنین فرمود که من گواهی میدهم برای تو که پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای
خدا و نصیحت نمودی و بجا آوردی همه امت کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی و گواهی میدهد برای تو گوش
و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت که بر این گفتار هر دو شما گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من
که وفا کنی بآنچه در وصیت است [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که
بلی [illegible] بر من است و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم

حضرت موسی

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که [illegible] فردا

که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گواه بگیر حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواه باشند

حضرت فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول صلی الله

علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزهای که بامر الهی بر حضرت امیر المؤمنین شرط کرد این بود که یا علی

وفا میکنی بآنچه در این نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد و بیزاری جستن و دشمنی

هر که دشمن خدا و رسول باشد و تبری نمودن از ایشان با صبر بر فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن

حق و غصب نمودن خمس و نگاه نداشتن حرمتت گفت یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیر المؤمنین

فرمود که بحق خدائی که دانه را شکافته و گیاه رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول

میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و [illegible] که بشهید

شد در راه دین و ریشش از خون سرش رنگ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم و

چنانچه برو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود هر چند حرمت

من ضایع شود و سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون

سرم خضاب شود و صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم کرد تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول حضرت

فاطمه و امام حسن و امام حسین را طلبید و ایشان را نیز خبر داد و از ایشان پیمان گرفت و ایشان قبول فرمودند

آنحضرت جواب فرمودند پس وصیت را مهر کردند بمهرهای طلای بهشت که آتش بآن نرسیده بود [illegible]

امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] میگوید که بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام عرض نمودم

که پدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمائی که در آن وصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنت رسول

و احکام ایشان بود پرسیدم که آیا این در وصیت بود که آنها که از آن جناب مخالفت خواهند کرد و [illegible]

خواهند نمود فرمود که والله که حرف بحرف همه مذکور بود مگر نشنیده ای این آیه را که انا نحن نحیی الموتی و نکتب

ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین ترجمه اش چنین است [illegible]

وآثارها

می‌کنیم [illegible] در روز بعثت و جزا و می‌نویسیم آنچه پیش فرستاده‌اند از عمل‌های نیک و بد و جمیع

[illegible] آنچه از اعمال ایشان و بعد از ایشان می‌ماند می‌نویسیم و همه چیزها را از نیک و بد شمرده‌ایم

و ثبت کرده‌ایم در امام مبین بعضی گفته‌اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته‌اند نامه

اعمال است و در بعضی احادیث با حضرت امیرالمؤمنین تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است

[illegible] الله که رسول خدا با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه بشما

گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می‌نماییم بر آنچه ما را بخشم آورد

و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود

که خداوند عالمیان بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد

این وصیت تست بسوی نجبا فرمود که کیستند نجبا ای جبرئیل جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش

و بر آن نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن کتاب را بحضرت امیرالمؤمنین داد

و امر فرمود که یک مهر آن را برگیرد و بآنچه در تحت آن مهر است عمل نماید و آنحضرت چنین کرد و آنچه

کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم کرد آنحضرت

مهر دیگر را برگرفت و بآنچه در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین علیه السلام تسلیم

نمود و آنحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان می‌باید

[illegible] با تو شهید می‌شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین

داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش

و [illegible] پروردگار خود را تا مرگ ترا در رسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر علیه السلام سپرد

و چون آنحضرت مهر را برداشت نوشته بود که [illegible] حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن

[illegible] آن نامه را بحضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه و آله

داد [illegible] که مردم را حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت خود را

[illegible] و از غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدای

[illegible]

وچنین معرف به بی‌کم و تسلیم مینمایند و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم

و در بیان عصمت امام است بدانکه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را اعتقاد آنست که امام میباید از اول

عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد و اهل سنت چون میدانستند که هرگاه عصمت شرط

امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان بر هم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان

این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخصی واجب

الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید

مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی و رهنمای چنانچه

نزد ما نقصان ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از فساد و غلطش ممکن است

که بدعت استنشار کند و احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید

که بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بجای اینکه قابل خلافت

و امامت است و از امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشوند مورث انتظام مفسدت و

قصد عزلش کنند منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه

در واقعهٔ کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت

و نیابت خدا و رسول بمعاویه و یزید و امثال آن ظالمان بی‌دین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت

و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل

نیاورد و آنچه را از آن نهی کند از او بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر این قسم جماعت را

مذمت نموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشند و غرض از نصب او تحصیل انقیاد و

الامر منکم امر باطاعت ... شده ... زیرا که اطاعت در معصیت

حرام است و همچنین در تفسیر آیهٔ کونوا مع الصادقین گفته است ... معصومین

[illegible]

لاینال عهدی الظالمین [illegible]

ست

ابراهیم [illegible] که انی جاعلک للناس اماما من ترا برای مردم امام کردانیدم و حضرت ابراهیم خطا

لمان

خود کلمه بعضی از ذریت من شیخ [illegible] اکرامی فرمود بانکه خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بلا

[illegible] ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر ناسقان را بظلم وصف نموده [illegible] بدانکه

احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده

کما لا یخفی بالشده و موافق بعضی از احادیث جمیع ائمه داخل اند و صاحب کشاف که از متعصبین علماء

اهل سنت است در تفسیر مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصارای

نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان

بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست

و بیان احوال حضرت عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند

که پیر و جوان ایشان هلاک نشدند و اگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد و اگر میل و اهتمام

در نگاه داشتن دین خود دارید از مسلمان شدن ابا دارید و با او مصالحه نمایید و برگردید چون صبح

شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت

و فاطمه و علی صلوات الله علیهم را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما آمین بگویید

پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من رویهایی چند می بینم که خدا باین روها کوهها را از جا میکند

با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود و بروایت چند

حضرت گفتند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر

مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند پس حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم و ایشان گفتند

طاقت جنگ عرب نداریم و لیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و ما [illegible]

[illegible]

[illegible] و گفت والله [illegible]

[illegible]

[illegible] حق [illegible] خبر [illegible] [illegible]

و از صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت رسول [illegible]

آمد و عبائی پوشیده بود پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و بعد از آن حسین [illegible]

او را داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را داخل عبا کرد و این آیه [illegible]

خواند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [illegible]

صاحب کشاف گفته است که اگر گوئی که چرا این جماعت در مباهله داخل کرد جواب میگویم که

برای آنکه دیگر افراد را داخل کند زیرا که عزیزترین خلق اند نزد خود و محبوب‌ترین مردم اند نزد خود

(٥٠) در معرض مباهله و نفرین در آمد و اکتفا بر خود نکرد به تنهائی بلکه بسیار است که آدمی خود را

هلاکت میدهد و این قسم اعزه را حفظ میکند و در موطای مالک که امام اهل سنت است روایت

50 شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا هنگام رفتن بنماز

بر در خانه فاطمه زهرا میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البیت ویطهرکم تطهیرا و در روایت ابو داود نیز همین طریق روایت شده است از انس و در صحیح

بخاری در جزو چهارم روایت کرده بمضمونی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح

ابی داود و در جمع بین الصحیحین حمیدی و همه باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم

در جزو چهارم در باب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از سعد وقاص مرویست روایت کرده

که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله

علیهم را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در فصل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده

و ابو داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده که ام سلمه گفت آیه تطهیر [illegible]

و در خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین [illegible]

بودم پس رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible] این مضمون را کفر ایشان [illegible]

[illegible] این آیه بر عصمت ایشان نیز ظاهر است چه ظاهر

[illegible] آیه است که [illegible] تطهیر الطهارت است که مراد از آن پاک گردانیدن از بیماری (عیبها)

[illegible] آیه یذهب عنکم [illegible] است که مراد جمیع بدیها است و اراده که در آیه واقع شده است

[illegible] زیرا که [illegible] ایشان اقتضا می ندارد و اراده حق تعالی تخلف نمیکند پس عصمت

ایشان [illegible] است و چون عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی

[illegible] پس دعوی ایشان بر حق باشد و تفصیل این سخنان را این مقام گنجایش ندارد (در بیان)

فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از آبای کرام او روایت

کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت

موطن که احوال آنها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنگامی که نامها

بدست راست و چپ آید و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را بسنجند و در نزد صراط و روایت

کرده است از حرث همدانی که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و حضرت پرسید که چه چیز

ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که ای حرث تو مرا دوست میداری گفتم بلی والله

حضرت فرمود در وقتی که جانت بگلو میرسد مرا خواهی دید چنانچه میخواهی و چون بینی مرا که دشمنان خود را

از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون بینی که بر صراط میگذرم و علم حمد [illegible] و پیش حضرت رسول

[illegible] مرا چنانچه میخواهی دیده باشی و ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

[illegible] فرمود که [illegible] محبت [illegible] کسی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] منقول است

[illegible] حضرت

[illegible] روز قیامت

[illegible] قضا [illegible]

حوایج ایشان بکنند و سعی‌های [illegible] منتظر شده باشد و کسی که نتواند ایشان را دوست دارد و کسی که [illegible]

رفع ضرر از ایشان بکند و ایضاً از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه ما

و اهل بیت ما را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد و [illegible]

کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو گذشتم

و از برای شما استغفار کردم و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما حضرت رسول فرمود

که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و رویهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها

و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید

و برای شما خوان نعمتهای الهی آورند و مردم مشغول حساب خواهند شد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا صلوات

منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی هرکه ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و کسی که دشمن تو باشد

در او مرده یهودی و نصرانی خواهد بود و اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهل بیت

خواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بدرستی که خدا را در آسمان هفتاد صنف از ملائکه هستند

که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند

و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اسرار امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله است روایت کرده که شبی در خدمت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم فرمود که نیست بنده که خدا دل او را با ایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون صبح

میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد و نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند

دشمنی ما را در دل خود می یابد پس چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان

خود را و چون دوستان ما صبح میکنند منتظر رحمتهای الهی اند و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده [illegible]

و میبیند که بیرون شود و در جهنم شود بدرستی که درهای رحمت برای دوستان ما باز است [illegible]

[illegible] دشمنان ما [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار است [illegible]
المؤمنین
[illegible] و روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام که حضرت امیر
[illegible] که هر که [illegible] باشد در روز قیامت [illegible]
[illegible] که هر که او را [illegible] باشد [illegible] حضرت فرمود که آن حضرت
[illegible] و آن [illegible] سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین آمد و حضرت رسول سنگریزه در دست داشت
و بدست آن حضرت داد و آن سنگریزه در دست آن حضرت بسخن آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً
ولی الله راضی شدم [illegible] و بولایت علی بن ابی طالب و حضرت رسول صلی الله
فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا
ایمن است و ابن بابویه بسندهای بسیار از حضرت امام رضا صلوات الله روایت کرده است که او روایت کرد
از پدران بزرگوار خود تا رسول خدا صلوات الله علیهم از جبرئیل از میکائیل و از اسرافیل و از لوح و از قلم و از
خداوند عالمیان که فرمود که ولایت علی بن ابی طالب حصن و قلعه منست و هر که داخل آن حصن شود از عذاب
من ایمن است و باسانید بسیار در کتب سنی و شیعه از رسول خدا منقولست که اگر مردمان بولایت علی بن ابی طالب
جمع میشدند خدای تعالی جهنم را خلق نمیفرمود و روایت کرده است [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که [illegible] در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد کرد که رویهای ایشان از نور باشد [illegible]
[illegible] از نور خواهند پوشید و در سایه عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران
[illegible] دست بر سر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود
[illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام از آبای طاهرینش صلوات الله علیهم روایت کرده
[illegible] حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون در روز قیامت [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] علیه السلام روایت کرده است [illegible]

تا ببیند و بکذرانند که هیچ خلایق به بهشت نرسد بی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله ...
بدست راست او بایستد و ملکی بدست چپ او و ملک دست راست منادی کند که ای کروه خلایق این علی بن ابی طالب
هر که را میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا میکند که ای کروه خلایق این علی بن ابی طالب است
هر که را میخواهد داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به
امیرالمؤمنین فرمود که چون قیامت شود بیاورند برای تو اسبی از نور سواره و بر سر تو تاجی از نور باشد که روشنی آن دیده های
خلق را بربایند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفهٔ محمد رسول الله و تو کوئی اینک منم پس ندا
فرماید که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن و توئی قسمت کنندهٔ بهشت
و دوزخ و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و آله منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد و از پیری
خم شده و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصائی در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن موئی پوشیده به
نزدیک حضرت آمد و کفت یا حضرت دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو
فایده ندارد و چون پشت کرد حضرت فرمود که ای ابوالحسن شناختی این مرد را حضرت فرمود که خیر نشناختم
حضرت فرمود که این شیطان بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که از پی او دویدم و او را کرفته
بر زمین زدم و دست در کلویش فشردم آن ملعون کفت یا حضرت دست از من بدار که مرا تا قیامت مهلت
داده اند والله یا علی من ترا دوست میدارم و هر که دشمن تست با پدر او شریک شده ام در وطی مادر فهو ولد
حرام زاده است پس خندیدم و او را رها کردم و منقولست از سلمان رحمة الله که روزی شیطان کذشت بر کروهی
که مذمت حضرت امیرالمؤمنین میکردند در نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی کفت منم ابو مره ایشان
کفتند که شنیدی که ما چه میکفتیم شیطان کفت بد حال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابی طالب میکفتید
ایشان کفتند که چه دانستی که او مولای ما است شیطان کفت از کفتهٔ پیغمبر شما که کفت هر که من مولای اویم
علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
کن هر که او را یاری کند و فرو کذار هر که او را یاری نکند ایشان کفتند تو از شیعیان اوئی شیطان کفت

[illegible] گفت [illegible]

آن است که [illegible] بیان [illegible] شکسته اید و ظلم و [illegible] خروج کرده اید و از دین جدا شده اید

بدستی که من [illegible] خدا [illegible] میان [illegible] دوازده هزار سال و چون خدا آنها را هلاک کرد و تنهای خود را

[illegible] به آسمان اول عروج فرمود و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کرد هم روزها

مشغول تسبیح و تقدیس خدا بود [illegible] بسیار روشن تر [illegible] گذشت و ملائکه بسجده افتادند و گفتند

سبوح قدوس [illegible] از جانب رب العزة رسید که این نور طینت علی بن ابی طالب است و منقول

از [illegible] بود که شخصی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مایه کی

و بچین رفت و زود برگشت و مال بسیار آورده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاده میکرد بلا و محنت

صاحب مال بیشتر میشود آرزو [illegible] حال صاحبان اموال میکنند [illegible] که در راه خدا صرف نماید بعد از آن

فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از آن سود اکثر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده

بیشتر بهم رسانیده [illegible] برای او حفظ کرده اند و صحابه گفتند بفرما یا حضرت رسول

حضرت فرمود که نظر کنید به این شخص که می آید و دیدیم شخصی [illegible] پوشیده از انصار آید حضرت فرمود

که امروز از برای او [illegible] بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند [illegible]

[illegible] آن خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب باشد و صحابه از او پرسیدند

که امروز چکار کرده و بشارت باد ترا و آن شخص گفت که کاری بغیر از این نکرده ام که برای حاجتی

از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض

این حاجت میروم و نظر بروی علی بن ابی طالب میکنم و چون از حضرت رسول صلی الله علیه

[illegible] شنیده بودم که نظر کردن بروی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله عبادتست

[illegible] فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادت ای عبد الله [illegible] برای نفقه

عیال [illegible] فوت شد و بعوض آن نظر بروی علی بن ابی طالب صلوات الله

[illegible]

برای تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که آنرا کشیده و حق جل ...

تو را از آتش آزاد خواهند شد ... در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد بامامت ائمه معصومین

و بدون آن عبادت ثمری نمی‌بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این

باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون

بنده را در مقام حساب بنزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سؤال میکنند از نماز و زکاة و روزه

و حج و ولایت ما اهل بیت است پس اگر بولایت ما اقرار کرده و بران مرده نماز و روزه و زکاة و حجش را قبول میکنند

و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است

که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند عالم سلام میرساند و میگوید که من آسمانها

هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه در آنهاست خلق کرده‌ام و موضعی بهتر از میان رکن و مقام ابراهیم

خلق نکرده‌ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده‌ام تا انقراض عالم و اقرار

بولایت علی بن ابی طالب نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده است

که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم بپاشد بلکه

پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت تو باشد او را در بهشت جای ندهم و بسایه عرش خود در نیاورم

و منقولست از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بحق

خدائی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید بسوی خدا او را قبول

نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا دوست نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین

علیهما السلام پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است در جواب گفتیم خدا و رسول و فرزند

رسول بهتر میدانند حضرت فرمود که بهترین بقعه‌های زمین میان رکن و حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی

بقدر آنچه نوح عمر کرد که آن نهصد و پنجاه سال است عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها روزه

باشد و شبها بعبادت بگذراند باشد و اگر اعتقاد و محبت اهل بیت نداشته باشد آن عبادتها هیچ نفع

نداشته باشد و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که ... علیه السلام

[illegible] جمیع احکام ... است کسی که بهمه احکام دین و دنیا

امت ... حکم ... بلکه باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر جمیع معانی آیات قرآن از محکم

و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مبین ... بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد

... شجاعت داشته باشد تا از عهده جهاد با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم

امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا

چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ

لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَیٰ یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را

متابعت کنند یا آنکسی که هدایت نمی یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران او را راه بنمایند فکیف

[illegible] باشد و حال آنکه علم سرمایه فضیلت و کمال است و لهذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت آدم را

بر ملائکه بعلم فرموده و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی

در علم و قوت بعضی از قوم خود برگزید چنانچه ظاهر است از آیه کریمه که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ

وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و مضمون بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که هَلْ یَسْتَوِی

الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ که آیا مساوی اند جماعتی که عالمند و جماعتی که عالم نیستند و اگر

کسی اندک تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال میباید که از امت افضل باشد چه غرض

اصلی از وضع شرایع دین و تکلیف تکمیل افراد انسان است و غایت ایشان از نقایص و تا [illegible]

بصفات و کمالات و چون امام هدایت ... مرشد طریقه استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات

علمی و عملی [illegible] تا ... مترتب شود و باتفاق ائمه صلوات الله علیهم در علم و کمالات

[illegible] حکم ... اند و ابن بابویه رحمة الله بسند قوی از حضرت امام علی بن

موسی الرضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده است که امام را چند علامت است اعلم ناس است و [illegible]

[illegible] و ... است و ... [illegible]

[illegible]

وشهادتین بلند میگوید و محتلم نمیشود و دیده‌اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و آنچه مطلع
میشود در خواب مطلع میباشد و ملائکه با او سخن میگویند و زره رسول خدا بر قامتش درست
می‌آید و هرگز کسی بول و غایطش را ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی
نه بیند و بوی او از مشک خوشبوتر میباشد و اولی است بمردم و مهربانتر است از پدر و مادر
و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر مردم را امر میکند
و خود بیش از دیگران بآن عمل مینماید و هرچه مردم را از آن منع میفرماید و خود زیاده از
دیگران از آن اجتناب میکند و دعای او مستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند
دو نیم میشود و سلاح و حربه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او میباشد و ذوالفقار
نزد او میباشد و نزد او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند
رسید در آن صحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم
خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه در نزد او هست و آن نامه‌ایست که طولش
هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر
و اصغر نزد او است که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست
و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده علامت است که آنها
که گذشت و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که بخدمت
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت
آنحضرت فرمود که بچند خصلت اول آنکه پدرش او را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای
امامت که حجت بر مردم تمام شود چنانکه پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را نصب فرمود و دیگر آنکه از او
پرسند جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه فردا
واقع خواهد شد و بهمه زبانها با مردم حرف گوید و بعد از آن فرمود که بگذار تا علامتی دیگر
امامت خود بیان کنم ... مردی از اهل خراسان ... آمد ...

[illegible] نموده بزبان خراسانی گفت [illegible] بزبان خود سخن گفتم بکمال [illegible]
[illegible] بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر [illegible] گفت که [illegible] امام
بر [illegible] که زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات را میداند [illegible] میتوان شناخت پس کسی که
اینها [illegible] نباشد امام نیست و از ابو بصیر منقولست که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان
دانست حضرت فرمود که بچند علامت اینکه بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و وصیت بدو شده
آید و بعضی دیده که پدرش کرا وصی کرده و گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از بابت تابوت است
در میان بنی اسرائیل هرجا که سلاح است امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا
بود و منقولست از عبدالله بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من
دعائی بکن حضرت فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی گوید که این بسیار
بر من عظیم نمود و فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگو ای محمد بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان
کل شما را می بینند والله که مومنان علی بن ابی طالب و ائمه فرزندان اویند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده که رفتم
بخدمت حضرت صادق علیه السلام شنیدم که حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین
هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر باب هزار باب گشوده میشد من گفتم این است والله علم پس حضرت ساعتی
سر بزیر افکنده و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد و جامعه در نزد ماست گفتم فدای تو شوم جامعه
کدامست حضرت فرمود که جامعه نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است و او را حضرت امیرالمومنین بدست مبارک
خود نوشته و در آن هر حلال و حرام و هرچه امت بآن احتیاج دارند در آنجا هست حتی ارش خراشیدن بدن ابو بصیر گوید
حضرت دست بر من گذاشته فرمود که رخصت میدهی و من گفتم که من بنده توام آنچه خواهی بکن پس حضرت بدن مرا
خراشید فرمود که حتی این ارش در آن جامعه هست ابو بصیر گوید گفتم که والله علم اینست حضرت فرمود که همین نیست
بعد از ساعتی فرمود که جفر هم نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست ابو بصیر گوید گفتم یا حضرت
جفر کدام است حضرت فرمود که جفر ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیا و علم جمیع علما در آنجا هست
ابو بصیر گوید گفتم که والله که اینست علم حضرت فرمود که همین نیست و بعد از ساعتی فرمود که در نزد ماست

و مصحف فاطمه و نمیدانند که چه چیز است مصحف فاطمه ابوبصیر گوید گفتم که مصحف فاطمه [illegible]
فرمود که مصحفی است سه برابر این قرآن که شما دارید و یک حرف از قرآن در آنجا نیست ابوبصیر گوید گفتم که این است
علم است حضرت فرمود که چنین نیست و بعد از ساعتی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت در نزد ما هست ابوبصیر
گوید گفتم فدای تو شوم اینست علم و حضرت فرمود که چنین نیست ابوبصیر گوید گفتم پس دیگر علم چه چیز است حضرت
فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن
عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر
خواهند شد در مصحف فاطمه علیها السلام چنین دیدم راوی گوید پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است
5 حضرت فرمود که چون حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی روی نمود و آنگاه
خدا ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه برای او خواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنان
مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس حضرت فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا قیامت
و بسند معتبر روایت کرده است از ابو یحیی صنعانی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را در
شبهای جمعه شان و رتبه عظیم هست راوی گوید گفتم فدای تو شوم چه شان است حضرت فرمود که رخصت
میدهند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شماست که عروج نماید به آسمان تا بعرش
میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میگذارند
پس به بدنهای خود برمیگردند و برمیگردند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما افزاید
و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر
میدادم و علمی چند به ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم آینده را
نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر میراث رسیده بما و در حدیث صحیح منقول است
که خدا از آن کریمتر است که بر بندگان خود اطاعت بنده‌ای را واجب گرداند پس از او پنهان دارد خبرهای آسمان و زمین را
باز دارد بلکه هر صبح و شام خبر خلق آسمان بما میرسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که جبرئیل دو انار در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و حضرت یکی از آنها تناول فرمود و دیگری را دو نیم

[illegible] بوده‌اند ... یعنی با علی ابن ابی طالب در وقت بیشتر [illegible] که [illegible] در دانستن

[illegible] از اول تا آخر پیغمبر بود و قرار داد آن حضرت نیست [illegible] علم بوده و [illegible] شریک می در علم

[illegible] شریک آن حضرت بود در علم حضرت فرمود که خدا هیچ علم را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر اینکه

او را امر فرمود که تعلیم علی بن ابی طالب نماید و این علوم همه با ائمه منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که از

حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از روح حضرت فرمود که خدا میفرماید که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ

الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي حضرت فرمود که روح خلقیست عظیم‌تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچ یک از پیغمبران گذشته

نبوده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که با او بود و با ائمه می‌باشد و خبرها با ایشان میگوید

و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و حضرت خضر در کنار

دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت

و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان انداخت و یک قطره بسوی زمین انداخت

و قطره بعضی را بسوی دریا افکند و موسی و خضر هر دو حیران ماندند و درین حال صیادی در میان

دریا پیدا شد و گفت در کار چه متفکر مانده‌اید و شما دو پیغمبر هستید نمیدانید و منکه مرد صیادم

میدانم موسی و خضر گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا ما را تعلیم نماید صیاد گفت که این مرغیست در دریا

می‌باشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل

مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی

او وارث علم او خواهد بود پس آن صیاد غایب شد و ایشان دانستند که ملک بود از جانب خدا

ایشان را تنبیه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه

فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قرآنست

خبر آسمان و خبر زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده است فیه تبیان کل

شیء و [illegible] بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت عیسی [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] حضرت موسی [illegible] ابراهیم

هشت اسم داده و نوح را پانزده اسم داده و آدم را بیست و پنج اسم داده و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان نموده
و بروایتی که اسمای اعظم الهی هفتاد و سه اسم است و آنها را همه تعلیم آنحضرت نموده و یک اسم را به هیچ کس تعلیم
نکرده و از امام علی نقی علیه السلام منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است و یک اسم از آن را آصف
میدانست که تخت بلقیس را در میان چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک
مخصوص خداست که دیگری نمیداند و بسند موثق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عصای
موسی از آدم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی رسید و آن عصا نزد ماست و در این روزی
او را مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیئت آن روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگوی
جواب میگوید و از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی بآن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد
و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که عصای موسی در نزد ماست و مائیم وارث پیغمبران
و در حدیث دیگر حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود که چون قائم آل محمد علیه السلام از مکه ظاهر شود و اراده
کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب برندارد پس عصای موسی را برمیدارند که بار
یک شتر است و در هر منزلی که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر که گرسنه شود از آن آب بخورد
سیر شود و تشنه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود آیند و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این
شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتری سلیمان در دست
و بسند معتبر از مفضل روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه پرسید که میدانی که چه چیز بود
پیراهن یوسف راوی گوید گفتم نه حضرت فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند
جبرئیل جامه از بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که سرما و گرما در او اثر نکند و حضرت ابراهیم در وقت
وفات آن پیراهن را تعویذی کرد و بر حضرت اسحق بست و همچنین حضرت اسحق به یعقوب بست و چون
حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ کرده بر او بست [illegible]
که از برای یوسف شد [illegible] یعقوب [illegible]

بیابان تهامه تنها چنانچه خدا آنرا بمعجزه فرستاده بود راوی گوید گفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن بکجا انتقال یافت
حضرت فرمود که با آن حضرت انتقال یافت و الحال نزد ایشانست و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت
صلوات الله فرمود که شمشیر رسول خدا و حلّه آنحضرت و زره و عصای موسی و انگشتر سلیمان و آن طشتی
که موسی در آن قربانی میکشت و اینها همه در نزد منست و محمّد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت
کرده که بخدمت حضرت صادق صلوات الله عرض نمودم که گوشتی مرا عارض شده و هرگاه طعام دیگران را
میخورم آزار میکشم و چون طعام شما میخورم آزار نمیکشم حضرت فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه
با ایشان مصافحه میکنند راوی گوید عرض کردم که یا حضرت ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال
ما مهربانتر اند از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که حضرت فرمود یا حسین خانهای
ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است و بعد از آن دست زدند بر پشتی که در آن خانه بود
و فرمودند که والله بر این پشتیها بسیار تکیه کرده اند و ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که روزی بخدمت
علی بن الحسین علیهما السلام رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم بخدمت حضرت رفتم دیدم
که حضرت چیزی از زمین برمی چیند و بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بحضرت
باو داد راوی گوید گفتم فدای تو شوم آنچه چیز بود که برچیدی حضرت فرمود که پرهای ملائکه
بود و چون ایشان بنزد ما می آیند پرهای ایشان جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم راوی گوید
پرسیدم که ملائکه نزد شما می آیند حضرت فرمود که پیوسته بر تکیه گاه ما تکیه میکنند و ایضا روایت
نموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراش ما میگردند و بر خوان ما حاضر
میشوند و هر گیاهی و میوهٔ تر و خشک از برای ما می آورند و بالهای خود را بر سر اطفال ما میمالند
[illegible] و در هر وقت نماز حاضر میشوند که با ما نماز میکنند و خبرهای
[illegible] را هر روز و هر شب با ما میرسانند و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که در
مدینه [illegible] باقر علیه السلام خدمتی چند بمن رجوع فرموده و چون [illegible] سیدم شخصی را
[illegible] جانب او رفتم [illegible]

خود را باو دادم گفت بعضی ایشان هم نامه بمن داد که مهری از گِل بر او بود و هنوز گل تر بود و چون مطالعه کردم
مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود باو گفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی گفت در همین
ساعت و چون نگشودم نامه را و خدمتی چند رجوع فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم
و بخدمت حضرت رسیدم عرض کردم که یا حضرت که نامه تو در فلان موضع بمن رسید و مُهر هنوز
تر بود حضرت فرمود که ما چون امری را خواهیم که بتعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم که
بایشان میفرمائیم که کار را زود میسازند و بسند معتبر از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در ما بین مکه و مدینه ناگاه دیدم سگ سیاهی پیدا شد و حضرت
فرمود که خوش زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم یا حضرت این چه چیز است فدای
تو شوم حضرت فرمود که این پیک است از جن هشام و در این ساعت مرده است و این پرواز میکند و بهر شهری
خبر مرگ او را میرساند و کلینی از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
رفتم و رخصت طلبیدم حضرت فرمود که باش اندکی و اندکی تامل کردم تا آفتاب گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند
با رویهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و گلیمهای خورد در سر و چون من داخل شدم حضرت فرمود
که ایشان برادران شما اند پرسیدم که یا حضرت ایشان که بودند حضرت فرمود که جماعت جنی بودند
پرسیدم که یا حضرت مگر جماعت جن بخدمت شما می آیند حضرت فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین
از حلال و از حرام سؤال مینمایند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که روزی
حضرت امیرمؤمنان بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدهای از در مسجد داخل شد مردم
خواستند که آنرا بکشند حضرت فرمود که متعرض آن مشوید و آمد تا بنزدیک منبر بلند شد
و بر حضرت سلام کرد و حضرت اشاره فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم و چون از خطبه
فارغ شد پرسید که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و پدرم مرده
مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بآن عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمائی
اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و امر میکنم که برگردی و در جای پدرت بنشینی

بگویم حقی است شب بجز ایشان خلیفه کردم را بعد از حضرت سؤال کرد که مگر ابن هشام و جماعتی از شما را خفت
میکنند حضرت فرمود بلی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن
یزید بودم و چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتیم و وداع
کردیم و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر
کردیم و چون براه افتادیم مرد بلند گندم گونی پیدا شد و نامه در دست داشت و نامه را بجابر داد
و جابر بوسید و آن نامه را حضرت بجابر نوشته بود و مهر گلی بر آن زده بودند و هنوز تر بود و راوی گفت
در این ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز گفت
بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدیم تا بکوفه داخل
شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را بهبینم دیدم که از خانه بیرون آمد و قابهای چند
برگردن آویخته و برنی سوار شده و میگوید می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر
خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند و چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت و من از حال
او گریان شدم و اطفال و مردمان گرد او برآمدند و بیامد تا رحبه کوفه و با اطفال میگردید
و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است و بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید
بوالی کوفه که بگیر مردی را که جابر بن یزید جعفی میگویند و بزنید و سرش را بفرستید والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست
گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی
سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت الحمد لله ما از کشتن چنین مردی نجات
یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد
و محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است
در تفسیر این آیه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
که کشوده شد و ظاهر گردانیده شد برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را بهیأتی که نظر کرد و
نظر کرد تا بالای عرش و کشوده شد تا آنچه در هوا و در زیر زمین بود دید و بعد از او رسول خدا و امامان همه چنین

رسانیده [illegible] شکر کرده است که [illegible] علم حکمت یکی علم مخصوص [illegible] علیهم
فرموده است و این علم حکمت تعلیم پیغمبر آنحضرت کرده که بعد از آن آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا
باسانید معتبره از ائمه علیهم السلام مرویست که علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هیچ
عالمی که میمیرد البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده میداند و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه
منقولست که ائمه صلوات الله علیهم توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم
و کتب جمیع پیغمبران در نزد ماست و بلغتی که ایشان میخواندند ما میخوانیم و تفسیر آنها را ما میدانیم
و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر منقولست که با حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه از جنگ خوارج
بر میگشتیم و چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمد و لشکر فرود آمدند
و حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این
زمینیست که عبادت بتها در آنجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند
مردم بجانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوار شدند و روانه شدند من گفتم که والله من از پی امیر مؤمنان میروم و امروز نماز خود را تابع نماز حضرت
میکنم و از عقب حضرت رفتم و هنوز حضرت از جسر حلة نگذشته بود که آفتاب غروب نمود در امر او سوء ظنی
در خاطرم رسید حضرت فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند و بعد از آن متکلم شدند که من
نفهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامت فرمودند پس نگاه کردم والله بآفتاب که از میان دو کوه
بیرون آمد و صدای ظاهر میشد تا رسید بجایی که وقت فضیلت عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کردند و من
اقتدا بآنحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستارها ظاهر شد پس حضرت متوجه
من شد و فرمود ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ و من خدا را بنام عظیمش خواندم و او
آفتاب را برای من برگردانید و صفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر مؤمنان
صلوات الله علیه [illegible] رسیدیم که آنرا عاقول میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که [illegible]
[illegible] حضرت دست بر آن [illegible] فرمود که برگرد باذن الله [illegible]

[illegible] که حضرت [illegible] کرده است که ابو عبدالله بلخی در خدمت

حضرت [illegible] فرمود ای درخت [illegible] اطاعت کننده خدا

[illegible] خدا [illegible] از درخت فرو ریخت و جماعت

[illegible] و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه

طلبید و درخت مغیلانی در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که

بیا راوی گوید رفتم بآن درخت گفتم و آن درخت آمده در خدمت حضرت ایستاد و سلام کرد و باز حضرت اشاره

فرمود که بمکان خود برو و آن درخت از حضرت رخصت گرفت و روانه شد و بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده

که روزی بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه رفتم و حضرت صادق نیز حاضر بود گفتم یا حضرت و شما هر دو

وارث پیغمبر آخر الزمان هستید و حضرت باقر علیه السلام فرمود بلی و من گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله

وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت هم میدانست حضرت فرمود که بلی و من گفتم که شما هم

میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید حضرت فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمود که نزدیک

من بیا پس دست بر چشم و روی من مالید و من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در آن خانه بود همه را دیدم

حضرت فرمود که میخواهی روشن باشی یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را

میخواهم و باز دیگر دست بر چشم من کشید بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است

که حضرت صادق صلوات الله علیه بار دیگر مرا روشن کرده که فرمود که اگر نه از ترس شهرت [illegible] بود

میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی

کاظم صلوات الله در منا بر زنی گذشت که آن زن و فرزندانش میگریستند [illegible] گاوی که داشتند

مرده بود و حضرت نزد آن زن رفتند و از آن سبب گریه پرسیدند و آن زن گفت که این فرزندان

من یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال مرده است حضرت فرمود که میخواهی برای تو زنده

کنم آن زن گفت بلی [illegible] و دو رکعت نماز گزارد و دست بسوی آسمان [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] برخاست [illegible]

گفته که عیسی بن مریم است و حضرت خود را از آن زن مخفی گردانید و از داود بن کثیر روایت کرده که یکی از اصحاب
ما بحج رفت و چون بخدمت حضرت صادق صلوات الله رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم
فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که میخواهی او را دوست میداشتی گفتم آری فدای تو شوم حضرت فرمود که چون
بخانه برگردی او را خواهی دید او را در خانه چیزی میخورد در اوی کوید و چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم که فر
که چیزی میخورد و بسند صحیح از حسن بن علی روایت کرده که حضرت امام رضا صلوات الله در خراسان فرمود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه
روایت کرده است باسانید بسیار که چون ابابکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را
دید و حجتها بر او تمام کرد و در آخر گفت میخواهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما و تو حکم
حاکم باشد ابابکر گفت چگونه حکم میشود و حضرت دست ابابکر را گرفته بمسجد او آورد دید که حضرت رسول
صلی الله علیه در مسجد نشسته و به ابابکر گفت که برو ترک خلافت کن و ظلم بر حضرت امیر مؤمنان مکن
و در روایت دیگر فرمود که نگفتم که حق علی را بعلی تسلیم کن و متابعت او کن و چون ابابکر این حرف را شنید
ترسان برگشت و بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و منقولست
که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که روزی ردیف پدرم بودم و بجانب عریضی میرفت در اثنای
راه مردی پیدا شد موی سر و ریش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را
بوسید و [illegible] نظر کردم و آن مرد پدرم را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن مرد بیرون رفت
پدرم سوار شد گفتم آنچه با این مرد پیر کردی از راه شکستگی و احترام با هیچکس نکردی و پدرم فرمود که
امام محمد باقر صلوات الله علیه بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق صلوات الله
رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی پدرم را ببینی فرمودم بلی و حضرت
فرمود که داخل این خانه شو و چون رفتم حضرت را نشسته دیدم پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از
شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت حضرت امام حسن صلوات الله علیهما آمدند و
سؤالی چند از آنحضرت کردند و بعد از آن حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین را ببینید [illegible]

وعقب سینه‌اش چون پر عقاب بود ارید وچون پرده را برداشتند نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است واز
حضرت صادق صلوات الله روایت کرده که چون حضرت امیرمؤمنان صلوات الله را بمسجد آوردند از برای
بیعت ابوبکر حضرت رو کردند بقبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده و فرمود که یابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر این گروه مرا ضعیف کردند ونزدیک شد
که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر وشناختند که دست حضرت است وصدای از قبر برآمد
که شناختند که صدای حضرت است واین آیه را شنیدند اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم
سواک رجلا آیا کافر شدی بآن خدای که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید
ومرد کرد ودر حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود واز حضرت
صادق صلوات الله بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه
شدند وچون از فرات عبور فرمودند ونزدیک بکوهی رسیدند بصفین وقت نماز شام داخل شد و(مردم) از
دور شدند ووضو ساختند واذان گفتند وچون از اذان فارغ شدند وکوه شکافته شد وسری بیرون
آمد موی سر وریش سفید گردیده وبصحن آمده وگفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله و
برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران وحضرت فرمود که علیک السلام ای برادر مؤمن شمعون بن حمون
وصی حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است ورحمت الحق بر تو باد ومنتظر حضرت
عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزندت ونمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو بلا کشیده باشد
ودر قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر نخواهد بود وصبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستی
که دیگر روز بود که دیدم جمعی را از بنی اسرائیل آزار کشیدند وپاره ایشان را میکشیدند از جوجها از حلق
کشیدند فاکر اینها نیست که با تو چنین میکنند بدانکه چه عذابها برای ایشان مقرر کرده‌اند ودست کوتاه
خواهند کرد پس السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته پس کوه بهم آمد وحضرت متوجه
نماز شدند پس عمار بن یاسر وابن عباس ومالک اشتر وهاشم بن عتبه وابو ایوب انصاری
وقیس بن سعد وعمرو بن الحمق وعبادة بن صامت وابو الهیثم بن التیهان پرسیدند که یا حضرت این مرد

که بود حضرت فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام بود پس عبادة بن صامت و ابو ایوب گفتند
پدر و مادر ما فدای تو باد چنانچه برادرت حضرت رسول صلی الله علیه هر دم یاری و مهربانی میکردند
و شما هم همیشه ما یاری و مهربانی میکنید پس حضرت ایشان را دعای خیر کرد و ایضاً از عبایة اسدی
روایت کرده که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و دیدم شخصی در نزد حضرت
نشسته و حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید و چون آن مرد رفت از حضرت پرسیدم که این مرد که بود
حضرت فرمود که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و آنچه خواهی
از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله روایت کرده است
که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد و نظر کردم
مردی را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید و گفت یا حضرت آبی ده
و آن شخص که زنجیر در دست داشت او گفت آبش مده که خدا او را آب ندهد و از پدرم پرسیدم که این که
بود پدرم فرمود که معاویه علیه اللعنه بود بطرق کثیره از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه
منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم و چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون
آمد چنین واقع شد و حضرت فرمود که معاویه است و از ابو حمزه ثمالی روایت شده که روزی در خانه حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه بودم و در آنجا گنجشکی چند فریاد میکردند و حضرت فرمود ای ابو حمزه میدانی
که اینها چه میگویند و من گفتم نه و حضرت فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از خدا میخواهند
و بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز ما داده اند و از فیضل بن یسار روایت
کرده که در خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه بودم دیدم که یک جفت کبوتر بیامدند نر با ماده حرفی گفت
و حضرت فرمود که ای فیضل میدانی چه گفت و من گفتم نه حضرت فرمود که میگفت که ای انیس من ای جفت من
هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و از سلیمان بن جعفر روایت کرده که روزی
در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم در باغی از باغها ناگاه گنجشکی بنالید و در پیش آن حضرت برنیب

افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود و حضرت فرمود که میدانی چه میگوید و من گفتم خدا و رسول خدا و فرزندان
او بهتر میدانند و حضرت فرمود که میگوید بیماری آمده است که طفلهای مرا میخورد و من گفتم این عصا را
بردار و بجای ایشان برو و مار را بکش و از احمد بن هرون روایت شده که روزی حضرت امام رضا صلوات الله
علیه بخیمه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداخت و نشست و بعد از ساعتی
اسب صدائی کرد و حضرت تبسم کرد و حضرت بفارسی گفت که برو و بول کن و آن اسب رفت و بیابان دور
شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا بداود و بآل داود کرامتی نفرموده مگر آنکه
بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که در خدمت امام
محمد باقر علیه السلام بودم در میان مکه و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه
گرگی از سر کوه دوید و بنزدیک استر آنحضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید و حضرت
سر را نزدیک دهان آن گرگ آورد و بعد از ساعتی فرمودند که برو چنین کن و آن گرگ شادی کنان
برگشت و من گفتم فدای تو شوم عجب چیزی دیدم حضرت فرمود که میدانی چه گفت من گفتم نه حضرت
فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من در این کوه در زائیدن بر او دشوار شده دعا کن که خدا زائیدن
بر او آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند و من هم
چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت شده که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
روزی با جماعت از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی بنزد آنحضرت آمد و دست بر زمین میزد
و صدای میکرد و حضرت فرمود که میدانید چه میگوید و صحابه گفتند نه و حضرت فرمود که میگوید
که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن
شخص فرزند او را طلب کنیم که شیرش بدهد و باز با او بسپارد پس حضرت با اصحاب فرمود برخیزید تا بخانه
آنشخص برویم و حاجت این آهو را بر آوریم و همه برخواستند بخانه آن مرد آمدند و آنشخص بیرون آمد
و حضرت فرمود که آن آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش آنرا شیر دهد و آنشخص آهو بچه را
بیاورد و مادرش او را شیر داد و نگاه داشت و حضرت از آنشخص التماس فرمود که آهو بچه را ببخشد و آنمرد آهو را

بحضرت بخشید و بحضرت بمادرش داد و آمرزیده والله شد و میگفت خوشا حالی تو ای فرزند که آزاد کرده

حضرت شدی و بسند معتبر از یونس بن ظبیان که جمعی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت

حضرت صادق صلوات الله بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنم که بیرون آی خود را ظاهر

میکردانم پس یکپای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز کردند و شمشی از طلا بیرون آوردند و بقدر

شتر و فرمودند که نگاه کنید و چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته میدرخشید یکی از ما گفت

فدای تو کردیم اینها همه دارید شما و شیعیان شما اینقدر محتاج اند حضرت فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان

ما خلق کرده است و ایضا منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته

٤١ بودند شخصی گفت که پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیا که در دست دشمنان شماست و در دست

شما نیست حضرت فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ برداشت

تمام جواهر قیمتی شد را و یاقوت پرسیدند که این چیست حضرت فرمود که از بهترین جواهرات و حضرت فرمود که اگر

همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم پس بر زمین انداختند و باز ریگ شد و ایضا باسانید معتبر از حضرت

صادق صلوات الله روایت کرده است که آنحضرت فرمود شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا

که قوم موسی در آنجا ساکنند بآنجا رفت و منازعه در میان ایشان بود فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز

صبح را در مدینه کرد و حضرت را خود میفرمودند و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت امام محمد

باقر صلوات الله نشسته بودم که حضرت فرمود که ای جابر الاغی داری که در یکشب از مشرق بمغرب برود من گفتم نه

حضرت فرمود که شخصی را می شناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود یک شب بمشرق و بمغرب میرود و حضرت

خود را میفرمودند و بسند معتبر از حسین بن محمد روایت کرده که امام محمد باقر صلوات الله فرمود که من میشناسم شخصی از

اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعت که خدا فرموده است که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

که در مشرق و مغرب می باشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آن

فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در زد و باستاد که بگشایند بر شخصی گذشت که او را در سنبل کشیده

بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب میداشتند و آتش بر او میافروختند

و درختان بستان آن بهشت میوه نمیدهند و عورتها برهنه میداشتند و از قابیل فرزندی آمد بسند معتبر از محمد بن مسلم که حضرت
از آنچه نقل کرده بعضی از خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیهما آمد و حضرت از او پرسیدند که تو کیستی آن مرد گفت منجمم حضرت فرمود که میخواهی ترا خبر دهم
بمردی که از آن وقت که تو آمدی نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر دنیاست
آن شخص گفت که آن مرد کیست حضرت فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه پنهان کرده
و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه
رسید و حضرت پرسیدند که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است آن مرد گفت از علوم نجوم بهره و ماهه راه
حکم میکنند در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر آنچه
یکسال آفتاب طی کند و قطع مینماید و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است
که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند و آن مرد پرسید که یا حضرت که اهل آن عالمها شما را می شناسند
حضرت فرمود بلی خدا واجب نگردانیده است بر ایشان مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و از عبد الله بن سنان
روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست از مابین بصری ای عبد الله میخواهی
که ببینی گفتم فدای تو شوم میخواهم پس حضرت دست مرا گرفتند و مرا به بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین
زدند و نگاه کردم نهری دیدم که بسیار وسیع و در میان این نهر آبی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیگر شراب
جاریست [illegible] سفیدتر و در میانش آبی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچ یک بدیگری ممزوج نمیشوند و آن
در میان این دو سفیدی بشاند خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا
بیرون می آید حضرت فرمود که این چشمهاییست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در دو کنار
نهر درختان دیدم حوریان بر بین درختان نشسته و میوههای ایشان جنیتی که هرگز ندیده بودم
و در دست آن حوریان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرف ندیده بودم و شباهت بظرفهای دنیا
نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره فرمود که آبی بده دیدم آن ظرف را خم شد و در
نهر [illegible] ظرف پر [illegible] بجهت آمد و [illegible] بدست حضرت داد [illegible] حضرت پس

من عطا فرموده‌اند و من بعضی خوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمشابه بوی مشک
بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود و بحضرت عرض کردم که فدای تو شوم هرگز
چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم می باشد حضرت فرمود که این کمتر
چیزیست که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا رحلت میکند روحش را باین وادی
می آورند و در این باغها سیر میکنند و از این آبها میخورند و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت
می برند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب می باشند و از زقوم و از حمیم میخورند پس پناه
گیرید بخدا و دوستدار اهل بیت باشید و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه سؤال نمودم از فرموده خدا که وَکَذٰلِكَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
و چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره فرمود
و بمن گفت که بجانب بالا نظر کن و چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخاسته
نوری عظیم دیدم که دیده‌ام حیران شد پس حضرت فرمود که ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین دید
[و چون بیالا نگاه کردم]
شده نمود و آنگاه فرمود که بر زمین نگاه کن پس [حضرت] فرمود که بالا نگاه کن سقف بحال خود دیدم پس حضرت
مرا گرفتند و بجانب دیگر بردند و جامهای که پوشیده بودند کندند و جامهای دیگر پوشیدند و فرمودند
که چشم برهم گذار و باز مکن و بعد از ساعتی فرمودند که چشم باز کن و چشم باز کردم جای غریب دیدم و
پرسیدم که این کجاست حضرت فرمود شهر ظلمات است که ذو القرنین در اینجا سیر نموده‌اند و من گفتم
فدای تو گردم رخصت میدهی که سیر کنیم حضرت گفتند و بعد از آن اندک راه رفتیم حضرت فرمود که میدانی
که در کجایی گفتم نه حضرت فرمود که بکنار آب زندگانی ایستاده که خضر از این آب خورده است پس از این
زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر درآمدیم و چون پاره راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و کوه
دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم و شبیه بآن دو عالم تا پنج عالم گذشتیم آنگاه حضرت
فرمود که این عالم ملکوت زمین بود و ابراهیم همین عالم را ندیده بود و همین ملکوت آسمانها را دیده بود و ملکوت
زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول و هر امامی که از ما از دنیا میرود بیکی از آن عالمها [میرود؟]

بچشم آنچه که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود و آنگاه فرمود که چشم بر هم گذار و چون چشم بر هم گذاشتم و دست مرا
گرفتند ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس آن جامه‌ها را کندند و جامه‌های اول را پوشیدند و بجای خود
نشستیم و پرسیدم که فدای تو شوم چند ساعت از روز گذشته است حضرت فرمودند که سه ساعت و بسند معتبر
از ابی بصیر روایت کرده که روزی در خدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم و پا بر زمین زدند دریای
عظیم ظاهر شد که کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم
تا جای رسیدیم که خیمه‌ها در آنجا از نقره زده بودند و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند و فرمودند
که آن خیمه اول که داخل شدم خیمه رسول خدا بود و دوم از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و سیم از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و چهارم از خدیجه کبری و پنجم از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و ششم از حضرت امام حسین
علیه السلام و هفتم از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه و هشتم از پدرم و خیمه من تعلق دارد و هر یکی از ما
که از دنیا میرویم خیمه داریم که در آنجا میباشیم و باز از آنجا برگشته بخانه آمدیم و از صالح بن سعید روایت نموده
که حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا حضرت
حیف تو انکه داشتند که در اینجا شما را جای داده‌اند و حضرت فرمود که ای پسر سعید نظر کن در برابر و چون
کردم باغهای سبز و حوریان خوش رو دیدم و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقهای سرپوشیده رطب و انواع
میوه‌های مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد و حضرت فرمود که ما هر جا هستیم اینها برای ما مهیا است و باسانید
معتبر از حضرت صادق صلوات الله منقول است که تمام دنیا در دست امام از بابت گردوئی هست که هیچ از
امور دنیا بر او مخفی نیست و هر چه خواهد در آن تصرف کرده و بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که ذو القرنین را مخیر کردند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول نرم را برای
خود اختیار کرده و صعب را برای [illegible] گذاشته که حضرت صاحب الامر صلوات الله بر آن سوار خواهند شد و به
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمور است خراب [illegible] کرده و باسانید معتبر از حضرت
صادق صلوات الله منقول است که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی خلق کند قطره از آب [illegible]
[illegible] از آن تناول میکند پس آن نطفه در رحم [illegible] امام را از آن خلق

میفرماید پس در شکم مادر صدا میشنود و چون بزمین می آید بر بازوی راستش مینویسند که وتمت
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم پس چون بسخن و رفتار آید عمودی از
نور برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت
کرده اند از حضرت صادق صلوات الله علیه و چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را
میفرستد که شربتی از آب تحت عرش بر میدارد و بامام میدهد که تناول فرماید و از آن آب نطفه
میشود و چون برحم منتقل میشود تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز آنچه گویند میشنود و چراغ
میدهد پس چون متولد شدند و خداوند آن ملک را میفرستد که آیه را بر بازویش نقش مینماید پس
چون بمنصب امامت فایض کردند از برای او منبری از نور بلند میسازند و بسند دیگر از آنحضرت منقول است
که چون مادران اوصیا پیغمبران بایشان حامل میرسد و اندک سستی در ایشان بهم میرسد مانند غشی
و تمام آن روز و تمام آن شب چنین می باشند پس بحال خود می آیند و از جانب راست خود از یکطرف
خانه آوازی میشنوند که کسی میگوید که حامله شدی بخیر خوبی و عاقبت تو بخیر خواهد بود و بشارت
باد ترا بفرزندی بردبار و دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی و اثر حمل در خود نمی بینند تا چون ماه نهم
میشود و آوازها از خانه میشنود و چون شب ولادت میرسد نوری در آنخانه ساطع میشود و چون
متولد میشود دو زانو نشسته بزیر می آید و چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه
میکند و بانگشت اشاره بکند الحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای
پیش همه روییده می باشد و از پیش رویش نوری می باشد مانند طلا و در تمام آن شب و روز از دستهایش
نور ساطع است و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خدا را شهری هست که در پشت
مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که امتی از ایشان معین نمانند
و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و عثمان
میکنند و بتو ولایت اهل بیت اقرار دارند و از مقام بن سالم روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه

[illegible] و در پس آن [illegible] سی شهر است و سی بارو ساخته‌اند [illegible] هر چهل روز یکبار [illegible] و در آن شهر جمعی هستند که
هرگز معصیت خدا نکرده‌اند و شیطان را نمی‌شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و ما هر چند گاه ایشان را
می‌بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال مینمایند و کیفیت احوال را تعلیم ایشان میکنیم و از ما می‌پرسند که قایم آل محمد کی
ظهور میکند [illegible] عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه‌های بسیار دارد از هر دروازه تا دروازه
دیگر صد فرسخ راه است و ایشان را تقدیس و تمجید و عبادت بسیار است و اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید
شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ
درختان است و رویهای ایشان از نور روشن است و چون یکی از ما را ببینند بر گرد او می‌آیند و از خاک قدمش
برمیدارند برای برکت و چون وقت نماز ایشان میشود صدای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان
ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته‌اند برای انتظار قایم آل محمد و از خدا میطلبند که بخدمت او
مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است
و پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد و ما چون دیر بنزد ایشان میرویم [illegible] گمان میکنند که خدا از ایشان
دیدار اهل بیت را [illegible] بی‌نصیب کرده و هرگز از عبادت سست نمیشوند و بتنگ نمی‌آیند و بجز آنکه ما آنرا
تعلیم ایشان کرده‌ایم تلاوت نمی‌نمایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر
میطلبند
چیزی از قرآن بر ایشان مشکل میشود از ما می‌پرسند و چون بیان میکنیم سینهای ایشان گشاده و منور میشود و از خدا
که ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما ایشان را چه نعمتها داده و حق ما را میشناسند و ایشان
با قایم آل محمد علیه السلام خروج خواهند کرد و در جنگ ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا [illegible]
میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند و چون جوان پیری را می‌بیند نزد او مانند بنده‌گان می‌ایستد
[illegible] و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت میکنند و بهر امری که امام ایشان را بآن دارد ترک
ایشان
نمیکنند تا [illegible] اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت همه را فانی میکنند و حربه در
ترک
ایشان کار نمیکند و شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام با ایشان لشکر هند و روم و
دیلم و ترک [illegible] جنگ خواهد کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق

و دیگر در بهشت و دوزخ که اهل عالمیان که وارد شوند اول ایشانرا بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند
و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و بأسانید
معتبره از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقول است که فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و شهری
هست در مغرب و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است
و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند و من
جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در ما بین آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من
و برادرم و ما حجت خدائیم بر ایشان و اعلم یا اباذر ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی
کسفینة نوح من رکبها نجا و من رغب عنها غرق و مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله
کان آمنا و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده
که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست آنرا و داخل آن کشتی نشد غرق شد و همچنین
اهل بیت من هر که در کشتی ولایت محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب کفر و ضلالت
نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت
من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرموده که داخل آن در شوند و هر که
داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد همچنین در این امت هر که چنگ در دامان متابعت
ایشان میزند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از جمله ایمانست و الا ملعون شیطان
و مستحق عذاب و خذلانست و بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا و قولوا
حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در قریه بیت المقدس است یعنی در آید
بدری از درهای قریه بیت المقدس از روی خشوع و شکستگی و چون در کوچک است خم شوید و برکوع
داخل شوید و بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید خداوندا از گناهان ما بگذر
تا بیامرزم خطاهای شما را گناهان شما را و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من شهرستان علمم و تو دری آن علمی هستی و داخل شهر نمیتوان

شیعه کثرهم الله و اخبار در این باب بسیار وارد از حد و حصر است و مجملی از آنچه از اخبار معتبره ظاهر میشود
که ایشان مقربین سفینه نجات این امتند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان به سعادت
نایل گردیده‌اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه برده‌اند و ایشانند علت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین
و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی نموده‌اند که لولاکما
لما خلقت الافلاک اگر شما نمی‌بودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمزیست
که موجب انکشاف این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است
اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن فیض عقلا قبیح نباشد و کسی که قابل آن نباشد که حضرت
بنای مثل عالم امکان برای او بنا کند و چنین سماخانه برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه ایجاد
چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار از سرادق رفعت و حجاب جلال را باوتار قدرت
و اطناب عزت استوار کرده‌اند و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن
سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند و مائده‌ای که تمام عالم را فرا گرفته
و الوان نعمتها و میوه‌ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشأه آخرت که این نشأه دنیا نمونه ایست خفیه است
از آن یعنی بهشت اعلی را بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و بهایم را
خادم او کرده‌اند بزرگواری می‌باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها لایق باشد پس
اگر دیگران بطفیل او از این خوان بهره برند و نزد عقلا پسندیده است اگر امثال ما لایق این کرامتها
نیستیم و برای ما بتنهائی این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است و چنانچه اگر بالفرض یک نادانی و یا یک
روستائی نادانی بنزد پادشاه معظم الشانی برآید و پادشاه بفرماید که صحرا را چراغان کنند و انواع
فرشها گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر کرده‌اند و جمیع امرای خود را بخدمت
او بازدارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند که اینها ادای پادشاهانه نبوده و این مرد قابل این
کرامت نبود و غایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر نقد باو بدهد و او را بجانب خود
روانه کند ولکن مرد کاملی که قابل همنشینی معظم الشانی باید و این نعمتها برای او مهیا کنند خوبست و جود

چون مرتبهٔ ... نسبت ... [illegible] ... رضوان الله علیهم ... [illegible]

داشته باشد و ما بیان جمیع ... [illegible]

چنانچه ... که اول تعینات اول ... [illegible] ... چنانچه ... [illegible]

ما خلق الله نوری و همچنین معنی نبوت اول ... [illegible]

کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یعنی من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل ... که نحن الآخرون السابقون

که به ظاهر آخر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و این است معنی شفاعت کبری که ...

از ازل تا ابد آباد جمیع خیرات و کمالات به وسیلهٔ ایشان به جمیع خلق فایض گردیده و میگردد و این است که

صلوات بر ایشان فرستاد که در جمیع مطالب و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر آورده شود و کسی که ...

ضعیف را شنیده باشد ... پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان به ...

اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام است و چون سخن به اینجا کشید این مطلب را ... ذکر بیان

میتوان کرد و بدانکه این معلوم است که چندانکه مناسبت میان فاعل و قابل مفیض و مستفیض

بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد این است که تا یکنوع مناسبتی نباشد افاضه نمی‌شود

پس این نقصان که در نهایت مرتبهٔ نقص در استفاضه ایشان از کامل من الوجوه ناچار است

از واسطه که از جهة الکمال با جناب ذو الجلال یکنوع الانتباطی داشته باشد و از جهة امکان و ...

آن مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه و استفاضه با این دو جهة میسر آید چنانچه

در هدایت و ایصال احکام و حکم و حقایق به خلق دو جهت منظور است و اشاره به همین معنی در اینجا

شنوت شد و در بیان معنی قرب میان ایشان شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیه

و ... از صفات جلال و جمال او متصف گردیده ... کلمات الله و اسماء الله الحسنی ...

در این باب بسیار است ... [illegible]

بر ... نوشتن ... [illegible] ... معلوم شود

که ... [illegible]

[illegible] یکدیگر ذکر کلیم [illegible]
[illegible] کرده اند و بیان نموده اند ایشان که یک فیل را [illegible] و چون ایشان
[illegible] خانهٔ تاریکی [illegible] ایشان [illegible] و هر یکی [illegible] دست بر آن میمالید
و یکی از ایشان دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم او مالید و یکی دست بر بند انگشتش مالید
و یکی بر پشتش و یکی بر شکمش و بعد از آن در وصف او شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد
آنکه بر گوشش دست زده بود گفت مثل چیزیست از بابت گلیم و آن دیگری که دست بر خرطومش زده
بود گفت غلط کردی از بابت ناودان است و میان هر یک با آنچه دست زده بود تعصب
کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که فیل را دیده بود در میان ایشان حکم کرد
و گفت هیچکدام آن را نشناخته اید اما هر یک راهی بر آن برده اید و چنانچه ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من
بهتر و گرامی تر باشد راوی گوید گفتم که یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل حضرت فرمود که یا علی
انبیای مرسل را افضل کرده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد
از من تو را و امامان را و بعد از تو بر همه تفضیل و فضیلت داده و ملائکه خدمتکاران ما و دوستان ما یند یا علی
آنها که حاملان عرش اند و بر دور عرش می باشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار
میکنند برای آنها که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما بودیم خدای تعالی
آدم را خلق نمیکرد و نه حوا را و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمانها را و نه زمین را و چگونه
ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را شناخته ایم و تسبیح و تقدیس
خدا کرده ایم زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح پاک ما بود پس ما را گویا گردانید
بتوحید و تمجید [illegible] و بعد از آن ملائکه را خلق
کرد [illegible] گفتیم

سبحان الله گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلق آفریده خداییم و خدا منزه است از اینکه بما شباهتی
داشته باشد یا اینکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح
کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شأن ما را مشاهده نمودند لا اله
الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا را شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خداییم
و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله و چون رفعت محل
و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند که خدا از آن عظیم تر است که کسی بدون توفیق
و تأیید او نزد او در مرتبه و منزلت تواند بهم رساند آنگاه گفتند الله اکبر و چون قوت و قدرت
ما مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند ملائکه که قوت و قدرت و توانائی داده خداوند ما است پس
چون دانستند که خدای عالمیان چه نعمتها بما کرامت کرده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم کرده ما گفتیم الحمد لله
تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثناست بر این نعمتهای عظیم که بما انعام کرده پس ملائکه گفتند
الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل پس حق تعالی حضرت آدم را خلق کرده و ما را
در صلب او به سبب امانت سپرده و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم
ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود و چون ما در صلب
وی بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم را از برای تکریم ما کردند
و بدرستی که چون مرا باسمان عروج فرمودند و جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش باش
که با تو اقتدا کنم حضرت فرمود که من گفتم که یا جبرئیل که تو ملک مقربی تو پیش باش جبرئیل گفت که یا حضرت
خدای تعالی دنیا و ما فیها را بآبروی تو و اوصیای تو آفریده است تو پیش باش که من از دولت تو
به فیض برسم و چون حضرت من پیش ایستاده جبرئیل و جمیع ملائکه با من نماز کردند و پس چون بحجابهای
نور رسیدم جبرئیل گفت یا حضرت پیش برو که من در اینجا می‌مانم حضرت فرمود که من گفتم یا جبرئیل [illegible]
در چنین جای مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت که یا حضرت و اینجا منتهای [illegible]
مقرر ساخته و اگر از این حد در گذرم بالهای من میسوزد حضرت فرمود که [illegible]

[illegible] آخر بهشت رسیدم پس ندا بمن رسید که یا محمد من گفتم لبیک [illegible] تو بنده
منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن در جمیع امور به درستی که تو نور منی در میان بندگان
من و فرستادهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق و از برای تو و از برای متابعان تو بهشت را خلق کرده ام
و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کرده ام و از برای شیعیان
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ثواب خود را لازم ساخته‌ام حضرت فرمود که من گفتم که ای خداوند من
اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو آنهایند که بر ساق عرش نام ایشان نوشته است
و چون نظر بر ساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصی از اوصیای من
نوشته بود و اول ایشان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود و آخر ایشان قایم آل محمد صلوات الله علیهم بود
حضرت فرمود که من گفتم که ای خداوند من اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا
و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای
تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه
حق را بایشان بلند گردانم و بآخر ایشان که قایم آل محمد است زمین را از دشمنان پاک گردانم و او را از مشرق
تا بمغرب مسلط گردانم و بادها را مسخر او گردانم و ابرهای صعب را ذلیل گردانم و ملائکه را مددکار او
گردانم تا آنکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند و ملک و پادشاهی او را دایم گردانم
و دولت او تا روز قیامت از دوستان من بیرون نرود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون جبرئیل بنزد رسول صلی الله علیه و آله می آمد پیوسته در خدمت آنحضرت مانند بندگان
می ایستاد و تا حضرت رخصت نمی داد او نمی نشست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت
شده که [illegible] از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
افضل است یا ملائکه حضرت فرمودند که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت من که محمدم و بمحبت علی بن
ابی طالب صلی الله علیه هر که محبت علی بن ابی طالب با یازده فرزندش داشته باشد و او افضلست
[illegible] از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه روایت شده که [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا حضرت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب

نیست که آدمی تعریف خود کند ولیکن مرا ضرور راست میگویم و چون حضرت آدم خطا از و صادر شد

توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را

قبول فرمود و حضرت نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل

محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی پس خدا او را نجات داد و حضرت ابراهیم را چون بآتش افکندند گفت خداوندا

از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خداوند عالمیان آتش را برو سرد کرد

و حضرت موسی چون عصایش را انداخت در جنگ و ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد

که مرا ایمن گردان پس خدای تعالی فرمود که مترس که تو بر ایشان غالب گردی حضرت فرمود که ای

یهودی اگر موسی مرا و اوصیای مرا شفاعت [illegible] و اگر ایمان به پیغمبری من نمی آورد ایمان

او هیچ نفعی نمیداد و باز حضرت فرمود که ای یهودی یکی از فرزندان من قائم آل محمد است که چون خروج

کند عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود می آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز کند و در

حدیث معتبر وارد شده است که روزی که از ذریت آدم عهد و پیمان میگرفتند و از جمیع ملائکه و پیغمبران

باین نحو پیمان گرفتند که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی بن ابی طالب با یازده

فرزندش امامان شما نیست و عهد گرفتند از ملائکه و از پیغمبران و سایر خلق که تو پروردگار مائی

و حضرت رسول صلی الله علیه وآله پیغمبر ماست و علی بن ابی طالب با یازده فرزندش امامان ماست

هر پیغمبر که اقرار کرد به پیغمبری ما پیغمبر اولو العزم شد و هر ملکی که اقرار کرد به پیغمبری ما و اهل بیت ما او

ملک مقرب شد یا اباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا والآخرة یا اباذر نعمتان

مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة والفراغ یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل

هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک قبل فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل

موتک یا اباذر ایاک والتسویف بأملک فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غد لک

فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم

[illegible] الا بفعله ومنتظر غداً لا يبلغه يا أبا ذر لو نظرت الى الأجل ومسيره لأبغضت

الأمل وغروره يا أبا ذر كن كأنك في الدنيا غريب أو كعابر سبيل وعدّ نفسك من

أصحاب القبور يا أبا ذر إذا أصبحت فلا تحدّث نفسك بالمساء وإذا أمسيت فلا تحدّث

نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك فإنك لا تدري

ما اسمك غداً يا أبا ذر إياك أن تدركك الصرعة عند العثرة فلا تمكّن من الرجعة

ولا يحمدك من خلفت بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به يا أبا ذر

ما رأيت كالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها يا أبا ذر كن على عمرك أشح منك على

درهمك ودينارك يا أبا ذر هل ينتظر أحدكم إلا غنىً مطغياً وفقراً منسياً أو مرضاً

مفسداً أو هرماً مفنداً أو موتاً مجهزاً أو الدجال فإنه شر غائب ينتظر أو الساعة

والساعة أدهى وأمرّ ای ابوذر حفظ کن آنچه ترا من وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند

گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که در دنیا بسیار خوبست یکی صحت بدن و یکی فراغ و

بال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند که از دستشان میرود و بعد از آن

حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر وارد شده است یعنی باعث فتنه ایشانست و ایشان

از عمل غافل میگردانند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار اول

جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندگی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد دوم غنیمت دان

صحت بدن و تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت

میتوانی کرد و سیم قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد

[illegible] تصدق و انفاق و چهارم غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که بسبب

آن از عبادت محروم شوی و پنجم غنیمت دان زندگی را پیش از مردن که بعد از مردن هیچ کار نتوانی

کرد ای ابوذر زنهار که تاخیر در کارهای خیر مکن بطول امل و آرزو که بعد از این خواهم کرد

[illegible] که این روز [illegible] و [illegible] شد پس

امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بوده‌ای [illegible]
از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد
و آن روز را تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بفردا نرسد ای ابوذر اگر
به بینی اجل خود را چه به تندی می آید و اگر به بینی که عمرت چه بسرعت میگذرد هر آینه
دشمن خواهی داشت آرزوهای خود را و فریب آن نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریب
باش که بغربت افتاده باشی و آن را وطن خود نشمارد و با مسافری حساب کرده باشی و قصد اقامت
ننمای و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن مشغول مباش
ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون
شام کنی خیال صبح را اندیشه مکن و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی خود
بهره بردار پیش از مردن که نمی دانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت
یا نام مردگان یا آنکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی یا نام اشقیا ای ابوذر پیش
که مبادا از پا در آیی و بمیری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که یاد
خود را درست کن و وارث تو ترا مدح نکند با آنچه از برای ایشان [illegible] گذاشته و آنچه [illegible] که
که بنزد او رفته ترا معذور ندارد در آن چیزهایی که مشغول آنها شده و [illegible]
آنها ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را با این عظمت [illegible] از آن
[illegible] میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کنندگان
و خواهان آن خواب کنند زیرا که مردم از برای لذتهای [illegible]
میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت [illegible] و نعیم نامتناهی [illegible]
ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود [illegible]
هر یک از شما چند چیز را انتظار میکشید [illegible]
و بجنب آن از [illegible]

گفتار [illegible] کرده‌اند و از اصلاح باز داشته‌اند و بپرهیزید که شما را از کار بیندازد تا مرگ به بغتت برسد
و مهلت توبه ندهد یا فتنهٔ دجال که شریرترین غایبهاست برسد یا قیامت برپا شود و قیامت از همه چیز عظیم‌تر
و این کلمات طریقه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد ایراد مینماید مقصد اول بدانکه مفا
آنچه ضایع شاید اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است
و موجب چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان اول از این راه فریب میدهد
که فرصت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری عبادت میتوان کرد و ایام جوانی را صرف
عیش و طرب میباید کرد دوم آنکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه
مهلت خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سوم آنکه باعث حرص جمع
مال و تحصیل امور لاطائل آن میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازهٔ آن تحصیل
مایحتاج خود میکند و چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود
فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی‌آید و اگر مصلحت داند و اگر بکار خدا باشد خدا او را
توانگر میکند چهارم بدانکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد و این صفات
ذمیمه مایهٔ شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باسانید
معتبره منقولست که فرمود که خصلتی که از آن بیشتر شما را میترسانم دو خصلت است یکی متابعت
خواهشهای نفس کردن و دیگری طول امل است اما متابعت هوای نفسانی آدمی را از قول حق
منع میکند و باز میدارد اما طول امل موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضاً از آنحضرت
منقولست که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر ایشان ببخل و طول
امل است و ایضاً از آنحضرت منقولست که بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت است یکی خشکی چشم دوم سنگینی دل سوم درازی
[illegible] منقولست [illegible] که مهلت بود [illegible]

بیای آمد جنس عبد الله بن عباس و عبد الله او را کرامی میداشت و نزدیک خود مینشاند روزی بعید [illegible]

کفتند که قلیلی جوان را اینقدر اکرام میکنی و این مرد بسیار بد کرداست و شبها میرود قبرهای مومنان را

وکفن هایشان را میدزدد و عبد الله شبی از برای امتحان بقبرستان رفت و پنهان شد و از دور دید

که این جوان آمد و بیک قبر کهنه داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد و کفت که وای بر من روزی که میشود

که داخل این لحد خواهم شد و زمین از زیر من کوید که ترا وسعت مباد و خوش مباد منزل تو که بر روی من

را میرفتی و من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواستم که در میان من در آمده وای بر من روزی که

از قبر بیرون آیم و بیایم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند و در آن روز مرا از عدالت تو که

نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده بودم مرا که رها خواهد کرد و از آتش جهنم

کی مرا امان خواهد داد و معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار آن نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او

عهد کرده ام که کناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و همچنین سخنان مکرر میکفت و میکریست و چون از قبر

بیرون آمد عبد الله او را در بر کرفت و دست در کردنش کرد و کفت که نیکو نباشی تو [illegible] خوب

کناهان و خطاهای خود را پیش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله

علیه منقولست که بسیار یاد کنید مرک را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند خود را در

مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هرکاه فردا را از اجل خود حساب کند

نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنکام وفات فرمود که ای فرزند آدم امل

و آرزوی خود را کوتاه کن و مرک را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستی که تو در کرو مرک و نشانه

بلاهای دنیای و مغلوب دردهای دنیای و باهل مصر نوشتند که ای بندکان خدا کسی از مرک

نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آنرا درست کنید و بدرستی

که بر همه احاطه کرده است و اکر بی ایستید شما را میکیرد و اکر [illegible] شما را میکیرد و [illegible]

شما [illegible] نزدیکتر است بشما و مرک بر پیشانی همه بسته است پس همیشه [illegible]

[illegible] یاد کنید مرک را [illegible]

[illegible] بهشت میفرمود اصحاب خود را بیاد مرگ میکنند بسیار بخاطر آورید مرگ را و بدرستی
که آن شکننده لذتهاست و حایلست میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که فرمود اگر حیوانات از مرگ میترسیدند آنقدر که شما میدانید یک گوشت
فربهی از ایشان نمیخوردید و از ترس مرگ لاغر میشدند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که فرزند آدم را آخر روز دنیا بنظر می آید مانند اهل و عیال و مال و عمل او را در نظر
او می آورند پس اول رو بمال خود میکند و میگوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع کردن
تو و بخیل بودم در صرف کردن تو والحال چه مدد میکنی بر من و آنگاه آن مال جواب گوید که کفن
خود را از من بگیر و آن فرزند آدم گوید که همین است وفای تو پس آنکه رو بجانب فرزندان خود
کند و گوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم و امروز بر من چه
مهربانی خواهید کرد و ایشان در جواب گویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم و آن
فرزند آدم گوید که همین است مهربانی شما پس آنکه رو بجانب عمل خود کند و گوید که والله که خواهان
تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز چه مدد مینمای و عمل در جواب گوید که رفیق توام در قبر
و چون محشور میشوی با توام پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او می آید از همه کس خوشبوتر
و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنسیم و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمدی
و فرزند آدم می پرسد که تو کیستی و آن شخص در جواب میگوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا
بدر میروی بجای تو بهشت است و چون آمد غسل دهنده اش را می شناسد و قسم میدهد آنرا
که مرا آهسته بشوی که اعضای من مجروح است و آن جماعت که جنازه اش را برداشته اند و قسم
میدهد ایشان را که مرا زود بقبر برسانید پس چون داخل قبر میکنند دو ملک می آیند که موهای
سرهای ایشان بزمین میرسد و بپای خود زمین را میشکافند و صدای ایشان مانند رعد
[illegible] و چشمهای ایشان مانند برق روشن میشود و ایشان سؤال میکنند و میگویند
[illegible] پروردگار تو کیست و پیغمبر تو کیست و امام تو کیست پس اگر آن شخص صالح باشد گوید

آن دو ملک عداوت او را ثابت دارد و آنچه دوست میداری پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم
کار کند و دری از بهشت بقبر او میگشایند و میگویند که خواب کن با فرح و شادی و راحت
و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می آید در نهایت زشتی و بد بوئی و میگوید بشارت باد
ترا بحمیم و آتش جهنم و غسل دهنده خود را می شناسد و قسم میدهد که اعضای کثیف مرا
آهسته بشوی که از دست عزرائیل خلاص شده و آنجماعت که جنازه اش را برداشته اند التماس
و زاری میکند که جنازه کشندگان مرا دیر برید بلکه یک ساعتی از آتش جهنم ایمن باشم
پس چون داخل قبر شود و آن دو ملک بنزد او می آیند و کفن را از او دور میکنند و از خدا
و از پیغمبر و از دین و از امام می پرسند و او در جواب میگوید که نمیدانم و ایشان میگویند که ای
بدبخت که هرگز ندانستی راه هدایت را پس گرزی بر سر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای
آنرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب بدترین
حالی و چنان قبر بر و تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش
بدر میرود و بر و مسلط میگرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را بگزند
تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت است آرزو میکند قیامت قایم شود و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که من پیش از نبوت گوسفندان
میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست که گوسفند چرانیده باشد پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان
بی سبب خائف پراکنده میشدند و از چرا می ایستادند و هر چند جمع میکردم و باز پراکنده
میشدند پس جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم فرمود که یا محمد کافرانرا و بدکارانرا
در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع حیوانات صدای آنرا میشنوند و ترسان
میشوند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود که چون
دشمن خدا را [illegible] بجانب قبر برند ندا میکند که ای برادران [illegible]
میکنم [illegible] که شیطان [illegible]

و شکایت میکنم بشما از فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشانرا بر جان خود اختیار
کردم و مالم را متصرف شدند و مرا واگذاشتند و بعضیها واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق
خدا را در آن نشناختم و وبال و عذابش بر منست و نفعش را دیگران می‌برند و شکایت میکنم بشما
خانه‌هایی که خود را صرف تعمیر آنها کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما
کمای برادران تا میتوانید مرا نگاهدارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن مبتلا
شده‌ام بدرستیکه مرا بشارت داده‌اند بآتش دوزخ و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند
جبار آه و احسرتاه بر آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان خدا پس نالها و گریها میکرد و مبالغت
راه دوری که پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند
آه کاشکی مرا میگردانیدند تا داخل مؤمنان و پرهیزکاران میشدم و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنهایی و وحشت
و منم خانه کرم و جانوران و منم قبر باغی ام از باغهای بهشت یا گودی ام از گودهای جهنم و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زنهار
زنهار مرگ را بسیار یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید با روح راحت و نعمت ابدی
برای آنان که از برای بهشت سعی کردند و اینست اجل رسید با شقاوت و ندامت و مذلت ابدی
برای آنانکه فریب دنیا خوردند و برای او سعی کردند پس کسی که دوستی خدا و سعادت ابدی دارد
بجای او لازم شده است و اجل او در میان دو چشم اوست و طول امل در پس اوست پس کسی که
دوستی شیطان و شقاوت ابدی برای او لازم گردیده و طول امل او در میان دو چشم اوست و اجل
او در پس پشت اوست و از آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرک ترند آنحضرت فرمود
زیرک آنکس است که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه سفر عقبا را بیشتر کند و از ابی صالح منقولست که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ای ابی صالح هر وقت که جنازه را بر میداری چنان بدان
که تو را برداشته‌اند و گویا از پروردگار خود استغاثه نمودی که ترا بدنیا برگرداند که عمل کنی تدارک گذشته‌ها کنی م

و خدا طلب تو قبول کند و برگرداند و در آن حال چه خواهی کرد اکنون همچنین گمان کن و تدارک خود بکن و بجهد امکان

فرموده که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بیرون بردند و برگردانیدند و ندای رحیل در میان ایشان زده اند

که روان میباید شد و باز مشغول لعب و لهو شده اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر

صلوات الله علیه پرسیدم که از نظر کردن ملک الموت به بنی آدم چه میشود حضرت فرمودند که می بینی

که جماعتی در مجلس نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند آن وقتیست که ملک الموت بایشان نظر

میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر یحیی آمد و دعا کرد که خداوند

عالمیان او را زنده کند و یحیی زنده شد و از قبر بیرون آمد و به حضرت عیسی گفت که از من چه میخواهی

حضرت عیسی گفت که میخواهم در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی و یحیی گفت ای پدر بزرگوار

هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است و میخواهی که مرا بار دیگر بدنیا آوری که مرتبه

دیگر سختی جان کندن را بکشم و التماس دارم که دعا کنی بمیرم و بجای خود روم پس حضرت عیسی

دعا کرده فرزندش بجای خود رفته آرام گرفت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که چند نفر از پادشاه زاده های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود

که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راه که منهدم شده بود مندرس

و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از علامت از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید که خداوند

عالمیان این میت را زنده گرداند و از او سؤال کنیم چه طعم چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند

و دعای ایشان این بود که تو الهنا ای پروردگار ما و مالک ما جز تو خالقی و معبودی نیست

و تو پدید آورنده چیزهای و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده هستی که ترا مرگ نیست

و هر روز ترا شأنی و شوکتی و کاری غریب هست و همه چیز را میدانی و صاحب علمی بی آموختن زنده

کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر میتی سر بیرون کرد که موی سر و ریشش سفید شده بود

از شوق فرو [illegible] زان و سر بسوی آسمان [illegible]

بود [illegible] ایشان گفتند [illegible]

[illegible] مرا که آمدی بایشان گفت که هنوز نه سالست که در میان قبر ساکنم و هنوز الم و صعوبت مرگ
از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است و از و پرسیدند که
در زمانی که مردی مویهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا
و خاکها و ریزه‌های بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان و با این سرعت بیرون آمدم
از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر که کفن در خانه‌اش مهیا باشد او را از غافلان ننویسند و هر وقت که نظر بآن میکند
او را ثواب عظیم کرامت میشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز
فرزندان آدم را ندا میکند که متولد شوید برای مردن و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که بنده مؤمن را وسعتی در عمر او هست تا چهل سال و چون سن او بچهل سال رسید
حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر داده‌ام
اکنون کار را بر او سخت بگیرید و عملهایش را ضبط کنید و اندک و بسیار خوب و بد و بزرگ اعمالش را
بنویسید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت ندا
میکنند که با خبر باش و توشه خود را درست کن که دیگر فرصت در عقبا عذر نیاری و از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست که هر روزی که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکنند که ای فرزند آدم من
روز تازه‌ام و بر تو گواهم پس در این روز کار خیر کن و عمل نیکو کن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت
و بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بکن که در بیابانها میباشیم و احتیاج بسیاری
بموعظه بسیار داریم حضرت فرمود که یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگی
مرگی هست و با دنیا آخرتی هست و بر هر چیز حساب کننده هست و بر هر چیز [illegible]
[illegible]
[illegible]

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که جابر جعفی گفت که سلام مرا به شیعیان ما برسان
و با ایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا
کند محبت ما باو نفع داشته باشد او شیعه ماست و کسی که معصیت خدا کند و محبت ما باو نفع نمیکند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که خواهد که عزیز باشد بی سلطنت و صاحب مهابت
باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت
اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال
از او از چهار چیز بکند از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز بسر برده است
از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده و از محبت ما اهل بیت می پرسند
و از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که در توریت نوشته شده است
که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از عبادت و بی نیازی از خلق
و ترا بسعی مطلب خود وانگذارم و بر منت که رفع احتیاج ترا بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر
خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج ترا نکنم و ترا بسعی خود
بگذارم و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بدرستیکه دنیا بار کرده است
پشت خود را میرود و آخرت بار کرده است و رو کرده است می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان
هست پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان کارکنان دنیا باشید و کسی که
از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کند مصیبتهای دنیا بر او سهل
میشود بدرستیکه خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت
دیده اند که متنعمند و گویا اهل جهنم را دیده اند که معذبند در جهنم و دلهای ایشان پیوسته از غم
آخرت محزونست و چند روزی صبر کرده اند پس در آخرت راحتهای دور و دراز [illegible]
خود [illegible] میشود [illegible] خدا [illegible]

[illegible] بایشان ... [illegible] میکنند ... [illegible] که ... [illegible]

[illegible] چون ... میشود بردباران مانند و حکیمانند و دانایند و نیکوکارانند و پرهیزکارانند

[illegible] شده اند از خوف الهی و چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند می پندارند که ایشان

بیمارند و چنین نیست بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بر قریه گذشت که اهلش و مرغانش

و حیوانانش همه مرده بودند و حضرت فرمود که اینها نمرده اند از عذاب الهی چنین شده اند حواریان

گفتند که یا روح الله دعا کن که اینها زنده گردند و از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را

بدانیم و ترک کنیم اعمالهای بد را که مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی علیه السلام دعا کرد

و ندای رسید بحضرت عیسی که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد و چون شب شد حضرت

عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه و یکی از ایشان جواب داد و گفت لبیک یا روح الله حضرت

عیسی فرمود که بگوئید چه بود اعمال شما که چنین هلاک شده اید و ایشان گفت که با طاغوت و گمراهان

اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دور و

دراز داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم و حضرت عیسی فرمود که چگونه شد عاقبت

کار شما و آنمرد گفت شبی در عافیت و راحت خوابیده بودیم و چون صبح خود را در هاویه دیدیم حضرت

عیسی فرمود که هاویه چیست آنمرد گفت سجین است حضرت عیسی فرمود که سجین کدام است آنمرد گفت

کوههاست از آتش که بر ما افروخته اند تا روز قیامت حضرت عیسی فرمود که شما چه گفتید با ایشان

و ایشان بشما چه میگفتند و آنمرد گفت که ما گفتیم که ما را بر گردانید بدنیا که ترک دنیا کنیم و بندگی خدای تعالی

بکنیم و ایشان بما گفتند که دروغ میگوئید حضرت عیسی گفت که در میان اینها چرا تو با من سخن گفتی و

دیگری سخن نگفت و آنمرد گفت که یا روح الله لجامهای آتش در دهن ایشان زده اند و در دست

ملائکه غلاظ و شداد است و من در میان ایشان بودم و لیکن از ایشان نبودم و چون عذاب الهی نازل

[illegible] مرا اگرفت و من ... آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که ... آتش خواهم افتاد

بلغات خواهم یافت حضرت عیسی رو بیاران کرد و گفت ای برادران بعبادت و بطاعت مشغول
عالمیان باشید که موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقولست از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله
علیه که چون حضرت داود ترک اولی ازو صادر شد چهل روز در سجده ماند که شب و روز
میگریست و سر از سجده بر نمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون
از چشمهایش جاری شد و بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی آیا
گرسنه که ترا سیر کردانم و یا تشنه که ترا سیراب کردانم یا برهنه که ترا بپوشانم یا ترسانی
که ترا ایمن کردانم حضرت داود گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که
خداوندی عادلی پروردگار عالمیان وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون
رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هرگاه که حضرت داود زبور میخواند هیچ سنگی و درختی
و مرغی و درنده نمی ماند [illegible] او موافقت میکردند تا آنکه بکوهی رسید و بر آن کوه غاری
بود که در آنجا عابدی بود که او را حزقیل میگفتند و چون صدای داود را شنید دانست که حضرت
داود است حضرت داود سلام کرد و گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که بالا بیایم حزقیل گفت
نه که تو گناهکاری و حضرت داود بسیار گریست و وحی بحزقیل آمد که سرزنش مکن
داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن و هر که را که من بخود واگذارم البته بخطای
مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفته و بنزد خود برد و داود گفت ای حزقیل هرگز
اراده گناهی بخاطر گذرانیده حزقیل گفت نه داود گفت هرگز عجب بهم رسانیده از اینحال که
داری از عبادت خدا حزقیل گفت نه داود گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن بخاطرت
خطور کرده است حزقیل گفت بلی گاه هست که این خیال در دل من در می آید داود پرسید
که آنرا چه علاج میکنی حزقیل گفت باندرون این شکاف کوه داخل میشوم و از آنچه در آنجا
هست عبرت میگیرم داود با حزقیل داخل شکاف کوه شد دید در آنجا تختی از آهن گذاشته
و بر روی آن [illegible] در آنجا [illegible] لوحی [illegible] نوشته

تا آنکه آدمی را خواستند بود که هم [illegible] و مرا زشتی پادشاهی کردم و مرا زشتی بالکم [illegible]

وخت بکردار بکارتش بردم و آخر کار عمر به پیری رسید که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه گاه من شد

تمامی و کرمهای همسایگان و مصاحبان من شدند پس کیست که مرا به بیند و فریب دنیا خورد [illegible]

در بیان دجال بدانکه یکی از فتنه‌های آخر الزمان دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر

صلوات الله علیه خروج خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است که او در زمان حضرت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و او با حضرت سخن گفت و حضرت

با او تکلیف اسلام کرد و او قبول نکرد و سخنهای بیهوده به حضرت گفت حضرت فرمود که دور شو که از اجل

خود تجاوز نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و آنچه برای تو مقدر شده است خواهی یافت پس

حضرت باصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه دجال حذر

فرموده است و خداوند عالمیان او را تاخیر فرموده و در میان امت ظاهر گردانید پس اگر دعوی خدائی کند و در نظر

شما امر او مشتبه شود و یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خر

سوار شده که ما بین دو گوش الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی

از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و گرد

عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد و بغیر از مکه و سنگستان مکه و مدینه و سنگستان

مدینه که داخل آنجا نمیتواند شد و ابن بابویه رحمه الله از نزال بن سبره روایت کرده است که روزی

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من

سؤال نمائید پس صعصعه بن صوحان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج میکند

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر

[illegible] و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و دروغ را حلال دانند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]ند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و روستاهای ایشان خاین
باشند و قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق دهند و میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه
علانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و منارهای بلند سازند
و بدکاران را گرامی دارند و عهد و پیمانها را شکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در حرص دنیا و صدای
فاسقان بلند شود و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر و دروغگو را تصدیق نمایند و خاینان را امین
کردانند و کنیزان خواننده و سازنده نگاه دارند و گذشتگان را لعنت کنند و زنان بر زین سوار
شوند و گواهان گواه نشده گواهی دهند پس اصبغ بن نباته برخواست و گفت یا امیر المؤمنین دجال
کیست حضرت فرمود که صاید بن صید است و شقی آنکس است که او را تصدیق نماید و سعادتمند آنکس است
آنکس که تکذیب او کند و از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که مشهور است به یهودیه
و چشم راستش کور باشد و چشم چپ در پیشانی او باشد مانند ستاره صبح و میان چشم او
پاره خونی خالی باشد و در میان دو چشمش نوشته هست که همه کس توانند خواند و بر روی
دریا ها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد و در سالی
خروج کند که قحطی عظیم در میان مردم باشد و بر خری سفید سوار باشد و هر گامش یک میل باشد
و زمین از زیر پایش پیچیده شود و به هر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و بآواز بلند فریاد کند
که همه کس شنوند و بگوید که ای دوستان من بنزد من آیید و منم آن خداوندی که شما را خلق
کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را با آنها راه نموده ام و منم پروردگار بزرگوار شما و حضرت
فرمود که دروغ میگوید که آن دشمن خداست و یک چشم دارد و طعام میخورد و جسم است و راه میرود
و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا خواهند بود
و خدا او را در شام خواهد کشت بر کردنه‌ای که آنرا عقبه افیق میگویند و بعد از سه ساعت از روز
جمعه بر دست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن بلیه عظیم خواهد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین کیست آنکسی که خواهد آمد که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد حضرت [illegible]

دابة الارض است از پیش کوه صفا بیرون خواهد آمد و انگشتر حضرت سلیمان و عصای موسی در دست دارد و انگشتر حضرت سلیمان را بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میکند که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر میگذارد و نقش میکند که هذا کافر حقا حقا تا آنکه مؤمن میگوید بکافر که وای بر تو ای کافر و کافر به مؤمن میگوید که خوشا حالی تو ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم پس در آن هنگام دابة الارض سر خود را بلند کند که همه کس او را ببینند بامر الهی و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در آن هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که دانستید که دابة الارض کیست اصبغ بن نباته گفت نه حضرت فرمود که او از فرزندان امام حسین است و او امام دوازدهم است و او آفتابیست که از مغرب طالع میگردد از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را برپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود

در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن

که این حدیث اشاره بآن دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین پیغمبرانست و از آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت بحدی بظهور رسید که قابل تاویل نیست و شبهه را در آن راه نداده و بر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند و بیقین بداند که آخر تنزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خود بشان چنانچه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد [illegible] روح خلایق را بآن بدنها [illegible]

خواهد کرد ایشانرا که این امور ممکنست و آیات متکثره و احادیث متواتره وارد و تفصیل خبر داده بنحوی که اصلا قابل تأویل نیست
وایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و پریدن نامهای اعمال و امثال اینها همه محقق خواهد
گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشت جاویدان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
و بساتین و غلمان و غیر اینها از آنچه آدمی بآن لذت می‌برد و دوزخی را بعذاب الیم که مشتمل است بر آتش
و نار و عقرب و زقوم و امثال اینها گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث محقق و ثابت گردیده
و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر
و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و نفوس در زمان بعد از موت سؤال میکنند و فشار قبر که
اکثر موتی میباشد در همین بدن و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجودند و در ساعت اول
بهمین بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و بعد از آن ارواح مؤمنان
در بدنهای مثالی در میان هوا پرواز میکنند و در بهشت دنیا میباشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند
و گاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنند مکان خود را ملاحظه میکنند
و روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند در وادی برهوت و ایشانرا عذاب میکنند تا هنگامی که
محشور شوند و شبهه‌های ملاحده را در این بابها گوش نباید کرد بعد از فرمودن مخبر صادق که موجب کفر و
ضلالت و راه تأویل را در هر باب باید دانست که بزودی اینکس را بالحاد میرساند چنانچه منقولست
که از حبه عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم
که آنرا وادی السلام میگویند و حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جمعی سخن میگویند و من هم
ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس باز برخواستم و گفتم یا امیر المؤمنین
میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی و اندک استراحتی بفرما حضرت فرمود که با مؤمنان صحبتی
دارم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد و حضرت فرمود
که بلی و اگر برای تو ظاهر شود خواهی دید ایشانرا گفتم بلی و حضرت دست مبارک بر چشم من مالید
و دیدم ایشانرا حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم یا حضرت این بدنهای ایشان است یا ارواح

و منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کرد که یا حضرت
برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد و حضرت فرمود که چه باک داری هر جا
که خواهد بمیرد بدرستیکه هیچ مومنی در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر اینکه خدا روح آنرا
بوادی السلام میرساند راوی گفت که وادی السلام کجاست و حضرت فرمود که پشت کوفه است گویا که
می بینم ایشانرا که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد
منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم که چنین روایت میکنند
که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند حضرت فرمود مومن
از آن عزیز و گرامی تر است نزد خدا و از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که ارواح مومنان بصفت بدنهای خود در درختان بهشت اند و با یکدیگر سخن میکنند و آشنائی
میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شود میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم
خلاص شده است پس بعد از آن احوال یاران و آشنایان از او سوال میکنند و هر کرا که میگوید زنده
گذاشتم و ایشان امید وار میشوند که شاید که چون بمیرد بنزد ما آید و هر کرا که گوید که مرد و ایشان میدانند
که احوالش بد بوده که بنزد ما نیامد و میگویند هاوی هاوی برهوت رفت یعنی بجهنم واصل شد و بسند
معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم از ارواح مومنان
حضرت فرمود که در حجرهای بهشت اند و از طعام و از آب بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را
برای ما بر پا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق گردان
و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم میگویند
که فراتی از بهشت بیرون می آید این چگونه است حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق
کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مومنان از حجرهای خود بآنجا میروند و از
میوهای آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و در آنجا یکدیگر را می شناسند و چون صبح
میشود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و میآیند و میروند و از قبرهای خود خبر میگیرند و [illegible]

هست

هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن میآشامند

در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در آنجا حرارت پشیمان آن آتش

بایشان میرسد و باز شب ایشان را بآتش میبرند و در این حال هستند تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند

معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کردند از

کیفیت نفخ صور حضرت فرمود که خدای تعالی امر میفرماید اسرافیل را که بزمین بیاید و صور با خود دارد

و صور دو شاخ دارد و هر شاخی مثل ما بین آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین

نزول شد با صور و همگی بیکدیگر میگویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند

پس فرود می آید اسرافیل در حظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند

که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس اسرافیل صور را یکمرتبه میدمد و صدای صور بگوش

اهل زمین میرسد همه بمیرند و صدا از شاخی دیگر بگوش اهل آسمان میرسد و هر صاحب جانی که در آسمانها است

میمیرند پس خداوند عالمیان باسرافیل میفرماید که بمیر و او نیز میمیرد و بر این حال میمانند آنقدر که خدا خواهد

پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند

و ریزه ریزه شوند و برهوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکند بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده

باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارت و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده

بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار

در اطراف آسمان و زمین که از کیست امروز ملک و پادشاهی پس هیچکس نباشد که جواب گوید پس خود میفرماید

که ملک و پادشاهی خداوند یگانهٔ قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میرانیدم منم

خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم و بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق

کردم و بمشیت و ارادهٔ خود همه را میمیرانم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالم

بقدرت خود چنان میکند که صدائی از صور بیرون می آید که اهل آسمانها از آن زنده میشوند [illegible]

میدمد [illegible] اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش [illegible] و ملائکه بهشت و دوزخ [illegible]

ایشان از برای حساب محشور میشوند و حضرت این کلام را فرمود و بعد از آن مشغول گریه شد و در حدیث
دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک الموت
می فرماید که ای ملک الموت بعزت و جلال خودم سوگند که مزه مرگرا بتو بچشانم چنانچه تو بهمه بندگان
من چشانیدی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث
گرداند خلق را امر فرماید که آسمان چهل روز بر زمین بارد پس بندها را بهم پیوند و گوشت برویاند و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که هٰذا یوم
یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ که چون روز قیامت میشود و مردم را برای حساب محشور میکردانند
میکنند بر احوال قیامت تا بعرصه حساب میرسند و در اینمقام از کثرت و ازدحام و شدت و مشقت
عظیم میکشند پس اول ندا میکنند که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را
و چون حضرت بالخضوع و خشوع می آید و بجانب راست عرش میدارند و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و ایمه
معصومین صلوات علیهم را میطلبند و در دست چپ حضرت رسول صلی الله علیه و آله میدارند و
بعد از آن امت آنحضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند و بعد از آن هر پیغمبری را با امتش
میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت آدمی میگردانند و در برابر
عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی که ای قلم آنچه من گفتم و ترا الهام کردم بسوی تو
و بر لوح نوشتی و قلم در جواب گوید که بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم پس
خداوند عالم میفرماید که برای تو کی گواهی میدهد و قلم گوید که خداوندا تو میدانی و گواه من دلیل توی
پس خداوند عالم فرماید که حجت خود را تمام کردی پس امر شود لوح را طلبند و لوح بیاید بصورت آدمیان
بنزد عرش و حق تعالی از لوح پرسد که ای لوح که آنچه بقلم امر فرموده بودم برتو ثبت کرد و لوح در جواب
گوید که خداوندا آنچه قلم در من نقش کرد و من باسرافیل رسانیدم و خداوند عالم فرماید که گواهی تو
کیست و لوح گوید خداوندا گواه و شاهد من اسرافیل است پس قلم و خداوند عالم فرماید که حجت خود را تمام
کردی پس امر شود اسرافیل [illegible] آید بصورت آدمیان [illegible] و خداوند عالم [illegible] پرسد

که اسرافیل که آنچه لوح را امر فرموده بودم بتو رسانید و اسرافیل در جواب گوید که خداوندا کلمه‌ها

بمن رسانید و من بجبرئیل رسانیدم پس خداوند عالم فرماید که گواهی تو کیست اسرافیل در جواب

گوید خداوندا گواه من ذلیل توی و قلم و لوح است خداوند عالمیان فرماید که ای اسرافیل حجت

خود را تمام کردی و پس امر الهی شود جبرئیل را طلبند و جبرئیل بیاید و در پهلوی اسرافیل

بایستد و خداوند عالمیان از جبرئیل پرسد که ای جبرئیل اسرافیل جمیع وحیهای مرا بتو رسانید

و جبرئیل در جواب گوید که خداوندا آنچه که اسرافیل بمن رسانیده بود و من جمیع پیغمبرانت رسانیدم

و آنچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت ترا همه بهر پیغمبری کردم و تمام کتابها

و وحیهای ترا یک یک از ایشان خواندم و آخر کسی که بروی وحی و رسالت و حکمت و علم و کتاب

و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله بود وحی پس خداوند عالم فرماید که ای جبرئیل که گواهی تو کیست و جبرئیل

در جواب گوید که خداوندا من ذلیل توی و گواه دیگر قلم و گواه دیگر لوح و گواه دیگر اسرافیل است

و خداوند عالمیان فرماید که ای جبرئیل حجت خود را تمام کردی پس بعد از آن خداوند عالمیان اول کسی

که از فرزندان آدم محمد بن عبدالله را طلبید و خداوند عالم او را در آن روز در مرتبه قرب و کرامت

ایستاده کند و محمد بن عبدالله با خضوع و خشوع تمام در خدمت پروردگار عالمیان ایستاده شد و خداوند

عالمیان از محمد بن عبدالله پرسید که یا محمد آنچه من بجبرئیل فرموده بودم و امر کرده بودم بتو رسانید

و از آنچه از کتاب و حکمت و علم خود بتو رسانید یا نه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب

گفت که خداوندا جبرئیل آنچه امر فرموده بودی همه را بمن رسانید و بعد از آن خداوند عالم گفت که یا محمد

همه را بامت خود رسانیدی و حضرت فرمود خداوندا که همه را بایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد

کردم و زحمت بسیار کشیدم پس خطاب رسید که یا محمد که گواهی تو کیست و حضرت فرمود که ...

تو گواهی که من تبلیغ رسالت تو کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی ...

پس و بعد از آن ملائکه امر شود که شما گواهید بر محمد بن عبدالله و ملائکه همگی گواهی ...

بر تبلیغ رسالت آنحضرت پس امر شود امت آنحضرت را طلبند و بایستند و از ایشان سؤال کنند ...

و پس خطاب بحضرت رسالت پناه رسد که یا محمد که چون از میان ایشان بیرون رفتی خلیفه در میان
ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان
تا معلوم سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید که بلی که علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم
که برادر من بود و وزیر من بود و وصی من بود و بهترین امت من بود و در حیات خود او را برای ایشان نصب
کردم و مردم را بطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم و پس امر شود علی بن ابی طالب را که یا علی که آیا محمد بن عبدالله
ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود در حیات خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت با مر امامت
قایم شدی و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در جواب گفت که خداوندا که محمد بن عبدالله صلی الله
علیه و آله مرا وصی و خلیفه خود گردانید در حیات خود پس چون آنحضرت بجوار رحمت خود بردی امت
او انکار امامت من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را
که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر
کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس فرماید که گواهی تو کیست و علی بن ابی طالب گوید که خداوندا
گواه اول تو و گواه من دیگر قلم و لوح و جمیع ملائکه و محمد بن عبدالله است پس خطاب در رسد که یا علی
خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین من بخواند و براه من هدایت نماید پس
علی بن ابی طالب صلوات الله در جواب گوید که بلی فرزند خود امام حسن را که فرزند دختر پیغمبر بود نصب کردم
تا همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران را تا حجت همه بر امتان تمام شد و بعد از آن خطاب
در رسید که امروز نفع دارند راستگویان و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که چون حق تعالی خلایق را برای حساب جمع کند اول حضرت نوح را طلبد و پرسد که آیا تبلیغ رسالت
نمودی حضرت نوح در جواب گوید که بلی خداوندا و خداوند عالم گوید برای تو که گواهی میدهد حضرت نوح
گوید که گواه من محمد بن عبدالله است پس نوح آید و [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] امیر المؤمنین ایستاده باشند حضرت نوح گوید که [illegible]
[illegible]

گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود و از حضرت صادق علیه
صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند
بدرستی که در قیامت پنجاه موقفست و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حق تعالی میفرماید
که در روزی که مقدار او پنجاه هزار سالست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل
شد که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از حضرت رسول صلی الله علیه وآله تفسیر این را پرسیدند و حضرت فرمود که
جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر درآورند
و آن را بکشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه غلاظ و شداد و جهنم فریاد کند
از خشم بر گناهکاران و حمله کند پس چون بآن صحرا درآید زفیری کند که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت
[illegible] شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن وقت هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک
مقرب و نه پیغمبر مرسل باشند الا اینکه فریاد برآورند که وا نفسی وا نفسی یعنی خداوندا بفریاد ما برس
و جان ما را از عذاب آزاد کن و حضرت محمد فریاد برآورد که وا امتی امتی یعنی خداوندا امت مرا نجات
ده امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر نازکتر و برنده تر [illegible] در آن
سه قسم باشد صله رحم و امانت نماز [illegible] خدا در حق بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از
بگذرند پاره مردم را رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع صله رحم کرده باشد یا امانتهای الهی و [illegible]
شکسته باشند در آنجا بمانند و از آنجا نجات نیابند دوم نماز و نماز ایشان را نگاه دارد و هر که در نماز
تقصیر نکرده باشند و از آنجا بگذرند و بمقام مظالم عباد بدارند چنانچه میفرماید إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی
پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر صراط میروند
و بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی یکقدم میلغزد و بعضی بند میشود و ملائکه
از دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بیامرز ایشان را و از گناهان ایشان درگذر و ایشان
بسلامت بگذرند و مردم میریزند بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط
و گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مایوس شده بودم بدرستیکه [illegible]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم از صراط مختلف است و صراط از مو باریکتر
و از شمشیر تیزتر پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مانند
پیاده که راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را از زمین کشند و بعضی آویخته باشند که
پاره از ایشان آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون
بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم میفرماید که بسنجند نعمتهای مرا با عمل او و پس نعمتها
عمل را فرا گیرد خداوند عالم فرماید که نعمتها را باو بخشیدم پس نیک و بد شرا باهم بسنجند پس اگر مساوی
باشد خداوند عالم فرماید که به بهشت برند و اگر نیکش زیاده باشد خدای تعالی تفضلها و
احسانها باو کرامت نماید و اگر بدش زیاده باشد و اگر ایمانش درست باشد و شرک نداورده
باشد و اورده محل رحمت و مغفرت الهیست و خداوند عالمیان خواسته باشد احسان
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه [illegible]
گروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات، خداوند عالمیان آمرزنده و مهربانست و حضرت فرمود
که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او
شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس او را بگناهان خود اقرار کند و حق تعالی بکاتبان
اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید پس چون مردم نامهٔ اعمال
او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را به بهشت برند و همینست
تاویل این آیه و حضرت فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان ماست و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مؤمن را نزد حساب بدارند که هر دو
از اهل بهشت باشند پس اگر یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا
برای چه بازمیداری بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایتی و حکمی ندادی که عدل یا جور کرده
باشم و مالی بمن نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و روزی مرا همیشه بقدر کفاف میدادی
حق تعالی فرماید که راست میگوید بندهٔ من بگذارید که به بهشت رود و آن توانگر را آنقدر نگاه میدارند

که از او آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر تشنه بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس رفیقانش با او گویند
که چرا اینقدر ماندی تو آنگر گوید که درازی حساب مرا اینقدر مکث فرمود و مرا ساعت بکشیدند تا بهشتی
می آمد که مستحق عذاب بودم و باز خداوند عالم می بخشید و در میان چیزی دیگری پرسیدند و همچنین
که تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و به توبه کاران ملحق گردانید و [illegible] پس آن توانگر پرسید که
تو کیستی و آن در جواب گوید که من آن فقیرم که با تو همراه در مقام [illegible] ایستاده بودم و آن توانگر
گوید که نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست او دهند
پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این عمل را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی دهند ایشان
گویند خداوندا اینها ملائکه تواند و برای تو گواهی میدهند و قسم میخورند که ما این کارها نکرده ایم
چنانچه خدا میفرماید يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ یعنی روزی که خدا
همه ایشان را مبعوث گرداند پس سوگند خورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند
و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را غصب کردند پس
در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را گویا کند پس گوش ایشان گواهی
دهد بآنچه از چیزهای حرام شنیده اند و چشمشان گواهی دهد بآنچه حرام دیده است و دستها گواهی
دهند بآنچه گرفته اند و پایهاشان گواهی دهند بآنچه بحرام سعی کرده اند و فرج گواهی دهند
بآنچه مرتکب شده است پس خداوند عالمیان زبان ایشان را گویا کند باعضای خود گویند که چرا بر ما
گواهی دادید آنها گویند که گویا کرد ما را خداوند عالم که همه چیز را گویا کرده است و شما را اول
مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که چون قیامت بر پا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند [illegible]
و در محشر ایشان را آنقدر بدارند که عرقها از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و [illegible]
بمانند پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله [illegible]

پس تشنگی بر مردم زیاده شود تا بیایند بحوض کوثر که طولش از ایله تا صنعا موضعیست و در حوالی آن نزد بر آن بحوض بایستد پس حضرت امیرالمؤمنین بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را آب دهد و بعضی را ملائکه دور کنند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را دور میکنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگریه در آید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی بن ابی طالب اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی و حضرت در جواب فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ایشان را با آنجمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشته اند ملحق ساختم و ایشان را در زمرهٔ شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زن گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بما بخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حوض کوثر حضرت فرمود که آن حوضیست که خدا بمن اکرام نموده و مرا بآن زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض از ما بین ایله و صنعاست و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در آن میریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر است و سنگ ریزه اش از زمرد و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر است و گیاهش زعفران است و خدای تعالی با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنکه دلهای ایشان از شک و نفاق پاک باشد و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خداوند عالم او را بشفاعت من فایز نگرداند و حضرت فرمود که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان گرمی و تشنگی شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیائید که بنزد حضرت آدم رویم

علیهما الشفاعت کنند ... [illegible]

کناهکارم ... حضرت ... [illegible]

تا بنزد حضرت عیسی علیه السلام آمدند و حضرت عیسی ... [illegible]

و پس ایشان همه بخدمت پیغمبر آخر الزمان آمدند ... [illegible]

پس جواب گفت که با من بیایید و ایشان همراه حضرت پیغمبر آخر الزمان ... [illegible]

حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله ... [illegible]

پس ندا رسید که یا محمد سر بردار و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول میکنم پس حضرت ... [illegible]

و خداوند عالم التماس حضرت را قبول کرد و ایشان را رخصت بهشت داد و ... [illegible]

بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد و گفت که شما حرف شفاعت ... [illegible]

مردم را مغرور میکنید و حضرت فرمود که کمان نمی ایست که شکم و فرج ... [illegible]

و شفاعت محمد احتیاج ندارد که والله که اگر ... روز قیامت ... محتاج بشفاعت

خواهی شد و شفاعت ... برای جماعتیست که مستحق آتش شده باشند و ... [illegible]

... که گناه نکرده باشد مگر اینکه بشفاعت آنحضرت محتاج است ... [illegible]

فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله برای امت خود شفاعت خواهد کرد ... [illegible]

خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهل و عیال و دوستان خود شفاعت خواهند کرد ... [illegible]

که یک مومن شفاعت کند ... بعدد ایشان دو قبیله عظیم ... شفاعت میکند ... [illegible]

خود و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد

اول پیغمبران دوم علما سیم شهیدان و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ... [illegible]

امیر المومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله ... [illegible]

الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا که ترجمه اش اینست که روزی محشور میکنیم ... [illegible]

و بیابانات میکنند و حضرت فرمود که یا علی ... کار این جماعت ... [illegible]

[illegible] لباس سفید پوشیده باشند از برف سفیدتر و
[illegible] درختان باشد و آنکه استقبال ایشان
[illegible] از یاقوت مرصع کرده باشند و حلقهای
[illegible] بهشت باشد و مهار ایشان از زبرجد باشد و شتران ایشان را
[illegible] و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد و از پیش رو و جانب راست
و جانب چپ [illegible] با عزت و اکرام بیاورند تا به در بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگ
از آن صد هزار کس را سایه می افکند و از جانب راست آن درخت چشمه هست مطهر و پاکیزه و از آب
چشمه [illegible] ایشان میدهند که خدای تعالی دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک کرده اند و از بدنها
ایشان موهای ناخوش بریزند چنانچه خدای تعالی میفرماید. وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
و آن آب پاک کننده را از این چشمه می آشامند که ظاهر و باطن ایشان از بدیها مصفا میشود
پس می آیند بر سر چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه
زندگانیست که چون در آن غسل میکنند هرگز نمیرند پس ایشان را بنزدیک عرش می آورند
و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و از گرما و سرما ایمن میشوند پس حق تعالی بملائکه ند
میفرماید که دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان
خشنودم و رحمت من برای ایشان لازم گردیده پس ایشان را ملائکه به بهشت آورند پس چون بدر
بهشت رسند حلقه [illegible] بر صفحه زنند و آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدای تعالی
برای ایشان خلق کرده [illegible] شوند پس آنها حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند
که [illegible] پس چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان
[illegible] مشرف شوند و گویند مرحبا و خوش آمدید [illegible] ما مشتاق شما
[illegible] نیز مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام [illegible] یا رسول الله ایشان چه جماعتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که

شیعیان خالص تو اند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند
که کجا اند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما چون ایشان گویند
که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند که
بگذارید که بی حساب به بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجا اند اهل فضل پس گروهی برخیزند و
ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلتست که شما را باین کرامت رسانید و ایشان در جواب
گویند که ما را هر کس آزار میکردند و ما به او حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و ما برای رضای خدا عفو
میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بحساب ببهشت روند منادی دیگر ندا کند که کجا اند
همسایگان خدا پس گروهی برخیزند کمی ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا
شما را بجوار رحمت خود رسانید کرد و ایشان گویند که ما برای رضای خدا با برادران مؤمنان دوستی میکردیم
ندا رسد که راست میگویند بگذارید بجوار رحمت و قرب من در آیند بحساب پس حضرت فرمود که ایشان
همسایگان انبیا و اوصیا و سفیران خدایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم
در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و باسانید معتبره از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود یا علی تو اول کسی که داخل بهشت میشوی و در دست
تو خواهد بود علم و لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است
و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی ترا میطلبند در روز
قیامت و بتو میدهند علم مرا که آن لوای حمد است و دو صف می ایستند اهل محشر و تو از میان
ایشان میروی و آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طول آن علم هزار سال
راه است و عرضش از یاقوت سرخست و چوبش از نقره سفید است و نقش آنه
سه سر دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در وسط دنیا و بر آن سه سطر
نوشته اند سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سوم

[illegible] الله تعالی ستون [illegible] ولی الله و طول هر ستونی هزار ساله راهست و عرض آن هزار ساله

راهست پس تو یا علی حکم مرا برسید [illegible] میشوی و حضرت امام حسن علیه السلام از دست

راست تو و حضرت امام حسین از جانب چپ تو می آیند بنزد من پس حله سبز از حلهای بهشت در تو

می پوشانند پس منادی از جانب رب العزة مرا ندا میکند که یا محمد نیکو برادریست برادر

تو علی بن ابی طالب و بسند معتبر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه از برای من چیزی

از خداوند عالم طلب نمایید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سؤال کردند که یا حضرت

وسیله چه چیز است حضرت فرمود که وسیله درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد

و از هر پایه تا پایه دیگر هزار ساله راهست و پایها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد است

و یکی از یاقوت است و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره و بسیار طول میکشد پایها را

بیان کردن پس بیاورند در روز قیامت با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان سایر

پیغمبران از باب ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند و

خوشا حال آن بنده که این درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق

بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من جامه و تاج از نور بر سر داشته باشم و علی پیش

من و علم لوای حمد من در دست داشته باشد پس بیایم تا بر آن درجه بالا روم و من در بالا باشم و علی

صلوات الله علیه یک پایه پایین‌تر از من بایستد پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا

حال این دو بنده چه بسیار عزیزند در نزد خداوند عالمیان پس ندا در رسد از جانب رب العزة که این

حبیب من محمد و آن یکی ولی و دوست من علی بن ابی طالب علیه السلام است و خوشحالی کسی

که او را دوست دارد و وای بر حال کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس آنگاه حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ مؤمنی نماند که ترا دوست دارد مگر اینکه از این

[illegible] آن سخن [illegible] شود و دل او شاد گردد و [illegible] کسی که دشمن تو باشد [illegible]

حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پایهای او بلرزد و [illegible]
پس در این حال دو مرد بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
خازن بهشت بیاید و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ الله و من در جواب گویم که عَلَیْکَ السَّلام
ای ملک تو کیستی باین خوشروی و خوش بوی و آن ملک گوید که منم رضوان خازن بهشت و این
کلیدهای بهشت که جناب عزّت برای تو فرستاده است و بگیر یا محمّد و من گویم که قبول کردم
از پروردگار خود و او راست حمد براینکه مرا بر همه خلق زیادتی داده و آن ملک گوید که یا محمّد
این کرامت را بده به علی بن ابی طالب صَلَواةُ الله عَلَیه پس آن ملک رضوان بهشت برگردد
و ملک دیگر بیاید و گوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا محمّد و من در جواب گویم علیک السلام ای ملک
تو کیستی باین مَهیب و عَجیب و آن ملک گوید که منم خازن جهنّم و این است کلیدهای جهنّم
که جناب رب العزّت برای تو فرستاده است و بگیر یا محمّد و من گویم که قبول کردم از پروردگار
خود و او را حمد میکنم براین کرامت که مرا از همه خلق افضل کرده و آن ملک گوید که یا محمّد
این کرامت را بده به علی ابن طالب صَلَواةُ الله عَلَیه پس آن ملک خازن جهنّم برگردد پس
یا علی تو متوجّه میشوی با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنّم و می آیی بر کنار جهنّم و می ایستی
در حالتی که شررهای جهنّم در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد و زبانه اش بلند
و تو یا علی مهار جهنّم را بدست میگیری و جهنّم گوید که یا علی بگذار که نور تو مرا خاموش کرد
و تو گوئی یا علی که ای جهنّم قرار بگیر و آنچه گویم بشنو و این شخص را بگیر که دشمن منست و این
شخص را بگذار که دوست منست بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که والله که جهنّم در آن روز اطاعت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را زیاده میکند
از غلامان شما نسبت بشما و در آن روز اگر خواهد جهنّم را بجانب راست میفرستد و اگر
خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنّم اطاعت و فرمان برداری آنحضرت زیاده از همه خلق
خواهد کرد و هر چه او را فرماید جهنّم قبول کند و اطاعت کند یا اباذر [illegible]

منزلة عند الله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه ومن طلب علما ليصرف به وجوه النا
س اليه لم يجد ريح الجنة يا اباذر من ابتغى العلم ليخدع به الناس لم يجد ريح الجنة
يا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت الناس
بما لا علم لك به تنج من عذاب الله يوم القيمة يا اباذر يطلع قوم من اهل الجنة
الى قوم من اهل النار فيقولون ما ادخلكم النار وقد دخلنا الجنة بفضل تأديبكم
وتعليمكم فيقولون انا كنا نامر بالخير ولا نفعله ای ابوذر بدترین مردم و پست
مرتبه ترین مردم در نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع شوند
یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی
خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای اباذر کسی که طلب علم کند
برای اینکه مردم را فریب دهد بوی بهشت را نشنود ای اباذر اگر از تو پرسند از علمی
که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه تا آنکه برخلاف واقع چیزی را بیان کنی و فتوی
مده مردم را بچیزی که علم بآن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت
ای اباذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس اهل
بهشت از اهل جهنم می پرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و ایشان در جواب گویند
که ما مردم را بخوبیها دلالت میکردیم و خود بجا نمی آوردیم و توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است
قاعده اول در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علماست بدانکه علم اشرف
سعادات و افضل کمالات است و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است و قدری
از آنکه از اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت ایشان بر جمیع مخلوقات بعلم است
مانند جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم منقولست که طلب علم واجب است بر هر مسلمانی و بدرستیکه خداوند عالمیان دوست
میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که

مردم را سؤال نکنند از چیزی که آنها را نمی‌دانند و حضرت فرمودند و حضرت امیر
صلوات الله علیه فرمود که یا ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است
و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب مال زیرا که مال
در میان شما قسمت شده است و ضامن شده است آنرا که از برای شما خدا و خدا علم را
قسمت کرده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بگفته خود پس علم را نزد
اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمایید تا بیابید
و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدای
عالمیان در روز قیامت نظر رحمت خود را بسوی آن نفرماید و اعمال او را قبول
نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خیری نیست در زندگانی
مگر دو کس عالمی که اطاعت علم خود کند دوم شنونده علم که هرچه بشنود حفظ
نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند عالمی که مردم از علمش منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویة بن عمار منقولست که بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که یک شخصی هست که روایت کرده حدیث شما است که در میان
مردم و در دلهای شیعیان پهن میکند و دلهای شیعیان را بآن محکم میسازد و یک عابدی هم هست
که این روایت و علم را ندارد کدام بهتر اند حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که
معاویة بن عمار روایت کرده بهتر است که بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بآن
محکم میسازد و او بهتر است از هزار عابد و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که در راهی رود بطلب علمی خدا راهی
برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین فرش میکنند برای
طالب علم از روی خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هر که در
آسمانهاست و هر که در زمین است و حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر عابد

[illegible] است [illegible] سانی [illegible] ان در شب چهار [illegible]

[illegible] و نقش نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست بهمه که بعض از آن کی [illegible] تمام میکرد

و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که بدحال ترین یتیمان شیعه ایست

[illegible] امام خود محروم مانده اند و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی که

[illegible] که عالم بعلوم ما باشد و آن جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی ایت

در [illegible] او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی

و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمود که چنین خبر داد مرا پدرم [illegible] رسید

که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که هرکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما

باشد و شیعیان ضعیف ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند

بیاید در روز قیامت تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله

پوشیده باشد که برابری نکند به تاری از آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند

که ای بندگان خدا این عالمیست از [illegible] آل محمد پس هر کس که این عالم در دنیا [illegible]

او را از حیرت جهل [illegible] بیرون آورده باشد و در این روز [illegible] او [illegible] زند [illegible] او را از [illegible]

ظلمت عرصات به نزهتگاه جنان رساند پس هر که از و هدایتی یافته باشد

همراه او به بهشت در آید و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود

که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری

علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلّه‌های کرامت بر ایشان می پوشانند حتی اینکه گاه باشد

که بر یکی از ایشان هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند عالمیان

ندا کند که ای کسانی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را بر داشتید و رعایت

و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند و آن

[illegible] بودند [illegible] چندانچه علم از شما اخذ کرده اند و بیتیمان خلعت بپوشانید

تا آنکه هر یکی را صد هزار خلعت بدهند و هیچ یکی از آنها از تمام خلعت چون [illegible]
دیگرانرا که از ایشان که علم یاد گرفته اند بهمین عدد دیگری رسد که خلعتها که
پوشانیده بودید همه را مضاعف کرده اند پس حضرت فاطمه [illegible]
فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن تافته [illegible]
مرتبه و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمود فضیلت کسی که تکفل
جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر ابر کسی هست که
یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماهست بر سها که مخفی ترین ستارها است
و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود
در غیبت ما و از علومی که بما رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما و [illegible]
کند خداوند عالمیان او را ندا رسد که ای بنده کریم مواسات کردی بر بنده کان من
و من اولی ام بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است
بر بنده کان من هزار هزار قصر باو بدهید و در آن قصرها آنچه مناسبت [illegible]
از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود
که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی مرا دوست [illegible]
من گردان و مرا دوست ایشان کن حضرت موسی گفت خداوندا چگونه کنم [illegible]
چنین شوند خداوند عالمیان فرمود که بیاد ایشان بیاور نعمتهای مرا و [illegible]
دارند مرا بدرستی که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد بسوی من [illegible]
بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه [illegible]
برپا ایستاده باشی بشب بعبادت و حضرت موسی گفت خداوندا آن بنده [illegible]
کدام است خداوند عالم فرمود که گناهکاران اند و آنها که [illegible]
حضرت موسی علیه السلام پرسید که خداوندا بنده گمشده کدام است [illegible]

[illegible] که [illegible] شیعیان ما [illegible] عالم
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالم [illegible] بهتر است که شمعی
[illegible] باشد که همه از آن روشنی یابند و هر که روشنی شمع او روشن شود
[illegible] پس هر کس که از آن شمع روشنی بیابد از آنا دعا کند [illegible] اوست
[illegible] وخداوند عالمیان با وی بدهد ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش
[illegible] باشد وحضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که علمای شیعیان ما
مرابطانند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند
که شیطان و اتباع او از جن وانس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه کنند
[illegible] هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود
بهتر است از کسی که جهاد کند هزار هزار مرتبه بدرستی که آن عالم دفع ضرر از دین
شیعیان ما میکند [illegible] دفع ضرر از بدنهای ایشان میکنند وحضرت موسی بن
جعفر صلوات الله علیه فرمود که یک فقیه عالم که جاهل شیعیان ما را از حیرت جهل
[illegible] بهتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص
کند و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بر خلاصی بندگان خدا از دست شیطان
[illegible] کنندگان و اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که ای آنکسی که کفالت
[illegible] آل محمد میکردی و شیعیان ضعیف را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی آنها را
[illegible] کرده اند پس آن فقیه بایستد و شفاعت کند و بشفاعت او داخل بهشت
[illegible] صد هزار کس باشند که بعضی که از او کسب علم کرده
اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او همچنین تا روز قیامت
وحضرت امام [illegible] علیه السلام فرمود که اگر بعد از غیبت [illegible] ما علمای [illegible] بودند
[illegible] و ضعفای شیعه را از

مکر شیطان و نواصب هر آینه کسی از شیعیان نیست مکر اینکه مرتد می‌شود و لیکن ایشان [illegible]

دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتی‌بان لنگر کشتی را نگاه میدارد و عالمان بهتر [illegible]

[illegible] خدا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که کسی از خانه خود بطلب علم

بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام

از آبای کرامش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی

پس طلب نمایید علم را از اهلش بدرستی که از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش

عبادتست و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و [illegible]

[illegible] موجب قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و [illegible] در

[illegible] راه بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحبست در غربت [illegible]

[illegible] در تنهایی و در خلوت راهنماست در شادی [illegible] است برای [illegible]

[illegible] دوستان خدا علم و جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان [illegible]

[illegible] پیروی ایشان نمایند و با فعال ایشان هدایت [illegible] ایشان عمل کنند و ملائکه

[illegible] در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان [illegible]

[illegible] ایشان استغفار نمایند و هر [illegible] حتی ماهیان دریا [illegible]

[illegible] از [illegible]

از [illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وخداوند عالمیان جمیع خلایق را [illegible]

[illegible] مداد علما را بخونهای شهیدان پس مداد قلمهای

علما [illegible] میکند [illegible] در بیان اصناف علم و آنچه از آن نافع است

[illegible] مذکور خواهد شد مشهور است که علم را

[illegible] موجب سعادت ابدی

[illegible] است [illegible] که [illegible] برای

[illegible] منقولات [illegible]

مباحث توحید [illegible] بیان [illegible] که علم [illegible] موجب نجات است [illegible]

از اهل بیت رسالت علیهم السلام [illegible]

[illegible] و اکثر متشابهات نیز [illegible] بما رسیده [illegible]

و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوف است لازم است و غیر آنها [illegible]

[illegible] شبهات [illegible] نفس که [illegible]

[illegible] و امثال [illegible] سلکه [illegible]

[illegible] میکند [illegible] سعادتهای ابدی

[illegible] کاظم علیه السلام منقولست که رسول

[illegible] که بر کرد شخصی نشسته اند

[illegible] حضرت

[illegible] رسول الله [illegible] و علوم [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible]

آنهاست زیاده نیست و بکار نمی آید و از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه السلام منقو
که لقمان به پسرش گفت که عالم را سه علامتست اول آنکه خدای خود را بشناسد
دوم آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند
چه چیز را کراهیت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر الصا
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید منحصر در چها
چیز یافتم اول آنکه خداوندی خود را بشناسی دوم آنکه بدانی چه نعمتها بتو کرامت فر
سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم آنکه بدانی که چه چیز
ترا از دینت بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما
حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد سوال نکند حضرت فرمود که آیا مردم از چیز
سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد در شرایط و آداب علم و عمل بعلم
آن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادتست باید که شرایط عبادت را درو بوقت
کمال رعایت باید نمود تا مثمر کمالات و سعادات گردد و سابقاً مذکور شد که عمده شرایط
قبول عمل اخلاص در نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای
حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات دنیا خالی گرداند و پیوسته بجناب اقد
الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق برو فایض گ
و خیالات شیطانی بآن ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان را بتضییع آ
سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و طلاب
اوقات مشوب باغراض باطله می باشد زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در اینها
نمی نماید که بحسب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالیست و در بعضی امور منفعت
ترجیح میکند و ثمره آن ظاهر است لهذا از جهت شیطان وسواس بسیار درین باب می باش

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که طلب حدیث از برای
منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خداوند
مطلبهای دنیا و آخرت او را معمور کرده اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که
طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بی‌خردان مباحثه
و مجادله نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را در جهنم داند قرار بگیرد
از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک گرداند و ریشه حسد
و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل خود بیرون کند تا نفس او قابل فیضان
حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را بدانه تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشیده باشند بعضی
از آن بر روی سنگ افتاده و از آن هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی از آن بر خاک می افتد اما
در زیرش سنگ هست زود ریشه اش میرسد و خشک میشود و بعضی از آن دانه در زمین
شوره می افتد و زمینش ناقابل است حاصل نمیدهد و بعضی در زمینی می افتد که خارها و گیاههای
بی نفع در آن ریشه میکند و ریشه این دانه با ریشه آنها ممزوج میشود چنانچه باید حاصل نمیدهد
و این است سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته باشند حرف حکمتی که مذکور میشود و بعضی
دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان مواعظ
و نصایح و عبادت نرم شده است اندک تاثیری میکند و آنست که ریشه اش بسنگ رسیده
و خشک شده و بر طرف میشود و حکمی که شنیده اند در دل ایشان نمانده و در بعضی که [illegible]
بیشتر خاک در ریشه اش با گیاهها ممزوج شده است و باز زود از دلش بر طرف میشود و جمعی که
[illegible] از آن موانع پاک و مصفا کرده اند همین کلمه حکمت و موعظه را شنیده اند در دل ایشان
[illegible] میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوماً فیوماً آثار خیر ایشان بیشتر
[illegible] و چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که [illegible] ستی که
[illegible] که آن [illegible]

کرده‌اند و میکشاید آنرا بوحیها خود بهمین کار و عمل آورد حکمتها [illegible]

و تشبیه دیگر کرده‌اند علم و حکمت را بغذاهای مقوی بدن نیز لکن [illegible]

موافق قوت می‌یابد و حیواة آن باین غذاهاست و همچنین ارواح بحکم و معارف قوت

می‌ماند و حیواة روح باینهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جای قرآن کافران و نادانان را

بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ که ترجمه اش

اینست که کافران مردگانند نه زندگان ولیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه و در

اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات دلها و زندگی دلهاست و در بدن وقتی که

ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فاسد

میشود چنانچه بیماران تا ماده مرض باقیست از گوشت و چربیها و شیرینها که باعث

قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج آن ماده فاسده میکنند و بعد از آن غذاهای

مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح امراض نفسانیه را از نفس زایل

میگردانند و بعد از آن آنرا تقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می‌بینی که جمعی که

باین امراض مبتلا‌اند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان بآن علم مرتبه

شقاوترا بکمال میرساند و تشبیه دیگر کرده‌اند علم را بنور چراغ که دیده نابینا هیچ

اثری از آن ظاهر نمیشود و دیده دیگر در حضور نور دیده از آن منتفع میشوند پس اول

علاج چشم دل را می‌باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف جماعت از اشقیا

فرموده که دیده‌های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده‌های دلهای که در سینه‌های ایشانست

کور است و چون سخن باینجا کشید اگر جملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و [illegible]

نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است [illegible]

بر [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] تعلق به روح حیوانی [illegible] روح حیوانی بخار لطیفیست که منشأ

آن [illegible] قلب است و از قلب به دماغ متصاعد میشود و از آنجا به اعصاب و عروق به جمیع

اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن

موقوف بر بدنست و این بدن آلت آنست که باین بدن تعلق دارد و اولاً بچیزیکه باعث حیات

بدنست تعلق دارد و چون حیات بدن بکار او میآید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون

منبع آن قلب است بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار

بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس

حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکنند

و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه

روح ظاهری و روح بدنی هر چند مادّه اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوّت

آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند سرچشمه ایست که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند

آب در سرچشمه بیشتر بهم رسد نهرها معمورتر میشود و چندین هزار دل صنوبری [illegible]

بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که از آن نهرها حیاتهای معنوی از ایمان

و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر سرچشمه از دریاهای فیض

نامتناهی حق تعالی جاری میگردد لهذا بتوفیق الهی بنده را در کار است که تجسس این نهرها

بکند و جستجو [illegible] شبهههای باطل و گناهان ناشایسته بدنی بکند تا صاف و بی کدورت

جاری گردد و چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که در آدمی پاره

گوشت هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه گوشت بد

[illegible] بلغم [illegible] سایر بدن بیمار و فاسد است و آن گوشت دل آدمیست و بسند معتبر

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن

[illegible] تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بحضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که از جملهٔ بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر
بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دلست و از جملهٔ نعمتها وسعت [illegible] است
و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دلست و از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسم است یک دل سرنگونست که هیچ چیز
خیر آن جا نمیکند و آن دل کافر است و دل دیگر آنست که خیر و شر هر دو در آن در می‌آید و
هر یک که قوی تر است بر آن غالب میشود و یک دل دیگر آنست که گشاده است و در آن دل
چراغی از نور الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش برطرف نمیشود و آن دل
مؤمنست و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که منزلت قلب آدمی
منزلهٔ امام است نسبت باین خلق چرا که نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و
از جانب او متحرک کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند زبان
فرمان آنرا قبول میکند و همچنین امام را در عالم چنین می باید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت
امام محمد باقر علیهما السلام فرمود که دل مؤمن [illegible] در قبضه [illegible] قدرت حق است
و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که بنده را چهار چشم می باشد دو چشم در سر او
که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بآنها می بیند
پس بنده را که خداوند عالم خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکند از آن پس امور
غیب را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی [illegible] باشد آنها دو چشم
دلش کور می ماند و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که [illegible] دل دو گوش
هست روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میشنود و در گوش دیگر شیطان [illegible]
بدیها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شود دل بآن میل میکند [illegible]
و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که [illegible]
[illegible]

و [illegible] می‌کنند که چنینند [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست

که [illegible] حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ وقت فراموش مکن که ترک یاد من

[illegible] سنگینی دلست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب [illegible] مخشک [illegible] میشود

[illegible] دل و قساوت قلب نمی باشد مگر بسبب بسیاری گناهان ای عزیزان چون فی الجمله

[illegible] قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر

میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می باشد و از بسیاری احادیث ظاهر میشود جزو ایمانست

و [illegible] اعضا و جوارح و جزو از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و [illegible] اما

ایمانش آنست که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق بآنست از تکلیف الهی و احادیث

بسیار است که مومن که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت مینماید و جمع این آیات

و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم باین که ایمان در اصطلاح شرع

معانی مختلف میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان را اطلاق میکنند

بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها کبیره است مثل نماز و روزه و زکوة

و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است که با فعل جمیع واجبات

و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقاد کامله

یقینی [illegible] با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی دیگر ایمان مرادف

اسلام است که [illegible] عقاید مذهب حقه باشد با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرا و اسلام

[illegible] اطلاق میکنند که [illegible] تکلم به کلمتین نماید گو منافق باشد و بدل اعتقاد

[illegible] اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا

[illegible] که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارحست

[illegible] اسلام و ایمان [illegible] میشود و اسلام همین گفتن کلمتین است که [illegible] اعتقاد

[illegible] کله [illegible] که [illegible]

ونکاح ایشان جایز است اما عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار و ستیان و سایر فرقهای
اسلام غیر شیعه دوازده امامی داخل این فرقه‌اند و ایمان بمعنی مجموعهٔ اعتقادات حق داشتن
و اظهار آنها کردن و در آخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت الهی
و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش باطل نباشد و آنچه از اخبار روایات
دلالت برین میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره میباشد و مؤمن در جهنم معذب میباشد
این معنی ایست و بعضی احادیثکه واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود و
محمول بر معنی اول است و بعضی دلالت براینمعنی میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان
بدر میرود و محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن ٨٩
که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمیشود آنها ~~جمیع کمالات~~ محمول بر معنی سیم است و تحقیقش
آنست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع
صفات ذمیمه و نقایص اجزای ایمانند اما اجزای مختلف میباشد و بعضی از اجزا
بانتفای آنها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جمله
اعضائیست که بزوال آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی اعضای رئیسه
و بعضی چنین است که بزوال آن عمدهٔ انتفاعات آن برطرف میشود و بعضی هست که موجب
حسن و کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمیشود و همین اجزاء ایمان
مثلا اعتقادات حق نسبت با ایمان از بابت آن اعضائیست که بزوال آنها آن شخص فانی
میشود و همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا برطرف میشود و بعضی فعل فرایض و ترک
کبایر از بابت آنست که شخصی را دستش را ببرند یا زنده است و انسان نیست اما
انسان ناقصیست و حیواتش بسبب نین در معرض زوال است اما بمحض اینها بلی
نمیشود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض
و ترک جمیع کبایر را بعمل آورده از بابت شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و

[illegible] را نیز باشد و زنده باشد و چنین زنده و محکم مرده است ایمان او از بابت حیات آن شخص است همچنانچه حیات او چندان بکارش نمی آید این ایمانهم چندان بفرو نیاید و چنانچه حیات همین کمی زود بر طرف میشود و اصل ایمان آن شخص هم باندک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین و بلاهای که موجب زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک آنها کرد یا سبک شمرد برو مسلط میشود و آنرا در بلاها و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی لازم عبادتست از خود دور کرد شیطان زود او را بمهلکه می اندازد و این بعینه از بابت آنست که کسی دزدی در بر روی خویش بگشاید و بخانه در آورد و بگوید که جنس های سهل را ببر و جنسهای نفیس را برای ما بگذار و خود تنها فکر خواهد ورد اول آنچه نفیس تراست می برد و اینست که ارباب معاصی زود رهبر [illegible] لعنکا ان امیخورند و بنادانی کافر میشوند و بجهنم میروند و آن مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی است و غذاهای مقویست که باعث قوت می یابد روح ایمانی از جانب شب مثلا قوت می یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد آنکه گوئیم که ایمان همان اصل اعتقادات و اعتقاد و ایمان در تزاید می باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و تواعی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که ماری متوجه است و بانجانب می آید یک خوفی در نفس او فی الجمله حاصل میشود اما چندان اعتبار نمیکند پس اگر بعد از آن دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا بجائی که میگریزد از جای

بلند خود را می اندازد و از ترس آتش اعمار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هرچند ایمانش
کامل تر میشود شوقش بامُوری که موجب ثواب است و حذرش از امُوری که موجب عقاب است زیاده
میکرد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام
منقولست که حضرت رسُول صلّی اللّه علیه و آله فرمُود که ایمان بآراستن ظاهر و با آرزوها
... ست نمیشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند که گواهی
بر حصُول در دل بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی
از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود و آثارش از آنها ظاهر میکرد پس
چندانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادت و حسن
آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش
کاملتر میشود و شعبهای که از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا
و جوارح آنها بیشتر صرف میشود چشمه زاید تر میشود و آبش صافتر میشود پس عمل باعث
نماء ... ایمان میکرد و کمال ایمان نیز موجب کمال ... اعمال میشود چنانکه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که روزی حضرت رسُول صلّی اللّه علیه
و آله در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میکفتند
و حضرت دید که سرش که از بسیاری خواب بزیر افتد و رنگ رویش زرد شده و بدنش
نحیف شده و چشمهایش در سرش فرو رفته و حضرت از او پرسید که بر چه حال صبح کرده
چه حال داری ای حارث و حارث در جواب گفت صبح کردم یا رسُول اللّه با یقین حضرت فرمُود
که هر چیزیکه دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست حارث
گفت یا حضرت حقیقت یقین من اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین داشته و شبها مرا
بیدار داشته و روزها در گرما بروزه داشته و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیا
است مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا میبینم عرش خداوند عالم را که برای

... و معصوم نصب کرده اند پس ... میثاق ایشانم

و گروهی پنجم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند ... نشسته با یکدیگر

آشنایی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده‌اند و گروهی پنجم اهل جهنم را که در میان

جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا از فریاد و از جهنم در گوش منست

پس حضرت با اصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است

پس حضرت فرمود که ای حارث که این حال که داری ثابت باش پس آن جوان گفت یا رسول الله

دعا کن که خدای تعالی شهادت مرا روزی گرداند و حضرت دعا کرد و بعد از چند روز

حضرت او را با جعفر طیار بجهاد فرستاد و در آن جنگ شهید شد و از حضرت امام جعفر الصادق

صلوات الله علیه منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که

عمل میکند عالمست و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست فرمود که ای طلب کنندهٔ

علم بدرستیکه علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن

بیزاری از حسد است و گوش آن فهمیدنست و زبانش راستگوییست و حافظه اش تفحص

کردنست و دلش نیکی است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایقست

و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست

و مستقر و قرارگاهش نجاتست و قاید کشاینده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش

وفا بعهد و پیمانست و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلقست

و کمانش [illegible] مدارا [illegible] و لشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و

ذخیره اش اجتناب [illegible] گناهانست و توشه اش نیکیست و [illegible] رهنمای صالحه با علماست

[illegible]

[illegible] السادس [illegible]

[illegible]

مرکز میکروفیلم نور - ایران دهلی
این کتاب در ... میکروفیلم شد
آفت زدائی، مرمت و تجلید گردید
تاریخ 06/07/2011 محمد خواجه پیر